

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله نوین

دباره

بناء اسلام برسال ماه قمری

وتفسیر آیه

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةً حُزْمًا ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

بحث تفسیری، روایتی، فقهی و تاریخی

تالیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ هـ ق.

رساله نوین دربارهٔ بنای اسلام بر سال و ماه قمری و تفسیر آیهٔ اِنْ عَدَّةَ الشَّهْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اِثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی كِتَابِ اللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وِ الْاَرْضِ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذٰلِكَ الَّذِیْنَ الْقِیَمُ : بحث تفسیری، روایتی، فقهی و تاریخی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . .
مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۲۶ هـ ق.

... ص . - (دورهٔ علوم و معارف اسلام؛ ۶)

این رساله، مجموعه‌ای است تفسیری، روایتی، فقهی و تاریخی دربارهٔ بنای اسلام بر سال و ماه قمری، که در ضمن تفسیر «آیهٔ نسیء» و شرح خطبهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منی، لزوم انحصار تاریخ همهٔ مسلمین در تاریخ هجری قمری و ترک تاریخ شمسی که در اثر نفوذ استعمار کافر رائج گردیده است را به اثبات می‌رساند.
کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. گاهشماری اسلامی . ۲. تاریخ هجری قمری ۳. مبدأ تاریخ (اسلام). ۴. فقه
- مسائل متفرقه . ۵. تفاسیر (سورهٔ توبه. آیهٔ ۳۶: اِنْ عَدَّةَ الشَّهْرِ ...) . ۶. تفاسیر (سورهٔ
توبه. آیهٔ ۳۷: اِنَّمَا النَّسِیءُ ...) الف. عنوان . ب. فروست: علوم و معارف اسلام.

۵۹۲/۳۲۷

CE ۵۹ / ح ۵

ISBN 964 - 6533 - 19 - 1

شابک با جلد زرکوب ۱- ۱۹- ۶۵۳۳- ۹۶۴

ISBN 964 - 6533 - 67 - 1

شابک با جلد معمولی ۱- ۶۷- ۶۵۳۳- ۹۶۴

دورهٔ علوم و معارف اسلام (۶)

رساله نوین

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه

طبع سوم: ربیع الثانی ۱۴۲۶ هجری قمری

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، تلفن: ۸۵۴۳۶۸۴

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دورهٔ علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می‌باشد.

فهرست

صفحه	مطلب
۵-۶	فهرست
۷-۱۰	مقدمه
۱۳-۱۸	حرکت رسول خدا از مکه برای عرفات
۱۹-۲۴	خطبه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در عرفات
۲۵-۲۷	إفاضة رسول الله از عرفات به مَشْعَر الحرام
۲۸-۳۸	خطبه مشهور رسول خدا در مِئَةِ
۳۹-۴۰	تفسیر آیه اِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ
۴۱-۴۴	گفتار مجمع البيان در تفسیر آیه نسيء
۴۵-۴۸	روایات وارده در تفسیر نسيء به تأخیر ماههای حرام
۴۹-۵۱	روایات وارده در تفسیر نسيء ، به دور زدن ماهها در فصول سال
۵۲-۵۳	روایت وارده از مجاهد ، در تفسیر نسيء به گردش حج در فصول سال
۵۴-۵۸	گفتار فخر رازی در تفسیر آیه: اِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ
۵۹-۶۰	گفتار فخر رازی در کیسه گیری اعراب
۶۱-۶۶	گفتار بیرونی در باره نسيء و تبدیل سال قمری به شمسی
۶۷-۷۰	گفتار ابومعشر بلخی درباره نسيء و کیسه گیری اعراب
۷۱-۷۳	نسيء معنای عام دارد؛ و شامل هر دو نوع می شود
۷۴-۷۵	عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی
۷۵-۸۲	تاریخ اسلام ، تاریخ قمری است

- ۸۳-۸۶ تاریخ همهٔ مسلمین جهان باید هجری و قمری باشد
- ۸۶-۹۱ تسلط اجانب، بر اصل افتراق مسلمین صورت گرفت
- ۹۱-۹۳ دست اجانب در تاریخ مسلمین
- ۹۴-۹۹ تبدیل سالهای قمری به شمسی در مجلس دوم
- ۹۹-۱۰۵ تبدیل ماههای شمسی به باستانی در دورهٔ پنجم
- نام شش ماه از ماههای باستانی، نام شش فرشته در آئین زردشت است
- ۱۰۶-۱۱۲
- مرحلهٔ سوم از خط استعمار: تبدیل سالهای هجری به شاهنشاهی
- ۱۱۳-۱۳۲
- ۱۳۳-۱۳۴ انقراض خاندان پهلوی، در اثر اعلان نسخ تاریخ محمدی
- ۱۳۴-۱۳۶ اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- ۱۳۶-۱۴۰ یادبودها، و سالگردها بر اساس تاریخ هجری قمری
- ۱۴۱-۱۴۳ فوائد سال قمری، و مضار سال شمسی
- ۱۴۴-۱۵۲ اساس اسلام فطرت است، و ماههای آن قمری
- ۱۵۵-۱۶۱ ضمائ*
- ۱۶۲-۱۶۳ فهرست تألیفات

*- بعد از طبع اول کتاب، تعلیقه‌هایی از طرف مؤلف قدس سره اضافه شده است که در این طبع در محل خود با علامت ستاره مشخص و در آخر کتاب بصورت ضمائ آورده شده است.

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعَنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ .

این حقیر ناچیز در ضمن بحث و کتابت دورهٔ امام‌شناسی، از دورهٔ علوم و معارف اسلام؛ در توطئه و تمهید واقعهٔ غدیر خم، و فحص در اطراف و جوانب مسئله و ملاحظهٔ ظروف و مقتضیات، و نگرشی به وضع آن محیط و تماشای زمینه‌ها و مواقع افکار و اندیشه‌ها؛ در اعلان عمومی و نصب علنی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را به امامت و ولایت مطلقهٔ کلیهٔ الهیه، خود را نیازمند دید؛ تا بجای جامع در حجهٔ الوداع و سفر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از مدینه به مکه بنماید.

در بحث غدیر که به تنهایی چهار جلد - از جلد ششم تا جلد نهم - این دوره را استیعاب نمود، داستان مسافرت رسول خدا در سنهٔ دهم از هجرت به مکه، و خصوصیات وقایع و جریانات حادثه؛ کاملاً بررسی و تحلیل شده؛ و قسمتی از مجلد ششم را فرا گرفت.

از جملهٔ آن وقایع، خطبه‌های است که آن حضرت در مکه و در سرزمین عَرَفات و در میمی ایراد کردند.

در ضمن خطبه آن حضرت، در مسجد الخیف، واقع در مئی که در روز عید قربان، ایراد شد — و خطبه ای بسیار عالی و راقی و حاوی بسیاری از احکام و دستورات و توصیه ها و اندرزهاست — سخن از نسیئ که عبارت است از: تأخیر انداختن احکام و تکالیف مقررۀ هر ماه به ماه دیگر، و به زمان های بعد؛ به میان آمد. و حضرت با استشهاد به آیه قرآن، آن را موجب زیادی کفر دانسته؛ و تصریح نمودند که:

باید تکالیف و اعمال، طبق شهر قمریه بجای آورده شود، که دوازده ماه است؛ و چهار ماه از آن که رَجَب و ذوالقعدة و ذوالحجه و مُحَرَّم است؛ ماههای حرام شمرده می شود؛ و به عقب انداختن حج و سایر تکالیف را از زمان مقرر خود در شرع که طبق شهر قمریه است؛ حرام است.

و اعلام داشتند که:

أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ:
ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَرَجَبٌ
مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ.

عرب جاهلی که به جهت تناسب فصول، از حیث اعتدال هوا و از حیث تجارت و فروش امتۀ خود، حج را از ماههای قمری به ماههای شمسی برمی گردانید؛ و هر سال چند روز به تأخیر می انداخت؛ کار غلطی بوده است؛ و در این سال که سنۀ دهم از هجرت است، زمان در دور خود به

همان کیفیتِ بازگشته است که: خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ و حجّ بر موقع و محلّ خود، در شهر قریه رسیده است که برای آن مقرر و معین شده بود.

حقیر بحول الله وقوته، بحث را در این زمینه، گسترش داده؛ و اطراف و جوانب مسئله را بررسی کرده، و به اثبات رسانید که: تقویم قری از ضروریات اسلام است، و حتی ضمیمه نمودن تاریخ شمسی را با قری، همانطور که امروز مرسوم شده است، کار غلطی است که در نتیجه عدم توجه به مفاسد و معایب آن معمول گردیده است. در سراسر اقطار اسلام، تاریخ منحصر به قری است؛ و همه کشورهای اسلامی بنا بر ضرورت دین، باید دست از تاریخ شمسی که در اثر نفوذ استعمار کافر رائج گردیده است، بردارند.

یکی از ارکان مهم وحدت اسلامی، اتحاد در تاریخ است که حتماً باید بر اساس تاریخ هجری قری که از جهت اتفاق و اجماع مسلمین و تاریخ و حدیث و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، جای هیچگونه شبهه و تردیدی نیست، مقرر و رائج و دارج گردد.

این بحث بسیار جالب و نفیس خاتمه یافت؛ بطوریکه بعضی از دانشمندان و اعلام، اصرار بر آن داشتند که به صورت رساله ای جداگانه طبع شود، تا در دسترس عموم قرار گیرد، و استفاده از آن منحصر به کسانی که فقط دوره امام شناسی را تهیه و مطالعه می کنند، نباشد.

بنابراین، مسئول آنان را اجابت نموده، و به صورت رساله مستقلی به نام رساله نوین دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قری، مطالب را بدون کم و کاست تحریر نموده؛ تا مورد استفاده همه اهل تحقیق قرار گیرد. وَمَا أُجْرِي

إِلَّا عَلَى اللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ؛ وَاللَّهُ غَايَةُ الْمَسْئُولِ وَتَهَاتُ
الْمَأْمُولِ.

مشهد مقدس قریب ظهر روز ۲۲ شهر محرم الحرام

سنه ۱۴۰۶، هجریه قمریه

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ
يَوْمِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الْقِيَامِ

بناءً إسلام برسالة و ماه تسمى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين؛ ولعنة الله على
أعدائهم أجمعين، من الآن إلى قيام يوم الدين؛ ولا حول
ولا قوة إلا بالله العليّ العظيم.

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا
وَظَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ—
وَ أَدِّنْ فِيهِ النَّاسَ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ
يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ— لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ
فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ— ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ
وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ— ذَلِكَ وَمَنْ
يُعْظَمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ

الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُسْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

(آیات ۲۶ تا ۳۰، از سوره حج: بیست و دومین سوره از قرآن کریم)

«(و یاد بیاور ای پیغمبر) زمانی را که ما مکان بیت الله الحرام را برای ابراهیم مهیا و آماده نمودیم. اینکه هیچ چیزی را شریک من قرار مده! و این بیت مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان به نماز و برای رکوع کنندگان سجده کنندگان پاک و پاکیزه گردان؛

و در میان مردم اعلان و اعلام حج کن، تا اینکه به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که از بُعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار گردند؛ آن شترانی که از راه دور و مسافت درازی می آیند. به جهت اینکه مردم بهره ها و منفعت های خود را مشاهده کنند؛ و در آنها حضور یابند؛ و اسم خدا را در آیام معلومه و مشخصه به یاد و زبان آورند؛ بر آنچه از چهار پایان غیر قادر بر تکلم (شتر، گاو، گوسفند) روزی ایشان کرده است؛ پس شما از آن چهار پایان بخورید! و به گرسنه فقیر در شدت و سختی بخورانید!

و سپس بایستی از احرام بیرون آیند؛ آلودگی ها و چرک و پلیدی را از خود دور کنند؛ و باید به نذرهای خود وفا کنند؛ و باید گرداگرد خانه و بیت الله قدیمی طواف نمایند.

اینست ای پیامبر که هر کس چیزهای محترم خدا را بزرگ و مُعَظَّم بدارد، برای او پسندیده است در نزد پروردگارش: و چهار پایان بر شما حلال شد؛ مگر آنچه را که برای شما خوانده می شود. پس بنابراین از رجس و پلیدی از بُت ها دوری گزینید! و از گفتار دروغ و کلام باطل و ناروا پرهیز کنید!».

باری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از انجام طواف و سعی و بیان حکم تمتع برای تمام کسانی که با

خود هدی نیاورده بودند؛ با جمیع متعلقان و دختر گرامی خود حضرت زهراء سلام الله علیها؛ و با اولاد صیغار آن بی بی عالم که در آن سفر در معیت مادر خود بوده اند: حضرت امام حسن و امام حسین و زینب و أم کلثوم علیهم السلام که به ترتیب عمرشان، هشت سال، و هفت سال، و کمتر از این مقدار بود؛ و با جنین او: حضرت محسن علیه السلام که برحسب قرائن در زمان حج، بی بی حامل به او بودند؛ به أبطح که در مشرق مکه است آمدند؛ و این چند روزی را که تا زمان حج مانده است در آنجا توقف کردند.

و بنا بر آنکه در روز یکشنبه چهارم ذوالحجّة وارد مکه شده باشند، چهار شب دیگر در مکه توقف کردند؛^۱ و در روز هفتم که آن را یَوْمُ الزَّيْتَةِ گویند به جهت زینت کردن شترهای هدی به زو پوش ها، خطبه ای خواندند^۲ و در روز هشتم که روز تزویته است نیز خطبه ای ایراد کردند و مردم را به کیفیت عمل به مناسکشان آگاه کردند^۳؛ و در روز پنجشنبه هشتم که ترویه است قبل از زوال شمس و یا بعد از آن به طرف مِئِی حرکت کردند؛ و دستور دادند که در همین روز تمتع کنندگان؛ به إحرام حج از مکه مُحْرِم شوند؛

۱- «البدایة والنهائة» ج ۵؛ ص ۱۶۶. ۳۰۳- «البدایة والنهائة» ج ۵؛ ص ۱۶۹.

۲- «طبقات ابن سعد» ج ۲؛ ص ۱۷۳.

وَلَبَّيْكَ گویان به جانبِ مِثی بروند^۱.

و بنا بر این غیر از خود حضرت رسول اکرم و حضرت
 امیرالمؤمنین علیهما السلام و کسانی که با خود هدی آورده
 بودند، جمیع تمتع کنندگان از روز چهارم که به دستور آن
 حضرت از إحرام بیرون آمده بودند تا روز هشتم (ترویه)
 مُجَلِّ بودند؛ و در این روز مُحَرِّم شده و به صوبِ مِثی رهسپار
 شدند.

رسول خدا به مِثی آمدند؛ و نماز ظُهر و عَصْر و مَغْرِب و
 عِشاء را در مِثی بجای آوردند؛ و تا به صبح در مِثی توقف
 کردند؛ و نماز صُبْح روز نهم که روز عرفه است را نیز در مِثی
 به جای آوردند؛ و سپس عازم عرفات شدند؛ و در این مسئله
 هیچ خلافی نیست که رسول خدا این پنج نماز را در مِثی
 انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده اند که رسول
 خدا بعد از زوال شمس در رِویز ترویه حرکت کردند؛ نیز
 تصریح کرده اند که نماز ظهر را در مِثی بجا آوردند^۲.

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت
 علیهم السلام وارد است، مستحب مؤکد است که حجاج از

۱- «البدایة والتهایة» ج ۵؛ ص ۱۶۹.

۲- همین کتاب؛ ص ۱۷۰.

مکه یکسره به عرفات نروند؛ بلکه شب عرفه را در مِثی بیتوته کنند؛ و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند. صبح روز عرفه پس از آنکه آفتاب طلوع کرد، آن حضرت به جانب عرفات حرکت کردند؛ و دستور داده بودند که چادرشان را در نِمْرَة^۱ برافرازند.

قریش چون خود را اهل حَرَم می دانستند؛ فلذا در حال حجّ از مشعر الحرام که داخل حرم است بیرون نمی رفتند؛ و وقوف خود را در مشعر می گذاردند؛ و می گفتند: وقوف به عرفات که خارج از حرم است برای غیر قریش است؛ و روی این مبنی چون رسول خدا از مِثی حرکت کردند، هیچ شکی نداشتند در این که رسول خدا که از قریش است در مشعر وقوف خواهد نمود؛ ولی این پندارشان غلط درآمد؛ و رسول خدا یکسره از مِثی به عرفات آمدند و در قُبّه و چادر خود که از موبود؛ و در نِمْرَة و متصل به سرزمین عرفات نصب شده بود، وارد شدند^۲ و طبق آیه قرآن: **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ**

۱- نِمْرَة - به فتح نون و کسر میم - ناحیه ای است در عرفات که رسول خدا در آنجا وارد شدند. و گفته شده است: که حَرَم از راه طائف در کنار عرفات در یازده میلی نمره قرار دارد. (معجم البلدان).

۲- «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۱۷۰. و «السیرة الحلیّیة» ج ۳ ص ۲۸۹. و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۱۱.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱.

(آیه ۱۹۹، از سوره ۲: بقره)

«و سپس افاضه کنید؛ و کوچ کنید از همانجائی که مردم کوچ می کنند؛ و از خدا طلب غفران و آمرزش کنید! که خداوند آمرزنده و مهربان است»

وقوف را در عرفات قرار داده و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به مِثی برای انجام مناسک منی حرکت کردند.
باری رسول خدا در نِمْرَة در چادر خود بودند تا موقع زوال شمس فرا رسید؛ ناقه قُضَوَاء^۲ خود را طلبیده؛ و بر آن

۱- در «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹ از کلام ابن جوزی نقل کرده است که: رسول خدا قبل از نبوت و بعد از آن حج هائی انجام داده اند که مقدارش معلوم نیست؛ یعنی قبل از نبوت هم در عرفات وقوف می کردند و از آنجا به مزدلفه کوچ می کردند به توفیقی که خداوند به آن حضرت داده بود؛ برخلاف قریش؛ چون آنها از حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند: ما فرزندان ابراهیم علیه السلام هستیم؛ و ما اهل حرم و پاسداران بیت الله و معتکفین در مکه می باشیم؛ و علیهذا هیچ کس از عرب مقام و منزلت ما را ندارد؛ و اگر در سال حج از حرم خارج شوند و به عرفات روند، دیگر عرب به آنها به دیده حقارت می نگرد؛ و آن عظمت و احترامی که در حرم دارند در جِلّ نخواهند داشت؛ و باید در موسم حج از حرم بیرون نرویم، تا پیوسته احترام ما در حل مانند حرم باشد؛ و می گفتند: ما مردم استوار و متین و شجاع هستیم؛ فلهاذا وقوف به عرفات را برای غیر قریش می دانستند؛ و خودشان وقوف به عرفات و کوچ از عرفات را به مزدلفه ترک می کردند.

۲- قُضَوَاء به فتح قاف و مدّ است، و بعضی که به ضمّ قاف و قصر خوانده اند: قُضَوٰی اشتباه است؛ و این ناقه غیر از ناقه غُضْبَاء و جدعاء است؛ و نیز بعضی که این اسامی را برای ناقه واحدی عَلم دانسته اند اشتباه است. (سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۹۸).

سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند، و مردم را مخاطب قرار داده و این خطبه را ایراد کردند:

إِنَّ دِمَاءَكُمْ هَذَا؛ فِي شَهْرِكُمْ هَذَا؛ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا؛ الْأَكْلُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَ دِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ؛ وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضْعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ؛ وَ كَانَ مُسْتَرَضِعًا فِي بَيْتِي سَعْدٍ فَقَتَلْتَهُ هَذَا بَلَدٌ.

وَرَبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ؛ وَأَوَّلُ رَبَاً أَضْعُ رَبَانَا رَبَا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ. ۱

وَأَتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُموهنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَاسْتَحْلَلْتُمُ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ؛ وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوسِطَنَّ فُرُوشَكُمْ أَحَدًا تَكْرَهُوْنَهُ؛ فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! وَ لَهِنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

وَ قَدْ تَسَرَّكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ! ۲

۱- بسیاری از فقرات این خطبه را در تاریخ الکامل ج ۲ ص ۳۰۲ ابن اثیر نقل کرده است.

۲- در «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲ آورده است: کتاب الله وسنة نبیه. و در «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱۱ آورده است: کتاب الله وعترتی

وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!
 قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ أَدَيْتَ وَ نَصَحْتَ!
 فَقَالَ بِإِضْبَاعِهِ السَّبَّابَةِ، يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْكُثُهَا
 عَلَى النَّاسِ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثَلَاثَ
 مَرَّاتٍ^۱.

«همانطوری که امروز شما که روز عرفه است، روز محترمی است، و این ماه ذی الحجة شما ماه محترمی است، و این شهر و بلده شما که مکه است شهر محترمی است؛ و حرام است در این روز و این ماه و این شهر، محرمات الهیة؛ همینطور خون های شما، و مال های شما بر شما محترم است؛ و ریختن خونهایتان و بردن مالهایتان بر یکدیگر حرام است!

آگاه باشید! تمام امور و سنت های جاهلیت را من در زیر گام خود نهادم؛ و خون هایی که در جاهلیت ریخته شده، همگی زیر قدم نهاده شده؛ و قصاص ندارد. و اولین خونی را که من قصاصش را ساقط کردم از خون های ما که در جاهلیت ریخته شد، خون پسر ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب است، و او از طائفة بنی سَعْد شیرده و مرضعه می خواسته است و او را

←
 أهل بیستی. و بنابراین به ظن قوی در تمام این روایات و عترتی أهل بیستی بوده است؛ غایبة الامر در کتب مذکوره بکلی این جمله حذف شده است: و در «سیره ابن هشام» به وسنة نییه تبدیل و تحریف شده است.

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۰. و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲ و ص ۱۰۲۳، و «سیره حلبیة» ج ۳، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹ و «بحار الانوار» کمپانی، ج ۶ ص ۶۶۸ از کتاب «منتقی»؛ و «روضه الصفا» ج ۲، حجة الوداع؛ و «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱ از طبع دوم دارالمعارف؛ و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۲ و «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۲ و محمد حسین هیکل در کتاب «حیة محمد» از ص ۴۶۱ تا ص ۴۶۳ آورده است.

طائفه هَدَّیْل به قتل رسانیده اند (و چون مسلمان نبوده است قصاص ندارد گرچه پسرعموی پیغمبر بوده است).

و رباهائی که در جاهلیت تعهد به آن شده است، همگی را از اعتبار انداختم، و اولین ربا و منفعت پولی را که از اعتبار انداختم و زیر قدم خود قرار دادم، رباهائی است که عموی من عباس بن عبدالمطلب از مردم می خواهد، تمام این منفعت پول ها و رباها را ساقط کردم.

ای مردم تقوای خدا را پیشه سازید، در باره نگاهداری و حمایت از زنان! زیرا که شما به امانت خدا آنها را به حباله نکاح خود درآوردید! و به نام خدا و کلمه خدا آمیزش و واقعه با آنان را بر خود حلال کردید!

و حق شما بر ایشان آنست که هیچکس را که شما ناپسند دارید، در منزل و خوابگاه شما وارد نسازند؛ و اگر چنین کردند، بزنید آنها را زدنی که آنان را به تعب و مشقت و اذیت شدید نیفکند.^۱
و حق ایشان بر شما آنست که طعام و لباس آنها را بطور پسندیده و شایسته بدهید!

و من در میان شما باقی گذاردم چیزی را که اگر به آن تمسک کنید گمراه نخواهید شد: و آن کتاب خداست.

و شما در باره من مورد سؤال و پرسش قرار خواهید گرفت! پس شما چه خواهید گفت؟!

مخاطبان به خطبه گفتند: ما شهادت می دهیم که تو تبلیغ رسالات خدا را کردی، و ابلاغ نمودی، و تکالیف خود را ادا کردی و به تعهد خود عمل نمودی، و اُمت را به نصیحت و ارشاد هدایت فرمودی!

در این حال رسول خدا، انگشت سَبَّابَه خود را به آسمان بلند کرده؛ و به طرف مردم سه بار پائین آورده؛ و با اشاره به آنها گفت: خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! «

عَمْرُو بْنِ خَارِجَةَ گوید: عَتَّابُ بْنُ أُسَيْدٍ برای حاجتی در روز عرفه مرا به سوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرستاد، آن حضرت در عرفات وقوف داشت، من حاجتش را معروض داشتم؛ و سپس در زیر ناقه آن حضرت ایستادم و بطوری نزدیک بودم که آب دهان ناقه بر سر من می ریخت؛ و شنیدم که می گفت:

أَيْهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَدَّى إِلَيَّ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ وَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ وَصِيَّةً لِرِثِّهِ؛ وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ؛ وَاللِّغَايِرُ الْحَجَرُ؛ وَمَنْ أَدَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا^۱.

«ای مردم! خداوند حق هر ذی حقی را به او رسانیده است؛ جایز نیست کسی برای وارث خود وصیت کند (بطوری که حق ورثه دیگر ضایع شود)^۲ بجهه ای را که زنی می زاید، تابع نکاح صحیح است؛ و به صاحب

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۷۱، از محمد بن اسحاق و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده است، و «سیره حلیه» ج ۳ ص ۳۰۰ و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- شاهد بر این معنی، عبارتی است که در «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۱۸۳ آورده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این خطبه فرمود: إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ نَصِيْبَهُ مِنَ الْمِرَاثِ؛ فَلَا يَجُوزُ لِرِثِّهِ وَصِيَّةٌ. خداوند برای هر شخص نصیب و سهم او را از میراث معین و مشخص نموده است؛ بنابراین جایز نیست کسی برای وارث خود وصیتی کند؛ که موجب از بین رفتن حق سایر ورثه گردد. و اما وصیتی که ←

فراش و پدر ملحق می شود؛ و شخص زنا کار در این فراش نصیبی از بچه ندارد؛ بلکه نصیب او به جرم عمل قبیح زنا سنگباران شدن است. هر کس، فرزندی خود را به غیر پدر خود نسبت دهد؛ و هر بنده ای که خود را بنده غیر مولای خود بداند؛ لعنت خداوند و فرشتگان و تمام افراد بشر بر او خواهد بود. و خداوند از او هیچگونه توبه و عوضی را نمی پذیرد؛ و یا هیچ واجب و مستحبی را از او قبول نمی کند».

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه را انشاء می کردند و ربیعۀ بن أمیة بن خلف که مرد جهوری الصوت و بلند صدائی بود، کلمات رسول الله را برای مردم با صدای بلند حکایت می کرد؛ و رسول خدا به او می گفتند: بگو: ای مردم! رسول خدا چنین می گوید...^{*}

پس از خطبه رسول الله بلال اذان گفت، و سپس اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بدون فاصله بلال اقامه گفت، و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند.

و در این کلام معلوم است که رسول خدا پس از فرا رسیدن ظهر، خطبه قرائت کردند و سپس نماز ظهر و عصر را با هم جمع کردند، و آیا این نماز ظهر، نماز جمعه بوده است که دو رکعت بجای آورده و خطبه را قبل از آن خوانده اند؛

→

موجب تضييع حق آنان نشود مانند وصیت از مقدار ثلث خود که در آن مجاز است اشکال ندارد.

یا نماز ظهر بدون کیفیت جمعه بوده، غایب الامر خطبه ای قبل از آن خوانده شده است؟ از اینکه آن روز، روز جمعه بوده است و رسول خدا بین نماز ظهر و عصر را جمع کرده اند؛ و قبل از نماز خطبه خوانده اند، ممکن است بگوئیم: نماز جمعه بوده است خصوصاً با روایتی که از حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش از جابر در حِجَّة الوداع آمده است که جابر گفت:

پیامبر به سوی موقف عرفات رفتند؛ و خطبهٔ اول را خواندند؛ و پس از آن بلال اذان گفت؛ و پس از آن پیامبر شروع در خطبهٔ دوّم کردند؛ و بلال از اذان و رسول خدا از خطبه فارغ شدند؛ و سپس بلال اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بلال اقامه گفت و رسول خدا نماز عصر را بجا آوردند.^۱

و از خواندن دو خطبه آنهم بعد از زوال شمس؛ و جمع بین دو نماز ظهر و عصر، استفادهٔ نماز جمعه را کرده اند. و از آنکه رسول خدا مسافر بوده اند؛ و بر مسافر نماز جمعه واجب نیست، و خطبهٔ بعد از زوال هم به جهت آمادگی برای عبادت بوده است؛ کما آنکه جمع بین ظهر و عصر هم برای همین جهت بوده است، و دو خطبه از رسول خدا ثابت نشده است، بالأخص آنکه نماز ظهر را هم اخفاً خوانده اند، نه

جهرأ، همچنانکه از بحث مالک با أبو یوسف در محضر هارون الرشید استفاده می شود، می توان به دست آورد که نماز ظهر را به کیفیت جمعه نخوانده اند^۱.

و پس از اتمام نماز، حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر راحله خود سوار شده؛ و به موقف آمدند؛ و رو به قبله به دعا کردن همینطور ایستاده بودند تا آفتاب غروب کرد. و در حدیث است که آن حضرت گفته اند:

بافضیلت ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می گفته اند، اینست:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

«هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و شریکی برای او نیست؛ پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد؛ و او بر هر چیز قادر و تواناست.»

آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نَجْد آمدند و از کیفیت حج پرسیدند؛ حضرت امر کردند که منادی ندا کند: الْحَجَّ عَرَفَةَ مَنْ جَاءَ لَيْلَةَ جَمْعٍ أُنِي الْمُرْدَلَفَةَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أُدْرِكَ الْحَجَّ.

۱- «سیره حلبیه» ج ۳؛ ص ۳۰۰، و «البدایة والنهاية» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص

«حجّ عبارت است از وقوف به عرفات، و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق وقوف مزدلفه را إدراک کند، حجّ را إدراک کرده است.^۱»

و رسول خدا بر روی ناقهٔ غضبائه خود سوار بودند؛ و چون آفتاب غروب کرد أسامة بن زید را در پشت خود بر روی ناقه سوار کرده، و به جانب مُزْدَلَفَه روان شدند، و در راه مردم را امر می کردند که با سکینه و آرامی حرکت نکنند، چون در راه به شُعب اُبتر رسیدند پیاده شده، و إدرار کرده و وضوی مختصری گرفتند.^۲

و بلاد رنگ آمدند تا به مُزْدَلَفَه رسیدند؛ و در آنجا نماز مغرب و عشاء را با هم جمع کرده؛ و با یک اذان و دو اقامه بدون فاصله انجام دادند^۳؛ و خود بر پهلوی خود آرمیده؛ و به زنان و کودکان که ضعفاء محسوب می شدند اجازه دادند که بعد از نیمهٔ شب به مِثی حرکت کنند؛ ابن عباس می گوید:

رسول خدا ضعفاءی اهل خود را به من سپردند، تا من آنها را بعد از نیمهٔ شب به مِثی بیاورم؛ ولی تأکید کردند که جَمْرَةَ عَقَبَه را رمی نکنند مگر آنکه آفتاب طلوع کرده باشد.

۱- «سیرهٔ حلبیه» ج ۳؛ ص ۳۰۰، و «البدایة والنهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص ۱۷۵.

۲- «سیرهٔ حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۱. و این ادراک کردن به جهت آن بود که بت های جاهلیت را از آن کوه می تراشیدند.

۳- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۸۰.

چون سپیده صبح صادق دمید، در همان تاریکی شب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز صبح را به جماعت با مردم در مُزْدَلَفَه بجای آوردند و سپس به مَشْعَرِ الْحَرَام آمدند و درحالی که بر روی ناقه خود سوار بودند، رو به قبله کرده، و وقوف نمودند، و خدا را به بزرگی و عظمت و وحدانیت خواندند؛ و دعا می کردند تا اینکه هوا جداً روشن گشت.^۱

رسول خدا سواره به جانب مِنی رهسپار شدند؛ و قُضَلِ بْنِ عَبَّاس را پشت سر و ردیف خود نشانند. و چون به وادی مُحَسَّر رسیدند، ناقه خود را کمی به جنبش درآوردند؛ و از راهی که به جَمْرَةَ عَقَبَه منتهی می شد، روان شده، تا بدانجا رسیدند؛ و با هفت ریگی که عبدالله بن عباس برای آن حضرت جمع کرده بود، از قسمت پائین جمره هفت ریگ به جَمْرَه زدند؛ و در هر باری که می زدند یک بار الله اکبر می گفتند. در «البدایة والتهاية» ج ۵، ص ۱۸۷ از مسلم از یحیی بن حصین از جدّه خود اُمّ الحصین، و نیز با سند دیگر از جابر بن عبدالله آورده است که: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَرْمِي الْجَمْرَةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ وَيَقُولُ: لِنَا خُذُوا مَنَاسِكُكُمْ فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَذِهِ.

«رسول خدا را دیدم در روز عید قربان که بر روی شتر خود نشسته و جره را رمی می نمود و می گفت: شما باید مناسبک خود را از من یاد بگیرید! زیرا که من نمی دانم شاید بعد از این حج، حج دیگری انجام ندهم!».

و سپس حضرت در فیما بین جَمَرَات، در حالی که بر روی ناقه ای و یا بغلهٔ شهبائی^۱ سوار بودند، خطبهٔ مفصلی انشاء کردند، و مردم بعضی ایستاده و بعضی نشسته خطبهٔ آن حضرت را گوش می دادند.^۲

و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام خطبهٔ آن حضرت را با صدای یلند برای مردم بازگویی نمود.^۳

و ما این خطبه را از «تاریخ یعقوبی» می آوریم:

نَضَرَ اللَّهُ وَجْهَ عَبْدِ سَمِيعٍ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَ حَفِظَهَا ثُمَّ
بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ فِقِيهِ، وَ رَبِّ حَامِلٍ
فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.

ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْنَهُنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ:
إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْحَقِّ؛ وَ اللُّزُومُ
لِجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ.^۴

۱- بَغْلَةٌ شَهْبَاء: قاطر سفیدرنگی را گویند که در آن نقطه های سیاه باشد.

۲- «سیرهٔ حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۲.

۳- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۱۹۹ و نیز در حدیث دیگری که در ص ۱۹۸ آورده است.

۴- این فقرات از خطبه را در «مجالس» شیخ مفید، طبع نجف ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ آورده است و بجای نَضَرَ، تَصَرَّاه آورده است؛ و نیز به لفظ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ

«خداوند نیکو و خرم گرداند چهره بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود، و آنرا حفظ کند؛ و به خاطر بسپارد، و سپس آن را به کسی که نشنیده است برساند. زیرا چه بسا او یان و حاملانِ فقه و دانشی، خود آنها فقیه و دانشمند نیستند؛ و چه بسا او یان و حاملانِ فقه و دانشی که آن فقه و دانش را به سوی فقیه‌تر و دانشمندتر از خود می‌برند.

واللّٰزوم لجماعتهم ذکر کرده است، و در آخر آن آورده است: الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَفَىٰ دِمَاؤُهُمْ وَهُم بِدَمَائِهِمْ يَسْعَىٰ مَنْ سِوَاهُمْ؛ وَدَر «رَوْضَةُ بَجَار» طَبِيع كِمِپَانِي ج ۱۷ ص ۳۹ از «مجالس» مفید به همین لفظ آورده است؛ ولی در همین باب در طَبِيع حُرُوفِي ج ۷۷ ص ۱۳۰ با لفظ نَصْرَالله ذکر کرده است. و در «تحف العقول» ص ۴۲ این خطبه را به رسول الله در مسجد خیف نسبت داده است و به همین مضمون «مجالس» مفید آورده است؛ اما در طَبِيع «بَجَار» كِمِپَانِي ج ۱۷ ص ۴۲ چون از «تحف العقول» نقل کرده است به لفظ نَصْر آورده؛ و در طَبِيع حُرُوفِي ج ۷۷ ص ۱۴۶ از «تحف العقول» نَصْرَبَا ضَاد معجمه ذکر کرده است. و در «بجاریانوار» طَبِيع كِمِپَانِي ج ۱۵، جزء دوم ص ۸۵ از «اکمال الدین» صدوق به لفظ نَصْر آورده است و مضمونش با آنچه مفید آورده است یکی است مگر در بعضی از الفاظ. و نیز محدث قمی در «تتمه المنتهی» ص ۱۵۳ از رسول الله در مسجد خیف آورده است، همچنانکه در «اکمال الدین» نیز چنین است. و در تفسیر «فی ظلال القرآن» ص ۱۲۵ از جزء اول از امام احمد حنبل جلات: الْمُؤْمِنُونَ تَتَكَفَىٰ دِمَاؤُهُمْ؛ وَهُم بِدَمَائِهِمْ يَسْعَىٰ مَنْ سِوَاهُمْ باری معنای فقرات این است که: مؤمنین با هم برادر هستند؛ و قیمت خون‌های آنها بقدر یکدیگر است؛ و تمام مؤمنین حکم دست واحدی را دارند بر علیه غیر خودشان؛ و برای قضاء دَمَةُ آنها کمترین آنها می‌تواند سبب واقع شود. در «مجمع البحرین» در باره حدیث: دِمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَىٰ بِهَا أَدْنَاهُمْ آورده است که چون از حضرت صادق علیه السلام از معنای آن سؤال شد؛ در پاسخ فرمودند: اگر لشگری از مسلمانان، طائفه‌ای از مشرکان را محاصره کنند؛ آنگاه یک نفر از آن مشرکان جلو بیاید و بگوید: به من امان دهید تا من رئیس شما را ملاقات کنم و با او گفتگو نمایم؛ و در این حال اگر پست‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین فرد مسلمان به او امان دهد؛ برافضیلت‌ترین و شریف‌ترین افراد مسلمان لازم است که به امان او وفا کنند انتهی.*

سه چیز هستند که هیچوقت دل مرد مسلمان از ارتکاب آنها حقد و غش و خیانت و سنگینی پیدا نمی کند: خالص گردانیدن عمل از برای خدا، و نصیحت کردن به زمامداران و حاکمان حق؛ و ملازمت با جماعت مؤمنان، زیرا که دعوت مؤمنان از پشت سر ایشان و از اطراف و جوانب گرداگرد مردم را إحاطه کرده است و مختص به خود آنها نیست.»

و پس از آن فرمود ای رَبِیْعَه (ربیعۀ بن اُمیّه بن خَلْف) بگو: ای مردم! رسول خدا می گوید: لَعَلَّكُمْ لَا تَلْقَوْنِنِي عَلَى مِثْلِ حَالِي هَذِهِ وَ عَلَيْنِكُمْ هَذَا! هَلْ تَدْرُونَ أَيْ بَلَدٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ أَيْ شَهْرٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ أَيْ يَوْمٍ هَذَا!؟!

فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَ الْيَوْمُ الْحَرَامُ!

قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ وَ كَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا، وَ كَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا وَ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، أَأَهْلَ بَلَّغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«شاید شما دیگر بعد از این مرا به مثل این حال که شما نیز بر این کیفیت باشید، ملاقات نکنید! آیا می دانید این چه شهری است؟! و آیا می دانید این چه ماهی است؟! و آیا می دانید این چه روزی است?!
مردم گفتند: آری اینست شهر حرام و محترم؛ و اینست ماه حرام و محترم؛ و اینست روز حرام و محترم!

آنگاه فرمود: خداوند چنان خون های شما را و اموال شما را حرام و

محترم شمرده است، نظیر احترامی که این بلدهٔ شما دارد، و مانند حرمتی که این ماه شما دارد؛ و مانند احترامی که این روز شما دارد! آیا من تبلیغ کردم؟!

همه گفتند: آری. آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «.

ثُمَّ قَالَ: وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا!

ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ سَوَاءٌ؛ النَّاسُ طِفُّ الصَّاعِ لِآدَمَ وَحَوَّاءَ؛ لَأَفْضَلَ عَرَبِيٌّ عَلَيَّ عَجَمِيٌّ، وَلَا عَجَمِيٌّ عَلَيَّ عَرَبِيٌّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

و سپس فرمود: «تقوای خدا را پیشه سازید! و از حقوق و امور مردم چیزی را کم مگذارید! و در زمین بهم ریختگی و آشفتگی و فساد مکنید! پس در نزد هر کس امانتی است، باید آن را به صاحبش ادا کند.

و پس از آن فرمود: مردم در اسلام مساوی هستند، تمام افراد مردم هریک همچون پیمانۀ پُر بدون تفاوت از آدم و حوا هستند، هیچیک از مردمان عرب را بر عجم فضیلتی نیست؛ و هیچیک از مردمان عجم را بر عرب فضیلتی نیست، مگر به پرهیزگاری و تقوای خدائی. آیا من ابلاغ کردم و مطلب را رساندم؟!

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «.

ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَ أَوَّلُ دَمٍ أَضَعُهُ، دَمُ آدَمَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ كَانَ آدَمُ بْنُ رَبِيعَةَ مُسْتَرْضِعاً فِي هَذَا لِي!

فَقَتَلَهُ بَنُو سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ، وَ قِيلَ فِي يَتِي لَيْثٍ فَقَتَلَهُ هَذَا هَذَا...
أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «تمام خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است در زیر قدم من گذارده شد و قصاص ندارد. و اولین خونی را که از اعتبار و ارزش ساقط می‌گم خون آدم بن ربیعہ پسر حارث بن عبدالمطلب (نواده عموی خود من است) — و آدم بن ربیعہ از طائفه هذیل شیرده و مرضعه می‌خواسته است، و او را طائفه سعد بن بکر کشته اند؛ و گفته شده است که از بنی لیث شیرده و مرضعه می‌خواسته است؛ و او را طائفه هذیل کشته اند...»

آیا من تبلیغ کردم و حق را گفتم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «»

ثُمَّ قَالَ: وَ كَلُّ رِبًّا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ
قَدَمِي؛ وَ أَوْلُ رِبًّا أَضَعُهُ رَبَّا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. أَلَا هَلْ
بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و پس از آن فرمود: «و تمام منفعت پول‌ها و ربا‌هایی که در جاهلیت صورت گرفته است، در زیر قدم من نهاده شده است و اولین ربائی را که از اعتبار ساقط می‌نمایم، ربای عباس بن عبدالمطلب (عموی من) است...»

آیا من ابلاغ کردم و حکم خدا را رساندم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «»

ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ

يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا، يُحِلُّونَهُ عَاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عَاماً
 لِيُؤَاطِفُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ؛ أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ
 يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ
 اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ: رَجَبُ الَّذِي
 بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ، يَدْعُونَهُ مُضَرّاً وَ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَةٌ:
 ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمَحْرَمِ. أَلَا هَلْ بَلَغَتْ!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

سپس فرمود: «ای مردم نسیئی (که عبارت است از تأخیر انداختن احکام و تکالیف مقبره در هر ماه به ماه دیگر و به زمان های بعد) زیادتی در کفر است، که بواسطه آن مردمی که کافر شده اند، مورد ضلالت و گمراهی واقع می شوند، آن ماهی را که نسیئی کرده باشند، در یک سال از ماه های حلال می شمارند؛ و در یک سال از ماه های حرام؛ تا با آن مقدار از ماه های مُحَرَّم خدا از جهت تعداد تطبیق کند. آگاه باشید که اینک زمان به گردش خود به نقطه اصلی خود رسید، بر همان هیئت و میزانی که در روزی که خداوند آسمان ها و زمین را آفرید آنطور بود.

و حقاً تعداد ماه ها در نزد خداوند دوازده ماه است، که در کتاب خدا اینطور است، از آن ماه های دوازده گانه، چهارتایش از ماه های محترم است که به ماه های حرام معروف است: رَجَبُ که بین جُمَادَى وَ شَعْبَانَ است؛ و آن را مُضَرَّ گویند. و سه ماه دیگر متوالی و پیاپی است، که عبارتند از ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ مُحَرَّم. آگاه باشید: آیا من این مطلب را تبلیغ کردم؟! »

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «

ثُمَّ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِالنِّسَاءِ خَيْراً؛ فَإِنَّهُنَّ عَوَانِ

عِنْدَكُمْ؛ لَا يَمْلِكَنَّ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا؛ وَإِنَّمَا أَخَذَ تُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ
اللَّهِ؛ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكِتَابِ اللَّهِ، وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ
حَقٌّ؛ وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ حَقٌّ كِسْوَتِهِنَّ وَ رِزْقِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛
وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَلَّا يُؤْتِنَنَّ فِرَاشَكُمْ أَحَدًا؛ وَ لَا يَأْذَنَنَّ فِي
بُيُوتِكُمْ إِلَّا بِعِلْمِكُمْ وَ إِذْنِكُمْ.

فَإِنْ فَعَلْنَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ
وَ اضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «(من شما را درباره حایت و پاسداری از زنان
سفارش می کنم که به نیکویی و خوبی با آنان رفتار کنید؛ چون ایشان در
نزد شما متحمل کارهای سخت و دشوار می شوند؛ و برای خودشان چیزی
ندارند؛ و شما به امانت خدا آنها را گرفته اید؛ و به حکم خدا و کتاب خدا،
موقعه و دخول بر آنها را حلال شمرده اید!

از برای شما بر عهده آنها حقی است؛ و از برای آنها بر عهده شما حقی
است؛ حق آنها بر شما آنست که لباس و پوشش و رزق و طعام ایشان را
بطور نیکو و پسندیده بدهید؛ و حق شما بر آنها آنست که در منزلگاه و
خوابگاه شما کسی را نیاورند؛ و در خانه های شما دخل و تصرفی نکنند مگر
با علم شما و اجازه شما!

و اگر از این چیزهای ممنوعه بجا آوردند، شما از خوابیدن با آنها در
خوابگاهشان دوری گزینید؛ و آنها را بزینید، زدنی که آنها را به مشقت
نیندازد؛ و از پای درنیاورد. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!
گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «».

ثُمَّ قَالَ: فَأَوْصِيكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَظْمِئُوهُمْ

مِمَّا تَأْكُلُونَ وَأَلْبَسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ وَإِنْ أَدْبَبُوا فَكَلُوا
عُقُوبَاتِهِمْ إِلَى سِرَارِكُمْ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

و پس از آن فرمود: «پس از سفارش در باره زنان، من شما را وصیت و سفارش می کنم در باره غلامان و کنیزان که مالک آنها شده اید؛ از هر چه شما می خورید، به آنها هم بخورانید؛ و از هر چه شما می پوشید، به آنها هم بپوشانید؛ و اگر مرتکب گناهی شدند، خود شما متصدی کیفرشان نگردید؛ و عقوبت آنها را به عهده بدانتان بگذارید! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!
ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَعْشُهُ وَلَا يَخُونُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ وَلَا يَحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَلَا شَيْءٌ مِنْ مَالِهِ إِلَّا بِطِيبَةِ نَفْسِهِ.
أَلَا هَلْ بَلَغْتُ?!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

سپس فرمود: «هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است؛ به او عیش و خُده غمی کند؛ و به او خیانت نمی ورزد؛ و از او غیبت نمی نماید؛ و خون وی را حلال نمی شمرد؛ و هیچگونه تصرفی در مال او را حلال نمی داند مگر با طیب نفس و رضایت خاطر او. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»
گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!«

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَبْسُ أَنْ يُعْبَدَ بَعْدَ الْيَوْمِ،
وَ لَكِنْ يُطَاعُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ أَعْمَالِكُمُ الَّتِي تَحْتَقِرُونَ؛
فَقَدْ رَضِيَ بِهِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ?!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و پس از آن فرمود: «حقاً که شیطان پس از این روز مایوس شده است که مورد عبادت و پرستش واقع شود؛ ولیکن مطاع و فرمانده قرار می‌گیرد در غیر مورد پرستش از اعمالی که شما بجای می‌آورید، و آنها را کوچک می‌شمارید؛ به آن گناهان و خطاها راضی است! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: أَعْدَى الْأَعْدَاءِ عَلَيَّ اللَّهُ قَاتِلُ غَيْرِ قَاتِلِيهِ؛ وَ ضَارِبُ غَيْرِ ضَارِبِيهِ؛ وَ مَنْ كَفَرَ نِعْمَةً مَوْلِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ؛ وَ مَنْ انْتَمَى إِلَيَّ غَيْرِ أَبِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «دشمن‌ترین دشمنان بر خدا کسی است که کشنده غیر از قاتل خود باشد؛ و زنده غیر ضارب خود باشد (قصاص قبل از جنایت کند؛ و به مجرد توهم و سوء قصد کسی به قتل و یا به ضرب او، او را بکشد و یا بزند) و کسی که کفران نعمت موالی و صاحبان ولایت خود را نماید، حقاً به آنچه خداوند بر محمد فرو فرستاده است کافر شده است؛ و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب کند لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان برای اوست. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنِّي إِنَّمَا أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَفْضُلُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؛ وَ إِذَا قَالُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ وَ حِسَابِهِمْ عَلَيَّ

اللَّهِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و پس از آن فرمود: «آگاه باشید که من از جانب خدا مأمور شدم که با مردم جنگ کنم، تا اینکه بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُوكَ اللَّهُ. و چون بدین شهادت گویا شدند؛ خون‌های خود را و اموال خود را از تعرض من حفظ کردند، مگر به حق؛ ولیکن این از نقطه نظر ظاهر است، ولی از جهت واقع و حقیقت امر، حساب ایشان با خداست. آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «پس از رحلت من به کفر برنگردید، که گمراه کنندگان بندگان خدا بوده باشید؛ و بعضی از شما بر بعضی دیگر مسلط گردد؛ و تملیک‌برداره و اختیار و نفوس و اموال مردم را بنماید! من در میان شما دو چیز را به ودیعت می‌گذارم که اگر به آنها تمسک کردید هیچگاه گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا؛ و دیگری عِثْرَت من که اهل بیت من می‌باشند، آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت فرمود: خداوندا شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَلْيَبْلِغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ

الْغَائِبُ ۱.

و در آخر فرمود: «حَقًّا هُمُ شَأْ مُسْتَوِلٌ وَ مُورِدٌ پَرَسَشٌ قَرَارٌ خَوَاهِيدُ
گرفت، و بنابراین واجب است که هر کدام از شما که در اینجا حضور
داشتید این مطالب را به غائبین برسانید.»

ما این خطبه شریف حضرت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ را که در مِثْمِی ایراد کرده اند از «تاریخ یعقوبی»
آوردیم؛ زیرا که تمام خطبه در این کتاب آمده است؛ و در
سایر کتب همین خطبه لیکن بطور تفریق و قطعه قطعه ذکر

۱- «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۲.
و این خطبه را با مختصر اختلافی در عبارت در «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۴ و
ص ۲۳۵ از تخریج أحمد بن حنبل و باوردی و ابن مردویه از أبوهزه رقاشی از عمویش
که از اصحاب بوده و زمام ناقة رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را گرفته بوده است؛
روایت کرده است. و اصل این روایت در «مسند» أحمد حنبل، در ج ۵ در ص ۷۲ و
ص ۷۳ آمده است. و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۲ و ص ۶۶۳
از «کافی» روایت کرده است. و در «سیره ابن هشام» ج ۴ از ص ۱۰۲۲ تا ص
۱۰۲۴ آورده است؛ ولی در عبارت کتاب الله و عتره نبیه تحریفی به عمل آمده و به
عبارت: کتاب الله و سنة نبیه آورده است. و همچنین در «البدایة و النهایة» ج ۵ با چند
سند از ص ۱۹۴ تا ص ۲۰۱ آورده است؛ و نیز بیهقی در «سنن» ج ۵ کتاب الحج ص
۱۴۰ آورده است؛ و نیز ابن جوزی در کتاب «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱، ص ۲۰۷
و ص ۲۰۸ ذکر کرده است. و نیز ابن سعد در «طبقات» ج ۲ از ص ۱۸۳ تا ص ۱۸۷
آورده است. و «روضة الصفا» ج ۲، باب حجة الوداع. و «تفسیر علی بن ابراهیم» در
ذیل آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ آورده است. و
همچنین طبری در «تاریخ الامم و الملوک» ج ۳ از ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲ آورده است، و
جاحظ در «اللبیان و التبین» طبع قاهره، سنه ۱۳۶۷، در ج ۲، از ص ۳۱ تا ص ۳۳
آورده است.

شده، و هر قطعه از آن توسط بعضی از روایات روایت شده است؛ همچنانکه در تعلیقه، به نام بعضی از کتب که فقرات آن را بطور جداگانه آورده اند، اشاره کردیم.

این خطبه بسیار بلیغ و رسا، و حاوی مطالب مهمه، و قوانین عظیم سیاسی و اجتماعی؛ و دستورات اخلاقی و فقهی است. و حَقّاً می توان مانند آیات قرآن حکیم، از نقطه نظر متانت و رصانت و استحکام بدان توسّل جست. و چه نیکو بود برای آن شرحی مفصّل نوشته می شد؛ و مطالب و فقرات آن را با آیات قرآن و سایر روایات و اصول مسلمة سنت نبویه، و منهاج آل طاهرین از سلاله آن حضرت، تطبیق؛ و معارف محتویه آن را مکشوف می نمود؛ ولیکن اینک ما برای روشن شدن یک فقره از فقرات آن که شاید نیاز به شرح و توضیح بیشتری دارد به قدر وسع اقدام می کنیم و از خداوند متان توفیق می طلبیم وَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيبُ.

و آن فقره اینست: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ تا آخر جملاقی که در این باره آن حضرت بیان فرمود. بیان آن حضرت در اینجا شرح و توضیحی است که در دو آیه از قرآن وارد شده است:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ

الْقِيَمِ فَلَا تَظْلُمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَاقْتِهَ كَمَا
يُقَاتِلُونَكُمْ كَاقْتِهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ - إِنَّا النَّسِيئُ
زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ، يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا
وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ
زُنَّ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ .

(آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۹: توبه)

«بدرستی که تعداد ماهها در نزد خداوند، در آن وقتی که آسمانها و زمین را آفرید، دوازده ماه است. که از این ماهها، چهارتایش ماههای محترم هستند؛ آن است آئین استوار و پابرجا؛ پس در این ماههای محترم بر خودتان ستم روا مدارید! و با همه مشرکان جنگ و کارزار کنید، همچنانکه ایشان با همه شما جنگ و کارزار نمودند! و بدانید که حقاً خداوند با پرهیزکاران است!

اینست و جز این نیست که تأخیر انداختن تکالیف و وظائف وارده در ماهها به ماههای دیگر، موجب زیادی کفر است، که بدین وسیله کسانی که کافر شده اند گمراه می شوند. این کافران در یک سال، ماه حرام را حلال می کنند؛ و در یک سال ماه حرام را حرام می شمارند؛ تا بدین جهت فقط با تعداد ماههایی را که خداوند حرام فرموده است؛ موافقت کنند. و بالتبلیغ آن ماهی را که خدا محترم شمرده است، حلال می کنند؛ و حرمت آن را نادیده می گیرند.

بدی و زشتی کردار آنان برایشان زینت داده شده است. و خداوند

گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.»

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با استناد و استشهاد

به این آیه، تأخیر و نسیئ ماهها را حرام شمردند و روشن

نمودند که باید اعمال و رفتار هر ماهی را در همان ماه انجام داد.

نِسیئ^۱ مصدر است مثل نذیر و نکیر از ماده نَسَأَ الشَّيْءُ يَنْسُوهُ نَسْأً وَ مَسْأَةً وَ نَسِيئاً إِذَا أَخَّرَهُ تَأْخِيْرًا یعنی آن چیز را به تأخیر انداخت.

شیخ طبرسی گوید: طائفة عرب ماههای چهارگانه: رجب و ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم را بنا بر تمسک به ملت و آئین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام محترم می شمردند؛ و جنگ و قتال را در آنها حرام می دانستند، و چون مردان کارزار و محاصمه بودند، صبر کردن سه ماه متوالی: ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم برای آنان سخت بود، که بهیچوجه به جنگ و غارت دست نزنند، فلذا حرمت ماه محرم را به ماه صفر تأخیر می انداختند، و بجای محرم ماه صفر

۱ - در «نهایه» ابن اثیر ج ۲ ص ۱۳۹ در ماده ذَوْر آورده است که: و در حدیث است که إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَمَا كُنْتُ أَشْهَدُ أَنْ تَسْتَدِيرُ بِمَعْنَى أَنْكَهُ گِردا گِرد چیزِ دُور زد؛ و به جانی که حرکت را از آنجا شروع کرد؛ برگشت؛ و معنای حدیث اینست که: عادت عرب این بود که ماه محرم را به ماه صفر تأخیر می انداختند برای آنکه در محرم جنگ کنند و این نِسیئ است، و هر سال بعد از سال دیگر این کار را انجام می دادند. و بنابراین محرم از ماهی به ماه دیگر منتقل می شد بطوریکه در تمام ماههای سال گردش می کرد و دور می زد. و چون آن سالی که رسول خدا حج نموده بود؛ ماه محرم به همان زمان مخصوص خود که قبل از انتقال داشت برگشته بود؛ و سال به همان هیئت و کیفیت اوّل خود دور زده بود؛ فلذا رسول خدا چنین فرمود.

را ماه حرام می شمردند، و ماه محرم را حلال می کردند. و مدتی بر این نهج که می خواستند درنگ می کردند، سپس حرمت را دوباره به محرم برمی گرداندند، و این عمل تأخیر را نیز در ماه ذی الحجة انجام می دادند و حکم بدان می نمودند.

فَرَاءَ گوید: آن کسی که متعهد و مسئول نسیئی بود مردی بود از طائفة کنانة که به او نُعَيْمُ بن ثَعْلَبَةَ می گفتند و در حج رئیس موسم بود، و می گفت: من آن کسی هستم که هیچگاه مورد عیب گوئی مردم واقع نمی شوم، و در نیل به مقصود پیوسته مظفر و منصورم، و حکمی را که می کنم هیچوقت برگردانده نمی شود!

مردم در موسم در پاسخ او می گفتند: آری راست می گوئی! اینک یک ماه را برای ما تأخیر انداز! حرمت ماه محرم را بردار! و به ماه صفر انداز! و محرم را برای ما حلال کن! او نیز این کار را می کرد.

و در هنگامی که اسلام آمد، آن شخص مسئول این کار، جُنَادَةُ بنُ عَوْفِ بنِ أُمَيَّةِ کَنَانِيّ بود. و ابن عباس گوید: اولین کسی که این عمل نسیئی و تأخیراندازی را در بین عرب دائر کرد عَمْرُو بنُ لَحْيِ بنِ فُمَيْعَةَ بنِ خِنْدِفِ بود. و أما أبو مسلم بن أسلم می گوید: مردی از بنی کنانه بود که او را قَلَمَسِ می گفتند. او می گفت: من محرم را در این سال

تأخیر انداختم، پس در این سال، دو ماهِ صفر داریم، و چون سال آینده می شد می گفت: ما حرمت ماه محرم سال قبل را اینک قضا می کنیم، و این دو ماه را هر دورا ماه محرم قرار می دهیم. و شاعر کنائی در این باره گفته است: **وَمِنَّا نَاسِيَةٌ الشَّهْرِ الْقَلَمَسُ.**

و قَلَمَسٌ که مقام تأخیراندازی ماهها را دارد، از طائفه ماست.

و کُمیت شاعر گوید:

وَنَحْنُ النَّاسِئُونَ عَلَى مُعَدِّ

شُهُورِ الْحِجْلِ نَجْعَلُهَا حَرَامًا

«ما کسانی هستیم که بر قبیله مُعَدِّ، حکم به تأخیر می کنیم! و ماههای حلال را حرام می گردانیم!»

و مُجَاهِد گوید: مشرکان در هر ماهی دو سال حج می گذاردند، یعنی در ذوالحجه، دو سال پی در پی حج می کردند، و سپس در ماه محرم دو سال حج می کردند، و سپس در ماه صفر دو سال حج می گذاردند؛ و همچنین به همین ترتیب در ماههای دیگر، در هر یک از آنها دو سال حج می گذاردند، تا اینکه آن حجی که در سال قبل از حجّه الوداع انجام داده شد، در ماه ذوالقعدة بود. و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که در سال بعد که حجّه الوداع بود

حجّ گذاردند، با ماه ذوالحجّة موافق شد، و براین اساس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خطبه خود فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ
ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبٌ
مُضَرُّ الدِّي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.

«آگاه باشید که اینک زمان در گردش خود به همان هیئت و کیفیتى برگشته است که خداوند در وقت خلقت آسمانها و زمین آن را بدان کیفیت آفرید. سال دوازده ماه است، و چهار تا از آنها ماههای حرام است، سه تا پشت سر هم؛ ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم، و رَجَب مُضَر که بین ماه جُمادى و ماه شعبان است.»

در این عبارت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواسته است بفهماند که ماههای حرام اینک به مواضع حقیقی و اصلی خود بازگشته است، و انجام مراسم حجّ به ماه ذوالحجّة بازگردیده است، و نسیئ و تأخیر در این حجّ باطل شده است.^۱

و در تفسیر «أبوالشعود» بعد از بیان ماههای حرام و بیان خطبه رسول خدا در حجّة الوداع که إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ و اینکه ماهها دوازده تا هستند، گفته است که: معنی چنین می شود که:

ماهها از جهت حرمت و حِلّ بازگشت کردند به همان حالی که اولاً داشتند، و حجّ نیز بازگشت کرد به ماه ذوالحجّه بعد از آنکه بواسطه نسیئ و تأخیری که در زمان جاهلیت می کردند، آن را از موضع و موقع اصلی خود تغییر داده بودند. و بنابراین حجّ رسول الله در حجّه الوداع موافق با ماه ذوالحجّه شد، و حجّ ابوبکر قبل از حجّ رسول الله در ماه ذوالقعدة واقع شده بود.^۱

و نظیر این گونه تفسیری که در «مجمع البیان» و «تفسیر ابوالسعود» دیدیم، در غالب تفاسیر مشاهده می شود، و محصل آنچه به دست می آید آنست که: در بین اعراب جاهلیت دو گونه تغییر در ماهها دیده می شد: یکی تغییر ماههای حرام از جای خود، همچون محرم به ماه صفر، و دیگری تغییری که در حجّ می نمودند و بواسطه آن حجّ از ذوالحجّه برداشته می شد، و به ماههای دیگر می رفت و در ماههای دیگر دور می زد، تا دومرتبه به محلّ اصلی خود برگردد، و این هر دو گونه تأخیر را نسیئ می گفتند.

شاهد بر تغییر اول یعنی تغییر حرمت ماههای حرام به ماههای بعد روایاتی وارد است:

در تفسیر «الدَّرُّ المنثور» ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از ابن عمر تخریج کرده است که او گفت:

وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْعَقَبَةِ:
فَقَالَ: إِنَّ النَّسِيئَ مِنَ الشَّيْطَانِ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ، يُضِلُّ بِهِ
الَّذِينَ كَفَرُوا، يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَ صَفَرَ
عَامًا وَ يَسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ وَ هُوَ النَّسِيئُ.^١

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عقبه سرزمین منی ایستاد و گفت: حَقًّا نَسِيئٌ از شیطان است، که موجب زیادی کفر است، و بدین وسیله کافران گمراه می شوند، از ماههای حرام در یک سال آن را حلال می شمرنند، و در یک سال حرام می شمرنند، و ماه صفر را حرام می کنند؛ و ماه محرم را حلال می کنند، و اینست معنای نسیئ.»

و نیز در «الدَّرُّ المنثور» آورده است که: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده اند که او گفت: كَانَ جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ الْكِنَانِيُّ يُوفِي الْمَوْسِمَ كُلَّ عَامٍ: وَ كَانَ يُكَنَّى أَبَا ثُمَادَةَ؛ فَيُنَادِي: أَلَا إِنَّ أَبَا ثُمَادَةَ لَا يَخَافُ وَ لَا يُعَابُ؛ أَلَا إِنَّ صَفَرَ الْأَوَّلَ حَلَالٌ.^٢

١- «تفسیر الدر المنثور» ج ٣ ص ٢٣٦؛ و «تفسیر المیزان» ج ٩ ص ٢٨٦.

٢- علامه طباطبائی رضوان الله علیه در ج ٩ «المیزان» ص ٢٨٧ از سیوطی در کتاب «مزه» نقل کرده اند که: عرب در زمان قبل از اسلام ماه محرم را صفر می نامید؛ و آن را صفر اول می گفت؛ و ماه صفر را صفر دوم می گفت؛ پس همانند دور بیع، و دو جمادی، دو ماه صفر بود و نسیئ در صفر اول واقع می شد و از صفر دوم تجاوز نمی کرد؛ و چون اسلام استقرار یافت، به جهت احترام ماه صفر اول که حرمتش بواسطه نسیئ

وَ كَانَ طَوَائِفَ مِنَ الْعَرَبِ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُغَيِّرُوا عَلَيَّ
بَعْضَ عُدُوِّهِمْ أَنْوَهُ فَقَالُوا: أَحِلَّ لَنَا هَذَا الشَّهْرَ يَعْنُونَ صَفْرَهُ
وَ كَانَتْ الْعَرَبُ لَا تُقَاتِلُ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ فَيُحِلُّهُ لَهُمْ عَامًا
وَ يُحَرِّمُهُ عَلَيْهِمْ فِي الْعَامِ الْآخَرَ. وَ يُحَرِّمُ الْمُحَرَّمِ فِي قَابِلٍ
لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ يَقُولُ: لِيَجْعَلُوا الْحُرْمَ أَرْبَعَةَ غَيْرِ
أَنْهُمْ جَعَلُوا صَفْرَ عَامًا حَلَالًا وَ عَامًا حَرَامًا.^۱

«جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ كَهَ مِنْ قَبِيلَةِ بَنُو كِنَانَةَ بُوَدَ؛ وَ أَوْرَا أَبُو ثُمَادَةَ
مَى كَفْتَنَدَ؛ دَر هِر سَال دَر مَوْسَمِ حَيْجِ حَاضِرِ مَى شَدَ؛ وَ نَدَا مَى كَرْدَ: آكَاهَ
بَاشِيدَ كَهَ: أَبُو ثُمَادَةَ اَز هَيْجِ چِزِ نَمَى هِرَاسَدَ؛ وَ هَيْچَكَسِ بَرِ اَوْ عِبِي نَمَى تَوَانَدَ
بَكِيرِدَ! آكَاهَ بَاشِيدَ كَهَ مَاهِ صَفْرِ أَوَّلِ حَلَالِ اسْتِ!»

و عادات طوائف عرب بر این بود که چون می خواستند بر بعضی از
دشمنانشان بتازند؛ نزد او می آمدند و می گفتند: این ماه صفر را (محرم را)
بر ما حلال کن! و عادت عرب اینطور بود که در ماههای حرام جنگ
نمی کردند. أبو ثُمَادَةَ برای آنها ماه صفرِ اَوَّلِ را در یک سال حلال می کرد؛
و در سال دیگر همان ماه را حرام می کرد؛ و از این جهت در سال دیگر
حرام می کرد که در تعداد و مطابقه با مقدار ماههایی را که خداوند حرام
کرده است، موازنه حاصل شود. خداوند می فرماید: این کار را می کردند
تا ماههای حرام از جهت مقدار و تعداد بهم نخورد؛ مگر اینکه ماه صفرِ اَوَّلِ
را در یک سال حلال و در سال دیگر حرام می کردند.»

→
زائل شده بود آن را شَهْرُ اللَّهِ الْمُحَرَّمِ خواندند؛ و بواسطه کثرت استعمال؛ محرم خوانده شد؛
و ماه صفر به صفر دوم اختصاص یافت. پس محرم از أَلْفَاظِ اسْلَامِي است و از اوصافی
است که بواسطه کثرت استعمال در ماه صفر اول علم بالغلبه شده است.

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۶ و ص ۲۳۷؛ و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۶

و نیز در «الدُّرُّ الْمُنْثُورُ» آورده است که: ابن منذر از قُتَادَة در باره آیه **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ** تخریج کرده است که او گفت:

عَمَدَ أَنَاسٍ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالَةِ فَرَّادُوا صَفَرَ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ وَ كَانَ يَقُومُ قَائِمُهُمْ فِي الْمَوْسِمِ؛ فَيَقُولُ: إِنَّ إِلَهَتَكُمْ قَدْ حَرَمَتْ صَفَرَ، فَيَحْرَمُونَهُ ذَلِكَ الْعَامَ؛ وَ كَانَ يُقَالُ لَهُمَا الصَّفْرَانِ.

وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ نَسَأَ النَّسِيءَ بَنُو مَالِكٍ مِنْ كِنَانَةَ، وَ كَانُوا ثَلَاثَةً: أَبُو ثَمَامَةَ صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ، أَحَدُ بَنِي فَقِيمِ بْنِ الْحَارِثِ، ثُمَّ أَحَدُ بَنِي كِنَانَةَ.^۱

«جماعتی از اهل ضلالت اراده می کرده اند که در ماههای حرام، ماه صفر را اضافه کنند؛ و در اینصورت رئیس ایشان درموسم حج می ایستاد و می گفت: خدایان شما برای شما ماه صفر را حرام کرده اند؛ و ایشان در آن سال ماه صفر را بر خود حرام می کردند؛ و به ماه محرم و صفر هر دو، ماه صفر گفته می شد.

و اولین کسی که نسیء را رواج داد، بنومالک از بنی کنانه بودند، و سه تن بودند: أبو ثمامه صفوان بن أمیه؛ و یک تن از بنی فقیم بن حارث، و یک تن از بنوکنانه.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمُنْثُورُ» آورده است که: ابن ابی حاتم از سدی در این آیه شریفه، تخریج کرده است که:

۱ - «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۷.

كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ يُقَالُ لَهُ: جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ
يُكْتَبَىٰ أَبُو أَمَامَةَ يُنْسَى الشُّهُورَ وَكَانَتِ الْعَرَبُ يَشْتَدُّ عَلَيْهِمْ أَنْ
يَمْكُتُوا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ لَا يُغَيِّرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛ فَإِذَا أَرَادَ
أَنْ يُغَيِّرَ عَلَى أَحَدِهِمْ قَامَ يَوْمًا بَيْنِي فَخَطَبَ فَقَالَ: إِنِّي قَدْ
أَحْلَلْتُ الْمُحَرَّمَ وَحَرَّمْتُ صَفْرَ مَكَانِهِ. فَيُقَاتِلُ النَّاسُ فِي
الْمُحَرَّمَ؛ فَإِذَا كَانَ صَفْرُ عَمَدُوا وَوَضَعُوا الْأَسِنَّةَ ثُمَّ يَقُومُ فِي
قَابِلٍ فَيَقُولُ: إِنِّي قَدْ أَحْلَلْتُ صَفْرًا وَحَرَّمْتُ الْمُحَرَّمَ
فَيُؤَاطِئُوا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَيُحِلُّوا الْمُحَرَّمَ.^۱

«مردی از قبیله کنانه بود که به او أبوامامة، جنادة بن عوف می گفتند، و کار او تأخیر انداختن ماهها بود. و چون بر عرب بسیار گران بود که سه ماه پیاپی درنگ کنند؛ و بر یکدیگر نتازند و غارت نکنند؛ لذا چون جناده می خواست برای آنها حکم حرمت را تغییر دهد؛ روزی در میتی می ایستاد و خطبه می خواند و می گفت: من ماه محرم را حلال کردم؛ و به جای آن ماه صفر را حرام کردم؛ فبناء علیها مردم در ماه مُحَرَّم جنگ می کردند، و چون ماه صَفْر فرا می رسید؛ نیزه‌ها و سنان‌ها را کنار می گذاشتند، و دست از کارزار باز می داشتند.

و در سال بعد نیز در میتی خطبه می خواند، و می گفت: من ماه صَفْر را حلال، و ماه محرم را حرام کردم؛ فعلیها در چهار ماه حرام از جهت مقدار موافقت داشتند، إلا اینکه محرم را حلال می دانستند.»

و نیز دو روایت دیگر بر این نهج، در «الدُّرُّ الْمُنْتَوَر»^۱ با تخریج ابن مردویه از ابن عباس وارد شده است، که آیه

شریفه را بدین کیفیت تفسیر می نماید.^۱

و شاهد بر تغییر دوم، یعنی تغییر زمان حج از زمان اصلی خودش، و گردش کردن حج در تمام ماههای سال، تا دو مرتبه به ماه ذی الحجه برگردد، و دور خود را کامل کند، نیز روایاتی است:

در «الذُّرُّ الْمَثُورُ» آورده است که: طبرانی و ابوالشیخ و ابن مردویه از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش تخریج کرده اند که می گفت:

كَانَتِ الْعَرَبُ يُحِلُّونَ عَامًا شَهْرًا؛ وَ عَامًا شَهْرَيْنِ، وَ لَا
يُصِيبُونَ الْحَجَّ إِلَّا فِي كُلِّ سِتَّةٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَرَّةً؛ وَ هُوَ
النَّبِيُّ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ.

فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ثُمَّ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسَ الْأَهْلَةَ؛
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم: إِنَّ الزَّمَانَ
قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ.^۲

«عادت عرب چنین بود که: در یک سال یک ماه از ماههای حرام را حلال می شمردند؛ و در سال دیگر دو ماه را حلال می شمردند. و چون این عمل در ماهها دور می زد؛ به حج واقعی و حقیقی خود که بر زمان اصلی

۱ - «تفسیر الذُّرُّ الْمَثُورُ» ج ۳ ص ۲۳۷.

۲ - «تفسیر الذُّرُّ الْمَثُورُ» ج ۳ ص ۲۳۶، و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۹.

خود منطبق باشد، فقط در بیست و شش سال یک بار می‌رسیدند. و این عمل همان نسبی است که خداوند در کتابش فرموده است.

تا رسید به زمان حج اکبر، همان حجی که رسول خدا بجای آوردند؛ در آن سالی بود که چون مردم ماه‌ها را شمردند؛ و بر ماه حج موافق بود؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خطبه خود فرمود: اینک زمان دور زده است؛ و به جائی رسیده است که بر همان کیفیت و هیئت است که خدا آسمان‌ها و زمین را در آن روز آفرید.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمُنْشُور» آورده است که: أحمد حنبل و بخاری و مسلم و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ و ابن مردویه و بیهقی در کتاب «شعب الایمان» از ابوبکره تخریج کرده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حج، خطبه‌ای ایراد کردند و فرمودند:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا؛ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ،
ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ؛ وَ رَجَبُ
مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.^۱

«بدانید که: زمان دور زده است، همانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید! سال دوازده ماه است، که چهارتای از آنها ماه‌های محترم است؛ سه تا از این چهارتا، پی در پی است، که ذی‌قعدة و ذی‌حجه و محرم است؛ و یکی تنها است که رَجَبُ مُضَرَ است؛ و آن بین جُمَادَى و شَعْبَانَ است.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمَنْشُورُ» آورده است که همین مضمون را بزآز و ابن جریر و ابن مردویه از ابوهزیره تخریج کرده اند^۱، و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عمر تخریج کرده اند^۲. و ابن منذر و ابوالشیخ و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده اند^۳.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَنْشُورُ» آورده است که: عبد الرزاق و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از مجاهد تخریج کرده اند که در تفسیر آیه إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ گفته است که: فَرَضَ اللَّهُ الْحَجَّ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يُسْمُونَ الْأَشْهُرَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمِ وَ صَفْرُ وَ رَبِيعُ وَ رَبِيعُ وَ جُمَادَى وَ جُمَادَى وَ رَجَبُ وَ شَعْبَانُ وَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالَ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ ثُمَّ يَحْجُونَ فِيهِ.

ثُمَّ يَسْكُتُونَ عَنِ الْمُحَرَّمِ فَلَا يَذْكُرُونَهُ، ثُمَّ يَعُودُونَ فَيُسْمُونَ صَفْرَ صَفْرًا؛ ثُمَّ يُسْمُونَ رَجَبَ جُمَادَى الْآخِرَةِ؛ ثُمَّ يُسْمُونَ شَعْبَانَ رَمَضَانَ؛ وَ رَمَضَانَ شَوَّالًا؛ وَ يُسْمُونَ ذَا الْقَعْدَةِ شَوَّالًا؛ ثُمَّ يُسْمُونَ ذَا الْحِجَّةِ ذَا الْقَعْدَةِ؛ ثُمَّ يُسْمُونَ الْمُحَرَّمِ ذَا الْحِجَّةِ، ثُمَّ يَحْجُونَ فِيهِ وَ اسْمُهُ عِنْدَهُمْ ذُو الْحِجَّةِ. ثُمَّ عَادُوا إِلَى مِثْلِ هَذِهِ الْقِصَّةِ فَكَانُوا يَحْجُونَ فِي كُلِّ

شَهْرٍ عَامًا حَتَّى وَافَقَ حَجَّهُ أَبِي بَكْرٍ الْآخِرَةَ مِنَ الْعَامِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ؛ ثُمَّ حَجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ حَجَّتَهُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا فَوَافَقَ ذُو الْحِجَّةِ؛ فَذَلِكَ حِينَ يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِي خُطْبَتِهِ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ!

و محصل آنچه از این روایت، با وجود اضطراب و تشویشی که در عبارات صدر آن است؛ استفاده می شود؛ آنست که اعراب قبل از اسلام، حج خانه خدا را در ماه ذوالحجه بجای می آوردند؛ با این تفاوت که می خواستند در هر سالی حج را در یکی از ماههای سال بجا بیاورند؛ و بنابراین حج را در ماههای سال، یکی پس از دیگری به گردش درمی آوردند. و چون نوبه به هر ماهی که بنای آن سال، آن بود که حج در آن انجام شود، می رسید؛ نام آن ماه را ذی حجه می گذاردند؛ و اسم اصلی آن ماه را بر زبان نمی آوردند.

و لازمه این مرام آن می شد که: هر سالی که در آن حج می گذاردند، سیزده ماه می شد؛ و نام بعضی از ماهها دوبار و یا یک بار تکرار می شد؛ همچنانکه در این روایت ذکر شد؛ و طبری ذکر کرده است که عرب، ماههای سال

را سیزده ماه قرار می داد؛ و در روایتی است که سال را دوازده ماه و بیست و پنج روز می گرفت.

و لازمه این مرام آنست که تمام اسامی ماهها تغییر کند؛ و نام هیچ ماهی بر آن ماه منطبق نگردد؛ مگر در هر دوازده سال یکبار؛ اگر این تأخیر بر اصل و نظام محفوظ بوده، و بر گونه دوران تغییر یابد.^۱

فخر رازی در تفسیر خود در شرح کیفیت نسبی بطور مشروح بحث کرده است و در ذیل آیه **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ** گوید:

«بدان که این شرح نوع سوّم از قبائح اعمال یهود و نصاری و مشرکین است، که در تغییر احکام خدا سعی می کنند؛ زیرا که چون در تغییر احکام خدا در زمانهای خود سعی کردند؛ و آنها را به سبب نسیبی تغییر دادند؛ پس در حقیقت سعی در تغییر سنت به حسب آراء و أهواء خود کرده؛ و این موجب زیادی کفر و حسرت ایشان خواهد شد.»

و سپس در بیان مسئله اول از مسائلی که مطرح نموده است گفته است که: بدان که سال در نزد عرب عبارت

است از دوازده ماه از ماههای قمری، و دلیل آن یکی همین آیه است، و دیگری گفتار خدای تعالی: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ.^۱

«خداوند است که خورشید را نوردهنده، و ماه را نورانی قرار داد؛ و ماه را در سیر گردش خود در منازل و مکان‌های مختلفی معین و مقدر فرمود؛ برای اینکه شما تعداد سال‌ها و حساب را بدانید!»

خداوند در این آیه گردش ماه را در منازل مختلف، علت دانستن سال‌ها و حساب قرار داده است، نه خورشید را، و این وقتی صحیح است که سال بستگی به سیر و گردش ماه داشته باشد. و نیز گفتار دیگر خدای تعالی دلالت بر آن دارد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ.^۲

«(ای پیامبر) چون از تو دربارهٔ کیفیت هلال ماه پرسش کنند؛ بگو: این اشکال مختلف ماه برای تنظیم اوقات مردم و برای حج است.»
و اما در نزد سایر طوائف مردم غیر از عرب، سال عبارت است از زمانی که خورشید یک دور کامل بگردد. و چون سال قمری به مقدار مشخصی از سال شمسی کمتر

۱- آیه ۵، از سوره ۱۰: یونس.

۲- آیه ۱۸۹، از سوره ۲: بقره.

است، بدین جهت ماه‌های قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می‌شوند. و بنابراین حج در بعضی از اوقات، در فصل زمستان واقع می‌شود، و در برخی دیگر در تابستان، و این امر موجب مشقت برای حج گزاران می‌شد. و از طرف دیگر چون برای حج می‌رفتند، تجارت هم می‌کردند، و چه بسا موسم حج، موافق با موقع و فصل تجارت نمی‌شد، و در امر تجارت خلل پدید می‌آمد.

برای رفع این دو محذور، اعراب جاهلی، بنا بر آنچه در علم زیجات معلوم است، اقدام به عمل کبیسه کردند^۱، و حج خود را بر اساس ماههای شمسی و سال شمسی قرار دادند، فعليهذا حجشان در زمان مشخصی از فصول صورت می‌گرفت، که هم طبق مصلحت آنان از جهت سرما و گرما بود، و هم طبق مصلحت آنان از جهت منافی که از تجارت می‌بردند.

و این نسیء و تأخیری که در ماههای قمری می‌کردند، گرچه موجب حصول منافع دنیویة ایشان بود، لیکن موجب تغییر حکم خداوند متعال می‌شد، زیرا که چون وقتی را که خداوند برای حج معلوم کرده است، معیناً و مشخصاً در

۱- کبیسه گرفتن در اینجا عبارت است از محاسبه تفاوت مقدار سال قمری، با مقدار سال شمسی؛ و اضافه نمودن آن تفاوت را به سال قمری در آخر سال قمری.

ماه‌های محدود و مقدری است، اگر بواسطه این نَسِيءٍ و عقب‌اندازی در سایر ماه‌های قمری واقع شود، مسلماً حکم خدا را و تکلیف خدا را تغییر داده‌اند. و بدین جهت در این آیه، آن را گناه و کفر شمرده است و به مذمت عظیمی از آن تنقید کرده است.

و چون سال شمسی از سال قمری بیشتر است، این مقادیر زیادی را به روی هم انباشتند، و چون مقدارش یک ماه شد، آن ماه را به آخر سال اضافه کردند، و آن سال را سیزده ماه گرفتند. و از اینجاست که خداوند متعال این عمل آنها را زشت و ناپسند داشته و منکر شمرده است، و فرموده است که: حکم اَزَلِي و قَطْعِي خدا این بوده است که: سال، دوازده ماه باشد، نه کمتر و نه زیادت، و این حکمی را که برای بعضی از سال‌ها نموده، و آن را سیزده ماه قرار داده‌اند، حکمی است که برخلاف حکم خدا صورت گرفته است، و سبب برای تغییر تکالیف خدا از مواضع خود شده است، و برخلاف دین است.

آئین عرب از زمان پیشین بنابر سال‌های قمری بوده است؛ نه شمسی. و این روش را بطور وراثت از حضرت اِبْرَاهِيمَ و اِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ و السَّلَامُ ارث برده‌اند؛ و آئین یهود و نصاری چنین نبوده است، و این روش نَسِيءٍ و

گنبدیسه گیری را بعضی از اعراب، از یهودیان و مسیحیان آموختند؛ و در شهرهای عرب نشین رواج دادند.^۱
و نیز فخر رازی پس از بیان مطالبی مشروح گفته است که: نَسِيئٌ به معنای تأخیر است.

و أبوزید گفته است: نَسَأْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ أَنْسَأَهَا نَسَاءً إِذَا أَخْرَجْتَهَا؛ وَ أَنْسَأْتُهُ إِنْسَاءً إِذَا أَخْرَجْتَهُ عَنْهُ؛ وَالْإِنْسَمُ النَّسِيئَةُ وَالنَّسَاءُ. و اما قطرب که گفته است: النَّسِيئُ أَضْلُهُ مِنَ الزِّيَادَةِ؛ يُقَالُ نَسَأَ فِي الْأَجْلِ وَ أَنْسَأَ، إِذَا زَادَ فِيهِ. واحدی در پاسخش گفته است که:

صحيح همان معنای اول است، و أصل معنای نَسِيئٌ تأخیر است. و در اینجا هم تأخیر در مدت مراد است، نه زیادی در آن.^۲

و سپس فخر رازی گفته است: اعراب جاهلی اگر حج خود را بر حساب سال قمری قرار می دادند، چون گاهی در تابستان، و گاهی در زمستان واقع می شد، و مسافرت در این فصول مشکل بود، و نیز در تجارتهای خود و معاملات خود سودی نمی بردند، چون سایر افراد مردم از سایر نقاط به مکه نمی آمدند مگر در اوقات مناسب و طبق احوال خود، فلذا

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع دارالطباعه العامرة، ج ۴، ص ۶۳۳.

۲- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۷ و ۶۳۸.

چون دانستند که رعایت سال قمری در انجام تکالیف و حج، به مصالح دنیوی آنها إخلال وارد می کند، سال قمری را کنار زده؛ و سال شمسی را معتبر شمردند. و چون سال شمسی از سال قمری به مقدار معین و مشخصی زیادتر است، نیازمند به گبسه گیری شدند، و به سبب این عمل گبسه برای آنان دو چیز پیدا شد:

اول آنکه به جهت اجتماع این زیادتی ها ناچار شدند که بعضی از سال ها را سیزده ماه قرار دهند.

دوم آنکه حج از بعضی از ماه های قمری حرکت کرد، و منتقل به ماه های دیگر شد، حج در بعضی از سال ها در ذوالحجه واقع می شد، و پس از آن در محرم، و پس از آن در صفر، و همینطور به همین منوال دور می زد، تا بعد از مدت معینی بار دیگر به ماه ذوالحجه قرار می گرفت.

پس بنابراین به سبب این گبسه گیری دو چیز حاصل می شد: زیادی در مقدار ماهها، و تأخیر حرمت ماههای حرام به ماههای دیگر. و ما چه لفظ نسیئ وارد در آیه قرآن را به معنای تأخیر بگیریم، همانطور که اکثر اهل لغت برآند، و چه به معنای زیادتی بگیریم، همانطور که بعضی از اهل لغت برآند، در هر حال لفظ نسیئ منطبق بر این دو امر خواهد شد.

و حاصل و محصل کلام آنست که بناء عبادات که بر سال قمری است مُخِلّ به مصالح دنیوی بوده است، و بناء آنها بر سال شمسی موافق مصالح دنیوی بوده است. خداوند ایشان را از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امر فرموده است که بنای کار خود را بر سال قمری قرار دهند. ولیکن ایشان به جهت مصالح دنیوی خود امر خدا را مراعات نکردند، و سال قمری را ترک گفتند، و سال شمسی را معتبر شمردند، و حج را در ماه دیگری غیر از ماههای حرام انجام دادند. فلذا خداوند ایشان را مورد تعییب و تعییر و توبیخ قرار داد، و موجب زیادی کفرشان دانست.

و اما علت زیادی کفر این است که چون آنها حج را در غیر ماههای حرام انجام می دادند، و نیز معتقد شده بودند که این عمل خلاف، همان عمل واجب است، و بجا آوردن آن در ماههای قمریه واجب نیست، پس این عمل، انکار حکم خدا با علم به آن، و تمرد از اطاعت او می شده است. و به اجماع مسلمانان انکار حکم خدا و تمرد از آن با وجود علم موجب کفر است.

و اما طریقه حسابی که با آن مقدار زیادی را به دست می آوردند، و با کبائس شهر خود را تعدیل می نمودند، در کتب زیجات، مدون و مذکور است.

و واحدی گفته است که: اکثر علماء بر آنند که این نسیئی و تأخیر، اختصاص به یک ماه ندارد؛ بلکه در تمام ماهها صورت می گرفته است، و این گفتار در نزد ما صحیح است بنابراینچه ذکر شد، و بنابر اتفاق مسلمین بر آنکه چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اراده حج فرمود در حجة الوداع؛ درحقیقت و واقع امر، حج به همان زمان اصلی خود که ذوالحجة بود بازگشت نمود، و رسول خدا در خطبه فرمود:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَ الْأَرْضِ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، وَ چنین اراده فرمود که:
ماههای حرام اینک به مواضع خود بازگشت نموده است.^۱

و قبل از فخر رازی، ابوریحان بیرونی در چند جای کتاب مشهور خود: «الْأَثَارُ الْبَاقِيَةُ عَنِ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ» از کیفیت نسیئی و تأخیر اعراب در شهور؛ و اصل تأسیس تاریخ اسلامی و اسامی ماهها بحث کرده است. در یک جا پس از آنکه نام ماههای دوازده گانه عرب را بدین طریق ذکر کرده است:

۱ - «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۸ و ۶۳۹.

۲ - ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، از بزرگان و دانشمندان اسلام است که در قرن چهارم و پنجم می زیسته است؛ تولدش در سنه ۳۶۰ هجری در خوارزم؛ و وفاتش در سنه ۴۴۰ هجری در غزنه بوده است.

المُحَرَّمُ - صَفْرُ - رَبِيعُ الْأَوَّلِ - رَبِيعُ الْآخِرِ -
 جُمَادَى الْأُولَى - جُمَادَى الْآخِرَةَ - رَجَبٌ - شَعْبَانُ -
 رَمَضَانُ - شَوَّالٌ - ذُو الْقَعْدَةِ - ذُو الْحِجَّةِ^{۲۱}!

می گوید: اعراب در زمان جاهلیت نام ماهها را به همانگونه که اهل اسلام استعمال می کنند، استعمال می کردند، و حج آنان در فصول چهارگانه دور می زد، سپس خواستند تا حجشان را در زمانی انجام دهند که متاع و بضاعت تجاری آنان از پوست های دباغی شده، و انواع

۱- «الآثار الباقية» ص ۶۰.

۲- در «الآثار الباقية» از ص ۶۰ تا ص ۶۲ برای شهر عربی قبل از اسلام در زمان جاهلیت پیشین نام های دیگری را ذکر کرده است و وجه تسمیه آن شهر را به آن نامها نیز بیان کرده است؛ سپس گوید: البته این نامها متعلق به عصر قدیم بوده و سپس در جاهلیت قبل از اسلام به نامهای کنونی تبدیل شده است. و آن نامها از این قرار است: الْمُؤْتَمِرُ - حَوَّانٌ - حُثْمٌ - نَاجِرٌ - صَوَّانٌ - رَبَّاءٌ - الْأَصَمُّ - نَافِقٌ - هَوَاعٌ - عَادِلٌ - وَغَلٌ - بُرْكٌ - و نیز در بعضی از این نامها در تواریخ اختلاف است و همچنین در ترتیب آنها، و بهترین شعری که در این باره، سروده شده است، شعر صاحب: اسماعیل بن عباد است: أَرَدْتُ شُهْرَ الْعَرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَحَدَّثَهَا عَلَي سَرْدِ الْمُحَرَّمِ تَشْرِكُ فَمُؤْتَمِرٌ يَأْتِي وَمِنْ بَعْدِ نَاجِرٍ وَحَوَّانٌ مَعَ صَوَّانٍ يَجْمَعُ فِي شَرِكِ حَيِّينَ وَرَبَّاءَ وَ الْأَصَمَّ وَ عَادِلٌ وَ نَافِقٌ مَعَ وَغَلٍ وَ رَبَّةٌ مَعَ بُرْكٍ «اگر می خواهی نام ماههای عرب را در زمان جاهلیت بدانی پس براساس شروع از ماه محرم و انتظام آنها بر این منوال قرار بده (زیرا که از جهت ترتیب و نظم با ماههایی که اول آن به نام محرم است مشترک هستند) اولین ماه نامش مؤتمیر است و سپس ماه ناجر و حوآن و صوآن همگی در یک ردیف و یک رشته منتظم می شوند. و ماه حین و ربآ و اصم و عادل و نافیق با وغل و رنه و برک، نیز یکی پس از دیگری می آیند.

چرم‌ها، و میوه‌ها به دست آید، و نیز سایر اُمّتعه آنان حاضر باشد، و این زمان پیوسته بر حالت ثابتی باقی باشد، که خرم‌ترین زمان‌ها و پرنعمت‌ترین اوقات بوده باشد.

روی این اساس عمل کبیسه‌گیری را از یهودیان که در مجاورت ایشان سکونت داشتند، نزدیک دو یست سال قبل از هجرت آموختند. و همانند یهودیان مشغول کبیسه‌کردن شدند، بدین ترتیب که مقدار زیادی ای که مابین سالهای قمری آنان، و مابین سال شمسی بود، چون به یک ماه می‌رسید، آن یک ماه را به ماههای خود ملحق نمودند. و بعد از این متولی این کار قَلَامِس^۱ بودند که پس از انقضای حج می‌ایستادند و خطبه می‌خواندند در موسم حج، و ماه را به تأخیر می‌انداختند بدین معنی که ماه بعدی را به نام آن ماه می‌خواندند.

و چون عرب از آنها اطاعت داشتند، تمامی آنها بر این

۱ - قَلَامِس جمع قَلَمَس است یعنی دریای پرآب؛ و آن لقب نسیء گیران در دوره جاهلیت بوده است؛ که از قبیله بنی کنانه بوده‌اند. و اولین نسیءگیر حدیفة بن عبد قحیم کنانی بوده و یکی پس از دیگری منصب خود را ارث می‌بردند؛ و آخرین آنها که هفتمین نفر بود ابو ثمامة جُنَادَة بن عوف است؛ (ابو ثمامة جُنَادَة بن عوف بن اُمیة بن قَلَع بن عَبَاد بن قَلَع بن حدیفة) و اگر سنّ متوسط هر نسل را سی سال بگیریم، مجموعاً دو یست و ده سال می‌شود که چون ده سال هجرت را از آن کم کنیم، نخستین آنان دو یست سال قبل از هجرت بوده است. و به این زمان مقریزی در کتاب خیط خود، ج ۲، ص ۵۴ تصریح کرده است.

تأخیر و تسمیه متفق می شدند، و گفتار ایشان را می پذیرفتند و این کارشان را نسیئی می نامیدند. زیرا آنان در هر دو سال و یا هر سه سال بقدر یک ماه، اول سال اعراب را به تأخیر می انداختند بر حسب مقداری که آن سال مستحق آن بود. و روی این اصل یکی از گویندگانشان می گوید:

لَمَّا نَاسَيْتُ تَمْشُونَ تَحْتَ لِوَائِهِ

يُحِلُّ إِذَا شَاءَ الشُّهُورَ وَيُحْرِمُ

«آن مقام تأخیر اندازه از ماست، که شما در تحت پرچم او حرکت می کنید، و هر ماهی را که بخواهد حلال می کند، و هر ماهی را که بخواهد حرام می نماید.»

و اولین نسیئی و تأخیری که واقع شد، برای ماه محرم بود. فلهمذا ماه صفر به نام محرم نامگذاری شد. و ماه ربیع الاول به نام صفر نامگذاری شد، و همینطور به ترتیب یکی پس از دیگری، نام هر ماهی را به روی ماههای بعدی گذاردند.

و دومین نسیئی و تأخیری که واقع شد، برای ماه صفر بود. فلهمذا ماه بعدی را که ربیع بود أيضاً به نام صفر گذاردند. و همینطور این عمل نسیئی بدین ترتیب دور می زد، و در تمام ماههای دوازده گانه گردش می کرد، تا بار دیگر به ماه محرم برگردد، در این حال همان کار اول را

دو باره اعاده می نمودند.

عادت اعراب جاهلیّ این بود که مقدار تعداد دوره های نسیئ را می شمردند، و با تعداد این دوره ها، زمان را اندازه می گرفتند، و می گفتند: از زمانِ فلان تا زمانِ فلان که سال ها گردش کرده اند، یک دوره گذشته است. و با این وصف اگر باز هم ماهی از ماهها از فصل خود که از فصول اربعه بود پیش می افتاد، و این پیش افتادن به علت کسرهای سال شمسی، و بقیّه مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری بود که به آن سال قمری ملحق کرده بودند، در اینصورت بار دیگر کیسه می کردند^۱، و این تقدّم ماه از فصل خود بواسطه طلوع منازل ماه و سقوط آن منازل برای آنها معلوم می شد.

این بود تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هجرت کردند، و همانطور که ذکر کردم نوبت نسیئ در آن وقت به ماه شعبان رسیده بود، که آن را محرم نامیدند، و ماه رمضان را صفر نامیدند.

۱- یعنی مقدار جمع شدن تفاوت های نادیده گرفته شده که میان سال حساب شده قمری که از کیسه گرفتن با مقدار سال شمسی پیش می آید، با کیسه دیگری که به حساب دقیق تر بود تصحیح می کردند؛ و این کیفیت کیسه گیری را برای اعراب جاهلیت مقریزی متوفی در سنه ۸۴۵ هجری در کتاب «المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار» ج ۲، ص ۵۶، از طبع مصر آورده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدّت اقامت در مدینه انتظار می کشید، تا برای حجّ در حِجَّة الوداع رهسپار شد، و برای مردم خطبه خواند و گفت: **أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ**، و منظور آن حضرت این بود که ماههای قمری اینک به مواضع خود بازگشت کرده اند، و آن کار نسیی عرب از بین رفت و به همین جهت آن حجّ را که حِجَّة الوداع بود، حجّ أَقْوَم نام نهادند، و پس از آن این عمل حرام شد، و بکلی از بین رفت.^۱

و در جای دیگر گوید: روز نوزدهم ماه رمضان، روز فتح مکه است، و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ اقامه حجّ نمودند. زیرا که ماههای عربی بواسطه نسیی از جاهای خود تغییر کرده و از بین رفته بود، و حضرت انتظار کشیدند تا به جای خود برگشت، آنگاه حجّ حِجَّة الوداع را به جای آوردند، و نسیی را در آن حجّ تحریم نمودند.^۲

نَلَيْنُوْا فِي كِتَابِ «عِلْمِ الْفَلَكَ» خُودُ كُودِ: اَيْنَ حَدْسُ كِه نَسِيْءُ عِبَارَتِ اَز نُوْعِي كَبِيْسِه بَاشُد، تَا تَعَادَلُ بَيْنَ مَآهَآي قُرِي و سَال شَمْسِي پِيْدَا شُوْد، اَز فِكْر بَكْر فِخْرَالْدِيْن

۱- «الأثار الباقية» ص ۶۲ و ص ۶۳.

۲- همین کتاب ص ۳۳۲.

رازی نیست، زیرا که بسیاری از صاحبان علم هیئت در این رأی از او پیشی گرفته اند، و قدیم ترین ایشان برحسب آنچه می دانیم **أَبُو مَعْشَرِ بَلْخِيِّ**^۱، متوفی در سنه ۲۷۲ هجری قمری بوده است.

أَبُو مَعْشَرِ در کتاب «**الألوف**»^۲ آورده است که: اعراب زمان جاهلیت دوره سال خود را بر اساس رؤیت ماه در رؤوس شهر می دانستند، همچنانکه رسم مسلمانان نیز همین است، و حج خود را در روز دهم ماه ذوالحجّه انجام می دادند، و این وقت در فصل خاصی از فصول اربعه سال واقع نمی شد، بلکه اختلاف پیدا می کرد. گاهی در تابستان بود، و گاهی در زمستان، و گاهی در دو فصل دیگر. به علت آنکه بین سال های شمسی با سال های قمری اختلاف بود.

۱- این ابومعشر فلکی از صاحبان علم نجوم و هیئت است؛ و غیر از ابومعشر نجیح بن عبدالرحمن سندی صاحب کتاب «مغازی» است؛ او از محدثین مشهور است و در سال ۱۷۰ هجری فوت کرده است.

۲- این کتاب، مفقود الاثر است ولیکن این گفتار او را درباره نسبی، عبدالجبار بن عبدالجبار بن محمد خرقی، متوفی در شهر مرو به سال ۵۵۳ هجری، در کتاب خود که موسوم به: «**منتهی الإدراك في تقاسيم الأفلاك**» است از او نقل کرده است؛ و محمود افندی که سپس به محمود پاشا فلکی ملقب شد، از یک نسخه خطی که در پاریس است استخراج نموده؛ و در مجله آسیائی به نام «ژورنال آسیاتیک» به طبع رسانیده است.

ایشان خواستند تا حجّشان را موافق با موقع تجارت خود قرار دهند، و در عین حال هوا از جهت گرما و سرما معتدل باشد، و درختان دارای برگ بوده، و زمین ها از سبزه و علف پر شده باشند، تا اینکه مسافرت به مکه برایشان آسان باشد، و در مکه هم به تجارت اشتغال ورزند، و هم مناسک حجّ خود را انجام دهند، فلهمذا عمل کبیسه گیری را از یهودیان آموختند و نام آن را نَسِیئُ گذاردند، یعنی تأخیر. با این تفاوت که یهودیان از هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری را کبیسه می کردند، تا اینکه نوزده سال قمری آنان به صورت نوزده سال شمسی درآید، و اعراب از هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری را کبیسه می نمودند.

برای انجام این مهمّ مردی از بنو کتانه را انتخاب کردند و او را قَلَمَسُ می گفتند و اولاد او را پس از او که متکفل این امر شدند قَلَامِسَة نام نهادند و آنها را نَسَاءَة نیز می گفتند یعنی نسیئُ گیران. قَلَمَسُ دریای پر آب است، و آخرین کسی که متولی این امر از اولادِ او شد أَبُو ثَمَامَةَ جُنَادَةَ بْنِ عَوْفِ بْنِ أُمِّیَّةِ بْنِ قَلْعِ بْنِ عَبَّادِ بْنِ قَلْعِ بْنِ حُدَیْفَةَ بود.

قَلَمَسُ در موسم حجّ چون می خواست منقضی شود، در عرفات به خطبه می ایستاد، و ابتدا می کرد از زمانی که حجّ در ذوالحجّة واقع می شد، و محرّم را انشاء می کرد و آن را از

ماه‌های دوازده گانه نمی شمرد، و اول ماه‌های سال را ماه صفر قرار می داد؛ و در این صورت ماه محرم آخرین ماه‌های سال محسوب می شد. و به جای ماه ذوالحجّه می نشست. و مردم در آن ماه حجّ می کردند. و بنابراین حجّ در ماه محرم دومرتبه واقع می شد، و پس از آن در سال سوّم در وقت منقضی شدن حجّ، باز در موسم به خطبه می ایستاد، و ماه صفر را که انساء می کرد، آن ماه صفری که آن را برای دو سال پیشین، ماه اول قرار داده بود، و ماه ربیع الاول را ماه اول سال سوّم و چهارم قرار می داد، بطوریکه در این دو سال حجّ در ماه صفر که آخرین ماه سال از این سال است واقع می شد. و پیوسته بر همین منوال در هر دو سالی یکبار انساء می کرد، تا اینکه دوره گردش به حال اولیّه خود بازگشت کند. و این قلامسه هر دو سال را بیست و پنج ماه حساب می کردند.

و نیز ابو معشر در همین کتابش از بعضی از راویان عرب نقل کرده است که: اعراب عادتشان چنین بود که در هر بیست و چهار سال قری، نه ماه قری را کبیسه می کردند، بدین طریق که تفاوت سال شمسی را با سال قری که تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و خمس^۱

۱- این مقدار در نزد صاحبان علم هیئت مسلم است.

ساعت است^۱ در نظر می گرفتند و هر وقت این زیادی مساوی با مقدار روزهای ماه می شد، یک ماه تمام بر سال می افزودند، ولی این مقدار زیادی را ده روز و بیست ساعت حساب می کردند. و بنابراین ماههای ایشان با گذشت زمان بر نهج واحدی که می خواستند ثابت می ماند، نه جلو می افتاد، و نه عقب می رفت. تا آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حج گزاردند.^۲

نَلَيْتُوْدر این کتاب، درس های دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم خود را به اطلاعات اعراب جاهلیت درباره آسمان و ستارگان و مسئله نَسِيء که در قرآن کریم آمده است، با ذکر چند آیه قرآن و گفتار مفسرین اختصاص داده است.^۳

۱- باید دانست که هر ماه قمری نجومی که عبارت است از فاصله دو مقارنه بی در پی شمس و قمر عبارت است از: بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه. (۴۴ ۱۲ ۲۹) و چون این مقدار را در دوازده ضرب کنیم سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می شود؛ پس سال قمری عبارت است از (۴۸ ۸ ۳۵۴) و چون هر سال شمسی تقریباً عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت (۶ ۳۶۵) - فلماذا تفاضل سال شمسی از سال قمری تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه می شود (۱۲ ۲۱ ۱۰) که همان مقداری است که ابومعشر ذکر کرده است.

۲- «عِلْمُ الْفَلَکِ، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی» تألیف فلکی ایطالیائی: السینور کرولو نلینو، طبع دوم سنه ۱۹۱۱ میلادی، ص ۸۷ تا ص ۸۹.

۳- «علم الفلک» المحاضرة الثانية عشر الى المحاضرة الرابعة عشر ص ۸۳ تا ص

و محصل آنچه از بحث ما در تفسیر نسیی در این آیه شریفه به دست آمد، به انضمام روایات کثیره‌ای که در این مقام وارد شده است؛ و به انضمام گفتار مورخین از علماء هیئت و نجوم همچون ابوریحان بیرونی؛ و همچون ابومعشر بلخی؛ و همچون گفتار رحالة کبیر و مورخ جلیل: علی بن حسین مسعودی متوفی ۳۴۶ هجری در «مروج الذهب»^۱ و

۱- در «مروج الذهب» ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ از طبع دارالاندلس آمده است که: آسامی ماههای هلالی از این قرار است: اول آن ماهها محرم است؛ و تعداد روزهای سال هلالی سیصد و پنجاه و چهار روز است که از تعداد روزهای ماههای سیریانی، یازده روز و ربع روز کمتر است؛ و بنابراین در هر سی و سه سال از سالهای سیریانی، یک سال عربی بیشتر خواهد بود؛ و در سالهای عربی نوروز وجود ندارد؛ و عرب جاهلی برای آنکه سالها و ماههای خود را با سالها و ماههای سیریانی تطبیق دهد در هر سه سال یک ماه اضافه می کرد و کیسه می گرفت و این عمل را به نسیی که معنای تأخیر دارد نام می نهاد؛ و خداوند این عمل را مذمت نموده و آیه إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ نازل فرمود؛ و عرب ماهها را به ترتیب، اول را محرم قرار داد چون اول سال بود؛ و آن را محرم نامید به جهت حرام بودن جنگ و غارت در آن؛ و صفر را صفر نامید به جهت بازارهایی که در یمن بر پا می شد؛ و از آن بازارها آذوقه و متاع خود را تهیه می کردند؛ و هر کس از ورود در آن بازارها خودداری می کرد از گرسنگی هلاک می شد.

و بعضی گفته اند: وجه تسمیه صَفَرِ آنستکه شهرها به علت خروج مردم به جنگ خالی می شد؛ و این کلمه از صَفَرِ الدَّارِ مِنْهُمْ اخذ شده یعنی خانه از آنها خالی شد؛ و ربیع و ربیع را دو ربیع گویند به جهت آنکه در این دو ماه، مردم و چهار پایان از گیاهها و علفهای سرسبز زمین بهره گیری می کنند. و اگر کسی بگوید فعلاً در غیر این دو ماه ربیع نیز چهار پایان از سبزی زمین بهره مند می شوند و در آن چرا می کنند؛ جوابش آنست که این اسم برای این دو ماه موسمی که در فصل بهار واقع می شده است نهاده شده و سپس با انتقال و اختلاف زمان به همان نام باقی مانده است؛ و جمادی، و

در کتاب نفیس: «التَّنبِيْهُ وَالْإِشْرَافُ» آنست که: اُصول ماههای قمری در میان اعراب جاهلیت به دو علت تغییر پیدا می کرده است:

أول به سبب تأخیر ماههای حرام از محلّ خود همچون ماه محرّم که آن را به عقب می انداختند و حرمت آن را به تأخیر

←
مُجمادی را دو جمادی گویند، چون در این دو ماه آب ها جامد می شد و فرو می نشست، در آن هنگامی که این نام برای آنها گذاشته شد؛ و مردم نمی دانستند که سرما و گرما پیوسته دور می زند و گردش میکند؛ و اوقات آن از محلّ خود انتقال می یابد؛ و رَجَب را رَجَب گویند؛ چون از آن می ترسیدند، و گفته می شود: رَجَبُ الشَّيْءِ وَفِيّ كِهْ اَز اَنّ چيز ترسیدی، و شعبان وجه تسمیه اش همان تشعب قبائل است برای حرکت به سمت آبهای خود و برای طلب غارت کردن؛ و وجه تسمیه رمضان به جهت شدت درجه حرارت و گرمای ریگ های بیابان است؛ و وجه تسمیه دیگرش آنست که رمضان اسمی از اسماء خداست تعالی ذکره؛ و لهذا گفته نمی شود رمضان؛ و باید گفت: ماه رمضان؛ و سؤال را سؤال نام نهاده اند به جهت آنکه شترها در آن وقت به علت شهوت و میل به جفت گیری دُم های خود را بلند نگاه می دارند؛ و به همین سبب مردم ماه سؤال را شوم می دانند و ازدواج و نکاح در آن را ناپسند می دانند؛ و ذوالقعدة را بدین نام نهاده اند، به جهت آنکه همه مردم از جنگ و غارت دست برمی دارند؛ و می نشینند؛ و ذوالحجة را نیز بدین نام نهاده اند به جهت آنکه حج را در این ماه به جای می آورند.
انتهی.

از این بیان و از آنچه ابوریحان بیرونی در «الآثار الباقية» راجع به علت اسم گذاری ماههای قمری بیان کرده است معلوم می شود که مدت ها این نام ها را طبق ماههای شمسی روی فصول شمسی می نهاده اند و سپس در اثر قانون اسلام از ماههای شمسی دوباره به ماههای قمری که تطبیق با فصول نمی کند برگردانیده شده است؛ و این همان تَسْبِيْئِيّ است که در آن به جهت تأخیر احکام و تکالیف از مواقع و زمان های خود به زمان های دیرتر به جهت مصالح دنیوی، خداوند آن را موجب زیادی کفر شمرده است.

می سپردند؛ و آن را ماه صفر می نامیدند؛ و در آن از جنگ و قتال و نهب و غارت دریغ نمی ورزیدند؛ و برای آنکه چهار ماه محترم (ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم و ماه رجب) مقدار حرمتش محفوظ باشد؛ إجمالاً به مقدار چهار ماه از نظر کمیّت و مقدار، نه از نظر کیفیّت و خصوصیت، چهار ماه را در مدت سال دست از جنگ باز می داشتند؛ **لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ**؛ برای آنکه فقط در مقدار ماههائی را که خداوند محترم شمرده است هم میزان و هم مقدار باشند.

دوم به سبب تأخیر ایام حجّ و یا ایام روزه و بعضی از عبادات و مناسک از محلّ خود به زمان بعد، برای مناسب بودن آب و هوا؛ و برای فروش اُمّتعة تجارقی و جلب قبائل برای بجا آوردن حجّ. و بنابراین حجّ پیوسته از نقطه نظر اعتدال هوا در فصل خاصی صورت می گرفت و در ماههای قمری دور می زد و گردش می کرد تا در هر سی و سه سال بنابر کبیسه دقیق؛ و یا در هر بیست و شش سال بنابر کبیسه تقریبی، همانطور که در روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش گذشت؛ حجّ به زمان اصلی خود می رسید، همچنانکه در حجّ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم که حجّة الوداع بود، به زمان اصلی خود بازگشت کرده بود، و روی همین اساس آن حضرت در خطبه مشهوره خود فرمود:

إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ . و ما هیچگونه الزامی نداریم که آیه شریفه قرآن را در عِدَّة الشُّهُور و نَسِيئِ بخصوص تأخیر ماههای حرام؛ و یا بخصوص تأخیر حجّ از موقع واقعی خود بگیریم؛ بلکه آیه مبارکه به عموم و إطلاق شامل هر دو گونه از نَسِيئِ می گردد؛ و نقل روایات مشهوره بل مستفیضه نیز این معنی را تأیید می کند.

و بنابراین در شرع انور اسلام هم تأخیر حرمت ماههای حرام از محلّ خود حرام است؛ و هم تأخیر آداب و احکام و دستوراتی که در زمانهای مشخص همچون ماه رمضان برای روزه و ماه ذوالحجّة برای حجّ مقرر شده است و علیهذا تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی و تبدیل سالهای قمری به شمسی بهیچوجه من الوجوه جایز نیست.

مسلمان نمی تواند روزه رمضان را در شوال و یا یکی از ماههای معتدل دیگر بگیرد به جهت اعتدال هوا و کوتاه شدن روزها در فصل زمستان آن را بجای آورد؛ یعنی نمی تواند روزه خود را به حساب سالها و ماههای شمسی قرار دهد.

مسلمان نمی تواند حجّ ذوالحجّة خود را در محرم و یا یکی از ماههای معتدل دیگر به جهت تناسب هوا و فروش اُمتعه و امور اعتباریه و مصالح مادّیه و دنیویّه خود، در فصل بهار و یا

پائیز قرار دهد، یعنی نمی تواند حج خود را به حساب سالها و ماههای شمسی بجای آورد.

و همچنین نسبت به سایر تکالیف از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات و همچنین نسبت به احکام اجتماعی و سنت های اعتباریه و آداب و رسوم و عاداتی که در جامعه با آن مواجه است.

مسلمان نمی تواند سال شمسی را ملاک و میزان برای اعمال و تاریخ خود معین و مقرر دارد، زیرا که در قرآن مجید با صراحت سالِ مسلمان را سال قمری قرار داده؛ وَ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ^۱ را اعلان کرده است.

این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنکه سالها و ماههای رسمی اسلامی سالها و ماههای قمری است:

اول از جهت لفظ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ زیرا از ضروریات است که اسلام هیچ ماهی را از ماههای حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههای قمری را که ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم و رجب می باشند. و این چهار ماه، از ماههای قمری است نه شمسی؛ و در روایات عدیده و در

خطبه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که سه تا از این ماهها پهلوی هم قرار گرفته اند و یکی از اینها جدا و تنهاست: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَ وَاحِدٌ مِنْهَا فَرْدٌ^۱، آن سه که پهلوی همد ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرم هستند؛ و آن یک که تنها افتاده است ماه رجب است.

دوم از جهت لفظ عِنْدَ اللَّهِ.

و سوم از جهت لفظ فِی كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ چون این قیود دلالت دارند بر آنکه این ماهها ابدأ قابل تغییر و اختلاف نیستند، و با وَضْع و جَعْل و امور قراردادی سروکار ندارند، زیرا این ماهها در نزد خداوندی که علم و إحاطة اولا یتغیّر است، چنین است، و در کتاب خدا در روزی که آسمانها و زمین را آفریده است چنین بوده است.

پس در حکم نگاشته شده در کتاب تکوین و در قانون نوشته شده در دفتر خلقت اینطور بوده است؛ وَلَا مُعَقَّبٌ لِحُكْمِهِ تَعَالَى. و معلوم است که ماههای شمسی به هر

۱- در «تفسیر امام فخر رازی» ج ۴ ص ۶۳۴ از طبع ۸ جلدی آورده است که: قد اجمعوا علی أنّ هذا الأربعة، ثلاثة منها سردٌ وهی ذوالقعدة و ذوالحجّة و المحرم، و واحد فرد و هو رجب. و در ص ۶۳۵ گفته است که: ذلك الدين القيم به اثناعشر برمی گردد چون کفّار در هر سال سیزده ماه می گرفتند.

صورت و به هر عنوان و از هر تاریخی که باشد، ماههای قراردادی است که براساس حساب منجم و زیاده و کمی های اعتباریه و وضعیه بدین صورت درآمده است.

أما ماههای قری در آن وقتی که خداوند آسمان و زمین را خلقت کرد، همینطور بوده است. یعنی به ابتدای رؤیت هلال به خروج از محاق و تحت الشعاع شروع می شده، و به محاق و دخول تحت الشعاع پایان می یافته است. وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ - وَالْقَمَرَ قَدْرَ نَاهُ مَسَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ - لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.

(آیه ۳۸ تا ۴۰ از سوره ۳۶: یس)

«و خورشید بر مدار معین خود پیوسته در حرکت و گردش است، اینست حکم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل های مختلف به سیر و گردش درآوردیم تا عاقبت (که آخر ماه نزدیک و محاق می شود) همانند شاخه زرد و لاغری درآید؛ نه در سیر و گردش منظم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتی است که به ماه برسد و او را دریابد؛ و نه می تواند شب بر روز سبقت گیرد؛ و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»

ماههای قری حسی و وجدانی است و ابتدا و انتهای مشخصی در عالم تکوین دارد و به خلاف ماههای شمسی که قراردادی و اصطلاحی است. و اگر چه فصول اربعة و

سال های شمسی هم تقریباً حسی است، لکن ماههای دوازده گانه که دارای اصل ثابتی هستند فقط ماههای قمری است.

و بنابراین معنای آیه اینطور می شود که:

ماههای دوازده گانه ای که از آنها سال درست می شود، آن ماههایی است که در علم خداوند سبحانه و تعالی ثابت است. و همان ماههایی است که در کتاب تکوین در روزی که آسمانها و زمین را آفرید معین فرمود؛ و حرکات عامه جهان خلقت را که از جمله آنها حرکات خورشید و ماه است مقرر نمود. و آن حرکت واقعی و ثابت پایه و اصل برای تعیین مقدار این ماههای دوازده گانه قرار گرفت.

و از جمله آیاتی که صراحت در لزوم تاریخ قمری دارد، همانطور که ذکر شد آیه ۵ از سوره ۱۰: یونس است: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِيَتْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ.*

«خداوند است آنکه خورشید را نوردهنده، و ماه را نورانی آفرید؛ و ماه را در منزلگاههای مختلفی به حرکت و گردش درآورد، تا شا شماره سالها و حساب امور خود را از آن بدانید!»

معلوم است که از اشکال مختلف ماه بر آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا در شب چهاردهم به شکل بدر یعنی دایره کامل درآمدن، و سپس رو به نقصان گذاردن؛ مردم می توانند بدون منجم و نیازمند بودن به أهل حساب، در هر نقطه از خشکی و دریا، و در هر زمین از کوه

یا بیابان به مجرد رؤیت هلال و اطوار مختلفه آن، در طول ماه قمری حساب خود را داشته باشند. و این از اختصاصات ماه قمری است نه شمسی. فلذا با اینکه لفظ شمس در این آیه آمده است، ولیکن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است.

و از جمله آیات آیه ۱۸۹ از سوره ۲: بقره است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ
وَ الْحَجِّ .

«ای پیامبر از تودر باره عتت اشکال مختلف هلال (که به اطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار می شود) چون پرسند (در پاسخ بگو) این اختلاف اشکال ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و برای امر حج قرار داده است.»

ماه های قمری را به شمسی تبدیل کردن، نسیبی است؛ یعنی تأخیر انداختن اعمال از زمان مقرر خود؛ و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به شمار آورده است؛ و از کلمات روشن و جالب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خطبه ای که در مینای ایراد کردند همین نکته است که ماههای قمری را که بر اساس سنت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهما السلام قرار داده شده بود، و در زمان جاهلیت به ماههای شمسی تبدیل کرده بودند، آن حضرت به همان ماههای قمری برگردانیده، و

جهاراً علی رؤوس الأشهاد اعلان فرمود که این حجّ، حجّ صحیح است که در زمان خود واقع شده؛ و در اثر گردش زمان دوباره این حجّ در موضع خود قرار گرفته است. و این حجّ را حجّة الإسلام گویند، زیرا که طبق قانون اسلام در جای خود قرار گرفت و در ماه ذوالحجّه که ماه حجّ واقعی است واقع شد.

در «سیره حلبیه» آورده است که: يُقَالُ لَهَا حِجَّةُ الْإِسْلَامِ؛ قِيلَ لِإِخْرَاجِ الْكُفَّارِ الْحَجَّ عَنْ وَفْتِهِ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُؤَخَّرُونَ الْحَجَّ فِي كُلِّ عَامٍ أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا حَتَّى يَدُورَ الزَّمَانُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَعُودُ إِلَى وَفْتِهِ وَ لِذَلِكَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْحَجَّةِ:

إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ؛ فَإِنَّ هَذِهِ الْحَجَّةَ كَانَتْ فِي السَّنَةِ الَّتِي عَادَ فِيهَا الْحَجُّ إِلَى وَفْتِهِ وَ كَانَتْ سَنَةً عَشَرَ^۱.

«یعنی به حجّی که رسول خدا به جای آوردند، حجّة الإسلام گویند به جهت آنکه آن حجّ در زمان خود واقع شد؛ و طبق آئین اسلام بود؛ چون کفار قریش حجّ را از وقتش به تأخیر می انداختند؛ و در هر سال حجّی را که انجام می داده اند، یازده روز دیرتر از موقع انجام آن در سال قبل بود؛ و پیوسته به این کار مبادرت می کردند، تا در زمان رسول خدا که سی و سه سال از وقت حجّ واقعی گذشته بود، و زمان حجّ به وقت اصلی خود

بازگشته بود؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خطبه فرمود: اینک زمان دورزده است؛ و رسیده است به همان وضعی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم از هجرت بود، و آن رأس سی و سومین سال از تغییر بود.^۱

و به این معنی یعقوبی و مسعودی و ابن اثیر^۲ تصریح کرده‌اند بلکه مسعودی فقط از ذکر حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و داستان‌های حِجَّة الوداع، فقط این جمله رسول خدا را آورده است که: **إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ.**

و این معانی همه گویا و شاهد صادقند بر آنکه تبدیل سالهای قری به شمسی جایز نیست؛ و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ اوقات براساس تاریخ مقررۀ رسول الله که بر سنت حضرت ابراهیم پایه گذاری شده؛ و قرآن کریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل کند.

خداوند عزوجل به این حقیر توفیق عنایت فرمود؛ تا رساله‌ای در بارۀ لزوم استناد ابتدای شهور قمریّه، به رؤیت هلال در خارج؛ گرد آورد. این رساله، موسوعه‌ای است علمی و فقهی در لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای دخول ماههای قری. و در آن بحث‌های فقی و مراسلاتی

۱- «السیرة الحلبیة» ج ۳، ص ۲۸۹.

۲- «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۱۰، و «مروج الذهب» طبع دارالاندلس ج ۲ ص ۲۹۰؛ و «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ج ۲ ص ۳۰۲.

است که حلّ هرگونه إشکال را نموده و قلع مادهٔ خلاف را می‌کند.

این رساله با برهان علمی و دلیل شرعی می‌رساند که ماههای قمری حتماً باید با دیدن ماه در شب اول ماه شروع شود؛ و قول منجّمین که براساس حساب و رصد است، هیچگونه حجّت شرعی نیست. و به ضرورت آیات قرآن و إجماع أهل اسلام و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: **صُومُوا لِرُؤُوتِهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤُوتِهِ!** تمام ماههای قمری باید با مشاهدهٔ هلال در فوق افق صورت گیرد. و هر جا که ماه دیده شد ابتدای آن ماه شروع می‌شود؛ و در اماکنی که ماه در آن شب قابل رؤیت نیست؛ و حتماً در شب بعد دیده می‌شود، ابتدای ماه آنها از شب بعد خواهد بود و علیهذا فتوای مشهور که دخول ماه قمری را تابع رؤیت می‌دانند؛ و هر نقطه از جهان، تابع افق خود آنست؛ صحیح است. و قول بعضی از اعلام و أساطین که خروج ماه را از تحت الشعاع برای همهٔ جهان و یا برای نیمکرهٔ مسکونی، کافی می‌دانند؛ و در یک شب حکم به دخول ماه در سراسر جهان می‌کنند؛ خالی از اعتبار است. بلکه أدلّهٔ مُتَقَنّه برخلاف آن؛ و براهین منتهی به ضرورت بررد آن قائم است.

این رسالهٔ علمی و فقهی به زبان عربی بوده و به نام **رِسَالَةُ حَوْلِ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهِلَالِ** نامگذاری شده است و از جمله کتب مطبوعهٔ شمارهٔ ۶ از دورهٔ علوم و معارف اسلام انتشار یافته است.

اگر کسی بگوید:

چه اشکال دارد که مسلمانان اعمال و تکالیف عبادیهٔ خود را مثل روزه و حج طبق ماه‌های قمری انجام دهند؛ و سایر آداب و شؤون اجتماعی و سیاسیهٔ خود را طبق ماه‌های شمسی بجای آورند؛ و در اینصورت نیسی که مستلزم کفر است، لازم نمی‌آید؛ بلکه فقط طبق قراردادهای اعتباریهٔ خود، امور غیرشرعیهٔ خود را از واجبات، براساس تاریخ دیگری فقط از جهت تعداد روزهای ماهها همچون تاریخ رومی و یا روسی و یا فرانسوی و یا تاریخ ایران باستانی انجام دهند؛ و با فرض آنکه در تمام این تواریخ مبداء تاریخ را هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بگیرند، فقط تاریخ رسمی خود را به حسب مصالح دنیوی تاریخ شمسی قرار داده‌اند.

در پاسخ گوئیم: تمام اشکالات از همین طرز تفکر پیدا

می‌شود؛ زیرا:

أولاً: تاریخ شمسی را رسمی قرار دادن، خلاف نص قرآن و خلاف سنت نبوی و سیرهٔ ائمهٔ طاهرین و علماء اسلام، بلکه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان است.

و ثانیاً موجب تفکیک دین از سیاست؛ و امضاء اعمال عبادیه طبق تاریخ قمری شرعی و احکام اجتماعی و شؤون کشوری و سیاسیه طبق تاریخ شمسی می‌گردد؛ و این

از مصادیق واضح تفکیک دین از سیاست، و موجب انزوای دین و انحصار آن به امور شخصیه و فردیه خواهد شد.

و ثالثاً موجب تعطیل کتابها و تواریخ نوشته شده، و قطع رابطه نسل خَلَف با سَلَف صالح است؛ زیرا از زمان صدر اسلام تا کنون در تمام کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتی در کتب علمیه همچون نجوم و ریاضی و هیئت و فقه و غیرها، تواریخ وقایع و حوادث بر اساس سالهای قمری و ماههای قمری آمده است؛ نه هزاران بلکه میلیون ها کتابی که در دوره حکومت مسلمین در حیطة قلمرو آنان به رشته تحریر درآمده است چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی و ترکی و هندی و آفریقائی و اروپای شرقی همه و همه مستند به تاریخ هجری و سنوات و شهور قمری است؛ اینک اگر از این به بعد مبدء تاریخ را شمسی بگذارند، آیا در انزوا در آوردن آن کتابها و قطع رابطه این نسل با فرهنگ اصیل اسلامی در قرون و اعصار گذشته نیست؟

برگرداندن تاریخ قمری به تاریخ شمسی بی شباهت به برگرداندن خط اسلامی به خطوط اجنبی نیست، بلکه از متفرعات همان اصل، و از شاخه های پرورش یافته همان ریشه است.

و رابعاً موجب عدم اتحاد مسلمانان در دنیا است؛ زیرا

همهٔ مسلمین بنا بر آنکه تاریخشان قمری بوده باشد، در اینصورت موجب اختلاف تاریخ ما با آنان است؛ و اگر آنها هم هریک برای خود راهی مختصّ به خود را پیش گیرند و تاریخ شمسی خواه هجری یا مسیحی و یا زردشتی و یا کورشی و غیرها را انتخاب کنند، فیالأسف بهذه الطريقة که درست در جهت مخالف راه و روش پیامبر اکرم، و موجب تشعب و تفرق جامعه‌های مسلمان، و گسیختگی و از هم در رفتگی کیان آنهاست.

تاریخ از امور اصولیّه احکام اسلامی است، و اتحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتحاد آنان در فرهنگ رسول اللهی؛ و اختلاف آنان در تاریخ موجب تفرقه و تشتت است.

اسلامی که همهٔ فرق و اقوام و عشایر را از عرب و عجم و تُرک و کُرد و هندو، و شرقی و غربی، و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همهٔ اختلاف آداب و عادات قومی در زیر یک پرچم واحد توحید جمع کرده است؛ چقدر نازیباست که در تاریخ که از اهمّ امور اتحاد و اتفاق و موجب تحکیم روابط میان آنهاست، آنان را یله و رها سازد؛ و هرکس دنبال مرام و مقصدی به انتخاب خود در این مورد برود؟

اتحاد تاریخ همچون اتحاد زبان در عبادات و

مناسک، همانند قرآن و نماز و دعا و ذکر، موجب تشکیل صف واحد؛ و اختلاف تاریخ همچون اختلاف زبان در مناسک و عبادات، موجب پارگی و گسستگی آنها می شود.

و در حالی که می بینیم مسلمانان جهان از هر چه بیشتر به اتحاد و اتفاق نیاز دارند، و رسول اکرم پیامبر آنان همه آنان را امر به اتحاد نموده؛ و قرآن کریم به **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** ندا در داده است؛ و از طرفی خود این قرآن مجید، و نفس شریف رسول الله، تاریخ را تاریخ قری اعلان کرده اند، چرا ما با دست خود نامه سعادت خود را پاره کنیم، و برخلاف این مسیر گام برداریم؟

دشمنان اسلام در این چند قرن اخیر خوب دانستند که یگانه راه و وسیله غلبه بر مسلمانان؛ و از بین بردن کیان عقیدتی و فرهنگی آنان، برای راه پیدا کردن برای منافع مادی و استثمار و استعباد آنها، ایجاد تشّت و جدائی در آداب و رسوم و تجزیة اوطان و درهم شکستگی هر چه بیشتر در ارکان وحدت آنها می باشد؛ فلهدا با تمام قوا مساعی خود را برای درهم ریختن مسلمین به کار بستند؛ و در سالیان متمادی با نقشه های مزورانه؛ آنها را پاره پاره؛ و فرهنگ و پایه های آداب و اخلاق و علوم آنان را یکی پس از دیگری

منهدم و واژگون نمودند.

مرحوم والد ما: آية الله حاج سيد محمد صادق حسيني طهراني رضوان الله عليه مي فرمود: چون اسکندر سلوکی بر مشرق زمین مسلط شد، و یکسره همه کشورها را فتح کرد، و تا هند پیش راند، برای استاد خود: ارسطو نوشت: من بر همه ممالک شرق استیلا یافتم. اینک چه کنم که آنها در دست من باقی بماند؟!

ارسطو در پاسخ او چنین نوشت: این کشورهای گسترده مفتوحه را به کشورهای کوچک کوچک تقسیم کن! و برای هریک از آنها یک شاه و حاکم قرار بده! و خودت را حاکم بر همه و شاه شاهان بخوان! در اینصورت همه آنها مطیع و منقاد تو خواهند بود، و از ترس حفظ تاج و موقعیت خود بر تو نمی شورند، و علم مخالفت بر پا نمی کنند، و همیشه کشورهای تو آباد و در راه حفظ منافع تو کوشا خواهند بود، و اگر أحياناً یکی از آنها به خلاف برخاست، با این قدرت محیطه خود، فوراً او را سرکوب می کنی و غائله را می خوابانی!

ولی اگر بنا بشود خودت بدون واسطه بخواهی بر آنها حکومت کنی! و یا همه آن کشورها را به دست یک تن بسپاری! بیم آن می رود که کم کم قوت گیرند، و با

یکدیگر دست به دست هم داده و بر تو بشورند، و آن یک تن گرچه از اخص خواص تو باشد، بر تو یاغی شود، و به داعیه سلطنت قیام کند، و در اینصورت شکست خواهی خورد؛ و همه این سرزمین ها را از دست خواهی داد! تمام شد گفتار مرحوم پدر ما رحمه الله علیه.

انگلیس ها با مسلمانان بر اساس همین نقشه رفتار کردند و پس از شکست کشور پهناور عثمانی — که بیش از شش قرن (از ۱۲۹۹ میلادی تا ۱۹۲۳ میلادی) بر قسمت عظیمی از آسیا و اروپا و آفریقا به عنوان خلافت مسلمین حکومت می کردند؛ و مجموعاً سی و هشت سلطان، یکی پس از دیگری، که اول آنها: سلطان عثمان خان غازی بوده و در سنه ۶۹۹ هجری قمری به حکومت نشست، و آخر آنها سلطان عبدالعزیز دوم که تا ۱۳۴۲ هجری قمری حکومت کرد، بر صحنه خلافت و حکومت عرضه داشتند — با همین نقشه رفتار کردند؛ یعنی کشور عثمانی را قطعه قطعه کردند؛ و هر قطعه را به دست یکی از نوکران خود سپردند.

قسمت اروپائی عثمانی را که شامل کشورهای شبه جزیره بالکان و هُنْگَرِی و قدری از رُومانی که شامل بُخارست است می باشد، به کشورهای یُوگسلاوی (صربستان)، آلبانی، یونان، بلغارستان، و قسمت ترکیه اروپا، و هُنْگَرِی (مجارستان) و رُومانی که شامل بخارست

است قسمت کردند.

و قسمت آسیائی کشور عثمانی را به ترکیّه، سوریه، لبنان، اُردُن، فلسطین، حجاز، عَدَن، یَمَن، عراق، و کویت تقسیم نمودند.

و قسمت آفریقائی کشور عثمانی را به مِصر و طِرَابُلُس که همان کشور لیبی است تقسیم کردند. و همانطور که ملاحظه می شود کشور عثمانی را به نوزده قسمت تجزیه و تفکیک نمودند.

کفار و أجانب برای آنکه بر هدف خود فائق گردند؛ بعد از تقسیم و نیز قبل از تقسیم این کشورها در سایر کشورهای اسلامی که کم و بیش رخنه کرده بوده و تسلط یافته بودند؛ برای از بین بردن روح وحدت مسلمین، که کتاب آسمانی آنان قُرْآنِ مَجید است، تا توانستند اهل هر کشور را به ملیّت و آداب و رسوم قومیت و محبت به وطن، که منظور همان حدود مشخصه ای بوده است، که خود آنها دور میزنشسته و تعیین کرده اند؛ دعوت کردند. و با روزنامه ها، و رادیوها، و سینماها، و تسلط بر معارف و فرهنگ مردم به وسیله مدارس و دانشگاهها، و تأسیس دانشگاههای مستقّلی فقط برای حفظ نمودن آداب و ملیّت هر قومی که جز الفاظی توخالی چیزی نیست؛ و جز افتخار و

مباهات بز استخوان خشک نیاکان؛ و تنافس در مقداری کاسه و کوزه شکسته به عنوان آثار ملی؛ و جمع آوری و نگهداری از آنها در موزه‌های مجلل چیزی به دست نمی‌دهد مردم را سرگرم کردند.

ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتی و احیاء زَند و اوستا؛ و تعریف و تمجید بی حد و حساب از شاهنامه فردوسی؛ و بیان افسانه‌های کورش و داریوش و سیروس و رستم و زال نمودند.

ما با چشم خود می‌دیدیم که در شب چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پریدند؛ و نوروز و مهرجان را محترم می‌شمردند، و روز سیزده را نحس و سیزده بدر می‌رفتند، و هزاران قصه و افسانه‌های سرگرم‌کننده دیگر که جزو دستورات سیاسی طبقه حاکمه بود، که با مصارف هنگفتی می‌باید در این کشور اجرا گردد.

لُغت قرآن را که زبان اول هر مسلمان است لغت اجنبی خواندند؛ و تعلیم و تدریس لغت و زبان و دستور عربی را در مدارس به سرحدی تنزل دادند که در حکم عدم بود؛ ولی لغات اجنبی و لغات غیر مأنوسه‌ای را از کتاب اوستا می‌یافتند و با هزار برهان و دلیل می‌خواستند به جای آن لغات مأنوس و شیرین عربی به کار برند. و برای وزارت

معارف فرهنگستان تشکیل دادند؛ و در آن جز این روش اسلام زدائی و غرب گرایی چیز دیگری ملموس نبود.

در هریک از کشورهای اسلامی به مناسبت سوابق تاریخی قبل از اسلام آن، همین برنامه را اجرا کردند. در ایران به نام پان ایرانیزم و در کشورهای عرب به نام پان عربیزم؛ و نعره العروبة، و در ترکیه به نام پان ترکیزم، و در هند و پاکستان به نام پان هندوئیزم و بالأخره در هر محدوده و محیط کوچکی هم که بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ نشین های قطر و قطیف و أبوظبی و غیرها هیئ استقلال دادند؛ و بر روی آن یک پان گذاردند.

باری این کشورها را که تجزیه می کردند و استقلال می دادند، استقلال نبود؛ بلکه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه جان زندگی کردن، و در تحت الحمایه و مستعمره بودن آنها بود.

از مهمترین چیزهایی را که موفق شدند بردارند، تاریخ قری اسلامی بود که ظاهراً در غیر از عربستان سعودی از همه جا برداشتند. به عنوان ندای اتحاد بین المللی، و لزوم رابطه با تاریخ کشورهای صنعتی و تجارقی و برای روابط سیاسی، تاریخ قری اسلامی را منسوخ، و به جای آن تاریخ شمسی، آنهم با مبداء میلاد حضرت مسیح قرار دادند. تاریخ رسمی

کشورهای مسلمانان مسیحی شد؛ و دیگر نه از هجرت رسول الله چیزی به گوش مردم می رسید، و نه از ماه محرم و صفر.

در عراق و بین التهرین مبدء سال را ژانویه گذارده و ماهها را ماههای رومی قرار داده و بدین ترتیب طبق ماههای مسیحی که اول آن ژانویه و بین ماه اول و ماه دوم زمستان است ابتدای سال خود را شروع می کردند:

۱- کانون دوم، ۲- شباط، ۳- آذار، ۴- نیسان، ۵- آیار، ۶- حزیران، ۷- تموز، ۸- آب، ۹- ایلول، ۱۰- تشرین اول، ۱۱- تشرین ثانی، ۱۲- کانون اول^۱ که

۱- در نصاب آمده است:

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
 شباط و آذر و نیسان آیار است
 حزیران و تموز و آب و ایلول
 نگاهدارش که از من یادگار است
 و راجع به مقدار روزهای این ماهها آورده اند: تشرین اول ۳۱ روز، تشرین آخر ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون آخر ۳۱ روز، شباط ۲۸ روز، و در سالهای کبیسه ۲۹ روز آذار ۳۱ روز، نیسان ۳۰ روز، آیار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز «التنبیه والاشراف» مسعودی ص ۱۸۳ و اما شعر معروف نصاب:

لَا وَلَا لَبَّ لَا وَلَا لَآشَشْ مَهْ اسْت
 لَلْ كَسَطْ وَ كَطَّ لَلْ شَهْرُ كَوْتَهْ اسْت
 راجع به ماههای رومی بر لغت عربی حمل و ثور و جوزاست یعنی تعداد روزهای شهر رومی از حتمل به ترتیب ۳۱ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ ششماه اول تا آخر سنبله است و ۳۰ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۰ ششماه دوم تا آخر حوت است که مجموعاً سیصد و شصت و پنج روز می شود.

البته چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه
 ←

ماه اول زمستان است، و ابتدای سنّوات را نیز تاریخ تولّد حضرت عیسی گرفته و سال ها را مسیحی نامیدند.

و در هریک از شامات (سوریه—لبنان—فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگی را با اسم فرنگی همانند: نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدء سال را نیز مسیحی کردند؛ در هند و پاکستان نیز مطلب از این قرار بود.

در ایران مصلحت ندیدند یکباره تاریخ را مسیحی کنند؛ چون مردم این سرزمین شیعه نشین و تابع علماء راستین می باشند. و از حکام جائز وقت اطاعت و حرف شنوی ندارند، به خلاف کشورهای سنی نشین که مردم آن مرز و بوم، حاکم را هر چه باشد، واجب الاطاعة و اولوالامر می دانند، و چون حاکم حکم به پیروی از تاریخ مسیحی کرد، همه تسلیم و منقاد می شوند.

و با وجود علماء متنفّذ و با قدرت در کشور شیعه برگرداندن تاریخ هجری قمری به مسیحی شمسی بسیار مشکل بلکه ممتنع بود.

فلهذا منظور و مقصود خود را به طور مرحله ای انجام

→ و چهل و پنج ثانیه است؛ برای آنکه سال عقب نیفتد، باید این خورده ها را در چهار سال یک بار که یک روز می شود جمع نموده و یک روز به آن سال اضافه کرد؛ و این سال را کیسه گویند.

دادند، تا کم کم چشم و گوش مردم به مراحل قبلی خو گرفته و عادت کرده؛ و انجام مراحل بعدی برای آنها ممتنع نباشد.

در هشتاد سال پیش از این؛ در دوره دّوم قانون گذاری مجلس شورای ملی، یک مرحله از آن را اجرا کردند؛ و آن فقط تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی بود، آنهم فقط در دوائر دولتی؛ بدون آنکه رأس سنّوات شمسی از جای خود تغییر کند؛ و بدون آنکه نام ماههای شمسی عوض شود؛ بلکه رأس سنّوات همان هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از مکه به مدینه طیّبه بوده،^۱ و نام ماهها هم عربی معمول و طبق حرکت شمس در بروج دوازده گانه باشد؛ یعنی به ترتیب از اوّل بهار بدین قرار باشد:

حَمَلٌ وَ ثَوْرٌ وَ جَوْزَاوَسَرَطَانٌ وَ اَسَدٌ وَ سُبُهَلَةٌ وَ مِيزَانٌ وَ عَقْرَبٌ وَ قَوْسٌ وَ جَدَى وَ ذَلْوٌ وَ حُوْتٌ .

۱- چون بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در ۲۷ رجب واقع شد و ۱۳ سال آن حضرت در مکه ماند و سپس در ۱۲ ربیع الاوّل به مدینه هجرت فرمود؛ پس دقیقاً درنگ تحقیقی آن حضرت در مکه دوازده سال و هفت ماه و نیم می شود و آن حضرت ده سال تمام منهای ۱۴ روز یعنی از ۱۲ ربیع الاوّل سال اوّل هجرت تا ۲۸ صفر سال یازدهم از هجرت در مدینه توقّف فرمود. هجرت آن حضرت در سال ۶۲۲ مسیحی و اوّل محرّم آن سال که مبدأ سال مسلمانان واقع شد مطابق با ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ به تعدیل تقویم ژولین و ۱۹ ژوئیه به تعدیل تقویم فعلی مسیحی گرگواروی بوده است.

و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس از نقطه نظر تنظیم امور مالی مطرح کردند، که سال شمسی به نفع دولت است؛ برای آنکه چون سال شمسی یازده روز از سال قمری بیشتر است؛ در اینصورت بودجه دولت و حقوق کارمندان را طبق این برج ها پرداختن به صرفه دولت تمام می شود.

مثلاً اگر در سال، بیست و چهار میلیون، دولت طبق سالهای شمسی خرج کند؛ اگر آن را طبق ماههای قمری بدهد، باید در هر سه سال دومیلیون بیشتر صرف کند، زیرا در هر سه سال یک ماه زیادت می شود و دولت دومیلیون زیان می کند.^۱

۱- و هفتاد سال قبل از این تاریخ، عثمانی ها هم متوجه این موضوع شدند؛ و تاریخ دولتی خود را شمسی کردند یعنی در سنه ۱۲۵۶ قمری تاریخشان را عوض کردند؛ ولی یک سهوی که در آن وقت برای آنها واقع شد، آن بود که از آن روز به این طرف را شمسی کردند؛ و از آن روز به قبل را قمری گذاشتند؛ پس فعلاً تاریخ آنها از اول هجرت نه قمری را نشان می دهد و نه شمسی را. هفتاد سالش را شمسی گذاردند و آسامی رومی، شباط و تشرین و غیرها را بر آن گذاردند؛ و سابقه اش به حال قمری و محرم و صفر باقی ماند.

و بنابراین تا این تاریخ که نگارنده می نگارد و ربیع الاول یکهزار و چهارصد و پنج قمریه است؛ و از آن تاریخ یکصد و پنجاه سال می گذرد؛ و کسری این مقدار چهار سال و نیم است؛ باید تاریخ سنوآت عثمانی یکهزار و چهارصد باشد. ولی مصطفی کمال پاشا که روی کار آمد نه تنها تاریخ هجری را برانداخت؛ و آن را مسیحی کرد؛ بلکه تمام آداب و رسوم و خط را اجنبی نمود؛ و مساجد را تعطیل؛ و تعطیلات جمعه را به روز یکشنبه تبدیل نمود.

و همچنین وقتی در ایران گمرک دائر شد تصوّر کردند که یک تاریخ شمسی برای امور دولتی لازم است. از مردم پرسیدند که سال چندم شمسی است؟ هیچ در دست نبود؛ گفتند: در سالهای منجمین یک حَمَل و ثَوْرِي هست که آنها می دانند؛ همان را بلژیکی ها گرفتند و معمول کردند.

بنده هرچه فکر می کنم که این أدله چگونه برای تغییر دادن ماهها و سالهای قمری اسلامی به برج ها و سالهای شمسی کافی است؛ هیچ فکرم به جائی نمی رسد. آخر دلیل تا این اندازه واهی و ضعیف است که به جهت نیاز یک تعرفه گمرکی به سال شمسی، سال یک کشوری را تغییر دهند؛ و تمام آداب و رسوم و تعطیلات و تشریفات را در همه دوائر از دادگستری و فرهنگ و غیرها و حتی وزارت مالیه و دارائی در همه امور کشور تبدیل کنند؛ این چه حسابی است؟! این چه کتابی است!؟

و اما قضیه بودجه و مخارج دولت که طبق ماههای قمری زیان متوجه او می شود؛ به قدری سُست است که انسان از عقل و درایت پیشنهاد کنندگان تغییر تاریخ درشگفت می ماند.

آخر که گفته است که دولت بودجه خود را از جمع آوری مالیات ها و غیره به حسب ماه و سال قمری از ملت

و رعایا بگیرد؛ آن وقت طبق بروج و سالهای شمسی خرج کند؟ و به کارمندان پردازد؟ اگر دولتی به حسب تاریخ شمسی جمع آوری می کند؛ به حسب شمسی هم پرداخت می کند؛ و اگر دولتی به حسب تاریخ قمری جمع آوری می کند؛ به حسب قمری هم پرداخت می کند؛ نسبت در هر دو حال محفوظ و ابداً نفع و زیانی متصور نیست.

اگر بودجه کشور بیست و چهار میلیون در سال شمسی است، چنانچه بخواهند طبق سال قمری پردازند؛ دیگر بیست و چهار میلیون بودجه آن نیست؛ طبعاً کمتر است؛ و پرداختن همان مقدار کمتر به ماهها و سالهای کوتاه تر چه ضرری می رساند؟

تعیین بودجه و دخل و خرج دولت، و پرداخت و جمع آوری آن، چه طبق سانسای شمسی باشد و یا سالهای قمری، هر دو در دست دولت است؛ و تناسب در هر حال محفوظ؛ و یک ریال کم و بیش نخواهد شد.

اگر شما در منزل ده نفر میهمان دعوت کنید؛ در نزد هریک از آنان یک ظرف طعام می گذارید؛ و اگر بیست نفر دعوت کنید؛ باید بیست ظرف طعام بگذارید؛ و در هر حال میهمانان فقط از ظروف خود خورده و سیر می شوند؛ بلی اگر شما بیست نفر دعوت کنید؛ و طعام ده نفر را برای آنان

قرار دهید، همگی نیم سیر می مانند!
 شما هیچگونه الزامی ندارید، که بیست نفر دعوت
 کنید؛ و طعام ده نفر به آنها بدهید! یا بیست نفر دعوت
 کنید، با طعام بیست نفر؛ و یا ده نفر دعوت کنید، با طعام
 ده نفر؛ و در هر دو صورت هم همگی میمانان سیر شده اند؛
 و هم شما مورد خجلت کمبود طعام واقع نشده، و از عهده
 برآمده اید!

باری تمام این دلیل ها بهانه است؛ می خواهند محرم و
 صفر و رمضان و ذوالحجه را بردارند؛ و یک درجه قدم پیش
 نهند؛ و یک مرحله را پشت سر گذارند؛ تا برای قدمهای
 بعدی و مراحل پیموده نشده، راه استوار باشد.

مجلس دوره دوّم سالها و ماههای قری را برداشت؛ و
 بجای محرم و صفر حمل و ثور و جوزا را گذاشت. و در پاسخ
 طبقه روشن بین و تیزهوش و متعهد که می گفتند: شما شعائر
 اسلام را برمی دارید! و محرم و صفر را تغییر می دهید!
 می گفتند:

ما ابدأً به محرم و صفر شما کاری نداریم! شما در محرم و صفر، عزاداری
 خودتان را بکنید! و در رمضان روزه خود را بگیرید! و در ذوالحجه به حج
 بروید!

أبدأً ما با این اعمال عبادی، در این زمان های مقررّه در شرع کاری
 نداریم! این راجع به شماست! ما از نقطه نظر کارهای دولتی، و روابط

دیپلماسی، و تنظیم و تنسيق امور حکومت، و تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها، تاریخ رسمی کشور را تاریخ شمسی قرار می‌دهیم! آنهم به هیچ جا ضرری نمی‌رساند!

هر وقت که ما گفتیم: شما در بُرج حَمَل روزه بگیرید! و یا در رأس سرطان به مکه بروید! حق با شماست! و جای اعتراض باقی است!

کسی به آنها نگفت: در اسلام امور عبادی و سیاسی تفاوتی ندارد؛ و تشکیلات اداری از نماز و روزه جدا نیست؛ و وزارتخانه‌ها در استخدام فرهنگ اصیل اسلام و حج و زیارت؛ و روزه و رمضان و عزاداری سیدالشهداء علیه السلام قرار دارند؛ ما و شما نداریم! دولت و ملت اسلام واحد است!

تغییر تاریخ قمری به تاریخ شمسی، موجب تفکیک ملت مسلمان از دولت است. موجب به انزوا در آوردن اسلام در صحنه اجتماع و رسمیت است. و درحقیقت موجب نسخ اسلام و برقراری متد غرب و غرب گرایی است.

باری این مرحله اول از تغییر بود که در مدت بیست سال به همین منوال در کشور ساری و جاری بود؛ تا نوبت به اجراء طرح مرتبه دوم رسید؛ و از هر جهت زمینه را آماده و دشمنان اسلام در انتهاز فرصت برای اجراء مرحله دوم بودند.

تا در دوره پنجم مجلس شورای ملی در جلسه یکصد و

چهل و سوم که روز سه شنبه ۲۷ حوت ۱۳۰۳ شمسی و مطابق با ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ قمری بود؛ تاریخ شمسی را که طبق بروج و به اسامی عربی بود، نسخ؛ و به جای آن تاریخ هجری شمسی باستانی قرار دادند.

آنچه در آن مجلس از نطق‌ها و خطابه‌ها خوانده شد که از این امر جلوگیری به عمل آید مؤثر واقع نشد؛ و مخصوصاً جناب شریعتمدار دامغانی مستدلاً بیان کرد، که:

ماه‌های شمسی که طبق حرکت آفتاب در برج‌ها معین و مقرر است بهتر است از ماه‌های ساختگی باستانی که با اصول علمی هیچگونه موافقت ندارد.

اصل این پیشنهاد به وسیلهٔ ارباب کیخسرو و شاهرخ^۱ مرد زرتشتی مذهب و دشمن اسلام و از اعضاء فراماسونری ایران؛ و به تشویق و ترغیب سید حسن تقی زاده^۲ مهرهٔ خاص اجنبی؛ و از رؤساء و سابقه‌داران شصت‌ساله فراماسونری در ایران صورت گرفت.

سید محمد تدین^۳ چنانکه از گفتار او در همان مجلس

۱- به کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران تألیف اسماعیل رائین، طبع پنجم، جلد دوم از ص ۱۴۲ تا ص ۱۴۷ و نیز به صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۷۵ و ۵۱؛ مراجعه شود.

۲- به همین کتاب، جلد سوم از ص ۵۳۱ تا ص ۵۳۴ مراجعه شود.

۳- سید محمد تدین در کمک و مساعدت روی کار آمدن پهلوی سهمی به‌سزا داشته است؛ و سالیان دراز مقام و کالت مجلس و وزارت را در عهد او؛ و پس از او در عهد پسرش عهده‌دار بود.

پیدا است، سهم به سزائی در این انگیزه داشته است. این پیشنهاد بدین طور بود که در تاریخ رسمی شمسی کشور، دو تغییر باید داده شود: اول نام ماههای عربی از حَمَل و ثَوْر و جَوْرَا به نام ماههای ایران باستانی: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، آرمرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند^۱ تبدیل شود.

دوم در تعداد روزهای این بروج، شش ماه اول را ۳۱ روز؛ و پنج ماه دوم را ۳۰ روز؛ و ماه آخر را ۲۹ گرفت؛ این می شود سیصد و شصت و پنج روز. و برای خرده آن هر چهار سال یک بار اسفندماه را ۳۰ روز بگیرند؛ و آن سال را ۳۶۶ روز محاسبه کنند.

می گفتند:

این طریق از تقویم سلطان ملکشاه سلجوقی أخذ شده است؛ و چون او ملاحظه کرد که سالهای شمسی به واسطه عدم محاسبه تعدیلات، و عدم محاسبه کبائس دقیق رو به عقب رفته است؛ لذا با تنظیم و تنسیق حکم عُمر ختّام و بعضی از منجمین دیگر، سالهای شمسی را بدین گونه قرار داد، که: تمام برج ها سی روز باشد، که مجموعاً می شود سیصد و شصت روز؛ آنگاه برای کسر نیامدن سالها پنج روز به آخر آبان ماه؛ و یا اسفندماه اضافه می کردند، و آنرا خَمْسَةُ مُسْتَرْفَه می گفتند؛ و این هم به علت آن بود که زرتشتیان قبل از اسلام پنج روز از سال را جزو سال حساب نمی کردند؛ و در آن پنج روز مجاناً دنبال کارهای خیر می رفتند.

۱- این نام ها را مسعودی در کتاب «التنبیه والإشراف» ص ۱۸۴ آورده است.

و با این پنج روز، سال سیصد و شصت و پنج روز می شد؛ و هر چهار سال یک سال را کیسه می کردند؛ و سیصد و شصت و شش روز می گرفتند؛ و باز برای حساب دقیق تر، کیسه دوم گرفته و هر سی و سه سال یکبار، سال کیسه را سال پنجم قرار می دادند؛ یعنی بعد از سال ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ که می باید سال سی و دوم را کیسه بگیرند؛ یکسال عقب انداخته؛ و سال ۳۳ را کیسه می کردند^۱.

با این حساب سالهای شمسی تا شش هزار سال فقط یک روز عقب می افتد!

سلطان ملکشاه سلجوقی این تقویم را تنظیم و ابتدای سال را نیز مبدی جلوس خود به تخت سلطنت قرار داد. و تاریخ هجری را نادیده گرفت. و این تقویم را می خواست رائج کند.

ولی به علت تغییر مبدی تاریخ از هجرت به جلوس بر تخت سلطنت خویش، مردم نپذیرفتند؛ و در ایران این تقویم رائج نشد، ولی از جهت محاسبه دقیق است.

حال اگر شش ماه اول را سی و یک روز؛ و شش ماه دوم را سی روز؛ و روزهای اسفند را بیست و نه روز قرار دهیم؛ و هر چهار سال یک بار کیسه کنیم؛ و هر سی و سه سال یکبار کیسه دوم بگیریم؛ در تعداد روزهای سال مجموعاً تغییری پیدا نمی شود؛ و سال هم به عقب نمی افتد؛ یعنی از نقطه نظر محتوی طبق تقویم ملکشاه است، و از نظر تعداد روزهای هر ماه بخصوصه، با آن تفاوت دارد؛ و این امر مهمی نیست.

و خلاصه مطلب آنکه در سالهای شمسی به اندازه

۱- و این بدین طریق بود که طبق محاسبات ختیم باید در هر ۳۳ سال ۸ سال را کیسه نمود تا اختلافی پیدا نشود. لهذا بنابر این گذارد که در هر ۴ سال یک سال را کیسه کنند؛ و در رأس آخر که سال سی و سوم است کیسه را در رأس سال پنجم که سی و سومین سال است قرار دهند، و بنابر این در دوره آخر چهار سال ساده و سال پنجم کیسه خواهد بود.

بودن سرّوتِه سالها لازم است، ولی ماههای شمسی چه تفاوت می کند که سی روز باشد، یا سی و یک روز، و یا کمتر، و یا بیشتر؛ عمده حساب مجموع است.

ما اسم فروردین را برای ماه اول بهار قرار می دهیم خواه با برج حَمَل تطبیق کند، و یا نکند.

این از جهت تعداد روزهای برج ها؛ و اما از جهت تغییر اسامی، گفتند:

هیچ مهم نیست. فقط تغییر الفاظ است؛ و به جای صدمه نمی زند، الفاظ عربی را برداشتن و بجای آن الفاظ باستانی گذاردن، موجب احیاء سنت ملی است. و هر ملّتی باید آئین خود را محترم بشمارد، و مخصوصاً گفتند که: اسلام هم ما را به احیاء سنت های ملی دعوت کرده است. چون به آنها گفته شد:

منظور شما برداشتن محرم و صفر است!

گفتند:

ما چنین منظوری نداریم! امور شرعیّه بجای خود محفوظ است؛ ما می خواهیم الفاظ عربی را برداریم، و الفاظ زیبا و قشنگ باستانی را بجای آن گذاریم! ما که نباید از عرب هم عرب تر شویم؛ امروزه در بین التّهرین (عراق) و غیره، نامهای تشرین و کانون و شباط به کار می برند، و هیچ به یاد نداریم که کشور عربی نام حَمَل و جوزا و سنبله را به کار برد.

در اینجا که مرحوم مجاهد عالم عالیقدر سید حسن مُدَرّس گفت:

در تمام ممالک اسلامی مُحَرَّم و صَفَر استعمال می کنند!

گفتند:

ما به محرم و صفر کار نداریم؛ آن مال ملت هاست، که امور شرعیۀ خود را انجام می دهند؛ گفتار ما راجع به تقویم رسمی دولتی است؛ نه امور شرعیۀ مردم.

و همین تقویم رسمی شمسی را که تا به حال داشتیم، اینک می خواهیم ألفاظ ماهها را تغییر دهیم؛ و این ضرری نمی زند؛ و به محرم و صفر کاری ندارد. آنها به جای خود محفوظند. ما می خواهیم اسم حمل و جوزا را به اردیبهشت و فروردین تبدیل کنیم؛ و این إحياء سنت و آثار کهن است.

یکی از نمایندگان مخالف گفت:

شما اگر می خواهید تغییر ألفاظ بدهید، به ألفاظی که یکی از منجمین فعلی برای این ماهها ساخته است، و بسیار مناسب تر است تغییر دهید. سید جلال الدین طهرانی تقویمی ساخته است و نام ماههای سال شمسی را به ترتیب از این قرار قرار داده است: چمن آرا، گل آور، جان پرور، گرماخیز، آتش بیز، جهان بخش، دزم خوی، باران ریز، اندوهگین، سرماده، برف آور، مشگین فام.^۱

این نامها بسیار زیباتر و از جهت معنی مناسبتر است، تا معانی را که آقای ارباب کیخسرو از روی کتابهای باستانی تهیه کرده اند. چمن آرا مناسبتر است تا فروردین که آن را به (هم ماندی روانان) که مساوات ارواح باشد ترجمه کرده اند. و گل آور بهتر است از اردیبهشت که به (نظم کامل و تقدس بهترین) ترجمه کرده اند.

باری آنان إصرار داشتند که چون إحياء سنت کهن است، ألفاظ

۱- این نامها را سید جلال الدین طهرانی در گاهنامه خود متعلق به مورخه ۱۳۰۹ شمسی در صفحه ۷۹ آورده است.

فروردین و اردیبهشت و غیرها بهتر است؛ و حتی در لفظ مُرداد گفتند حتماً باید آمداد باشد، با همزه مفتوحه. چون در لغت باستانی با همزه است.^۱

۱- در «لغت نامه دهخدا» در ماده اُمُرداد گوید: در اوستا اُمُرتات است؛ جزء اخیر آن که تات باشد پسوندد است که جداگانه مورد استعمال ندارد؛ همین جزء در خرداد نیز دیده می شود.

پاره دیگر این واژه از دو جزء ساخته شده؛ نخست از «آ» که از ادوات نفی است یعنی نه. از برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می شود. جزء دوم مِرت یا مَرت است؛ یعنی مردنی و درگذشتنی و نیست شدنی و نابودشدنی و نابود گردیدنی. بنابراین آمداد یعنی بی مرگ و آسیب نیدیدنی یا جاودانی؛ و باید آمداد با ادات نفی «[ا]» باشد، نه مرداد که معنی برخلاف آن را می دهد.

امرداد در دین زردشتی امشاشپندی است که نماینده بی مرگی و جاودانی یا مظهر ذات زوال ناپذیر اهورمزدا است. در جهان خاکی نگهدانی گیاهها و رستی ها به او سپرده شده است (از فرهنگ ایران باستان نگارش ابراهیم پورداود ص ۵۹) و رجوع به مزدستا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف آقای دکتر معین و امشاشپندان شود.

و محصل آنچه که در اینجا از لغت نامه دهخدا آوردیم در تعلیقه ماده مرداد از همین لغت نامه آورده است؛ و نیز گوید: امرداد که پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه بدو سپرده شده؛ از امشاشپندان و مظهر جاودانی اهورمزدا و در جهان مینوی بخشایش ایزدی، جزای کارهای نیکوکاران است؛ و در جهان خاکی نگهدانی گیاه با امرداد است.

استرابون مورخ یونانی معبد امرداد را در آسیای صغیر دیده است؛ امرداد روز از ماه امرداد جشن امردادگان بر پا می شده...

زرتشتیان ایران هم آن را امرداد خوانند (از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع؛ ذیل مرداد). و نیز در این تعلیقه آورده است که: تات که پسوند است، دال بر اسم مجرد مؤنث است.

و نیز در همین لغت نامه درباره امشاشپنده گوید که: به معنای فرشته و ملک است؛ و در اوستا «اُمِشه سَپِنه [سپینه - ظ] آمده: مرکب از دو جزء: جزء اول (اُمشه) نیز مرکب است از (ا) علامت نفی؛ و (مشه) از ریشه مَژ به معنی مردن؛ جزء دوم (سپینه) یعنی مقدس؛ مجموعاً بمعنی «جاودان مقدس» است.

باری هر چه وکلای مخالف گفتند:

باید روی این مطالب تأمل شود؛ و فعلاً کارهای مهمتری مجلس در بردارد، و فعلاً در آن مواد مذاکره کنیم؛ و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم؛ سودی نبخشید؛ و با قیام و قعودهایی با فوریت رأی گرفته شد.

در این جلسه حقیقهٔ نمایندگان مخالف را اغفال کردند و گفتند:

ألفاظ باستانی و حفظ ملیت و قومیت است!

دیگر شرح ندادند که این ألفاظ از اوستا گرفته شده؛ و نام شش فرشتهٔ نمایندهٔ اهورمزدا که زنده و جاودانه اند در میان این ماههاست؛ و آنها عبارتند از: ازدیبهشت و خرداد و آرمرداد و شهریور و بهمن و اسفند.

بسیاری از نمایندگان مخالف هم گیج و ویرج شده، نمی فهمیدند چه بگویند، می گفتند:

ما با آداب و رسوم ملیت مخالف نیستیم.

یک نفر نگفت: این آداب ملیت، ملیت زردشت است، اسلام آئین زردشت را به باد فنا داد؛ و آفتاب

شمارهٔ آمشاسپندان یا مهین فرشتگان هفت است که نام شش تای آنان در ضمن ماههای دوازده گانهٔ کنونی مندرج است هومن = بهمن؛ اش و هیشه = اردیبهشت؛ خشتره و ائیریه = شهریور، سپته ارمیتی = سپندارمذ؛ هئروتات = خرداد؛ امرتات = آرمرداد؛ در رأس این شش؛ سپننامینیو (خرد مقدس) قرار داشته است؛ بعدها به جای او اهورمزدا را گذاشتند؛ در گاتها که قدیمی ترین قسمت اوستا است نام آمشاسپندان به کرات ذکر شده است.

درخشانش دیگر زمینه‌ای برای ذکر از آهورمزدا و فرشتگان او باقی نمی‌گذارد.

در کشور اسلام و آئین محمدی و رسمیت قرآن کریم، چه معنی دارد که تاریخ را براساس روزها و ماههای زردشتی قرار دهند؟ این نسخ اسلام است؛ صحبت از ألفاظ قبشنگ نیست؛ صحبت از جمله دیوشوم اهریمنی بر کیان اسلام است. امروز شما نام ماهها را به نام فرشتگان مذهب زردشت می‌گذارید! و از ترس و عدم موقعیت رأس تاریخ را به همان هجرت رسول الله باقی می‌گذارید! فردا آن را هم عوض می‌کنید! و تاریخ هخامنشی، با مبدأ جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشی؛ و یا با مبدأ سلطنت کورش و یا داریوش می‌گذارید! و یا مبدأ سلطنت پهلوی را همانند سلطان سلجوقی، به عنوان پدید آورنده آثار نوین و براندازنده ارتجاع و فرسودگی مذهب و افکار کهنه؛ مبدأ تاریخ قرار می‌دهید!

در آن مجلس کسی که بالنسبة دفاع کرد، مرحوم شریعتمدار دامغانی بود که مستدلاً گفت:

تغییر روزهای ماهها فائده ندارد، و خروج از موازین علمیه می‌باشد؛ و ألفاظ حَمَل و نَوْر و جَوْرَا از ألفاظ فروردین و اردیبهشت که معنای مناسبی ندارند بهتر است.

ولی مطلب را نشکافت؛ و مبرهن نکرد که این پیشنهاد

تغییر تاریخ به عنوان **إحیاء سنت ملی**، درحقیقت **إحیاء سنت زردشت**؛ و **إماتة احکام شرعی** و اساس محمدی در کشور اسلام است. زیرا همانطور که ما اینجا بیان کردیم و در تعلیقه نامی از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمی دانست؛ و از اصل و ریشه این تغییر خبر نداشت. زیرا پیشنهادکنندگان، مقصد خود را مخفی کرده؛ و فقط به عنوان تغییر الفاظ عربی به الفاظ باستانی وارد مسئله شدند، و گفتند:

فقط مسئله تغییر الفاظ است و بسیار مسئله سهل و آسان است.

در روز ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ که سه روز به نوز مانده بود، با این عجله و شتاب، در یک جلسه رأی گرفتند^۱؛ و تاریخ را عوض کردند^۲؛ و پس از

۱- به طوری که تعدیل این تاریخ را معین نکردند و به همین قدر اکتفا کردند که در سال کبائس اسفند ۳۰ روز گرفته شود؛ اما کدام سال کبیسه است معین نشده است؛ و به همین علت بود که در سال ۱۳۰۸ نزدیک بود که اشتباه شود. چه مطابق معمول واضح بود که سال چهارم بعد از سه سال ۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷ می بایست کبیسه محسوب شود؛ و حال آنکه در واقع و حقیقت امر می بایستی ساده باشد؛ چون سال ۱۳۰۹ سال آخر از دور ۳۳ سالی بوده است؛ و آن را می بایست کبیسه قرار داد؛ و به همین سبب یک تقویم اشتباه ضبط کرده؛ و اسفند ۱۳۰۸ را ۳۰ روز دانسته است؛ و این عمل ایجاب می کند که روز دوم حمل مطابق با اول فروردین شود. و این اشتباه ناشی از نقص قانونی است که از مجلس گذشته است. (گاهنامه ۱۳۰۹، سید جلال الدین طهرانی، ص ۷۸).

۲- مطالبی که از مجلس شورای ملی درباره تغییر تاریخ نقل شده است؛ همگی از

تشریفات لازم در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ شمسی به تصویب رسید و مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) که در آن دوره رئیس مجلس بود به صورت نظامنامه به دولت ابلاغ کرد که در دوائر دولتی اجراء نمایند. و به عنوان هدیه نوری برای ملت ایران الفاظ قشنگ اُردیبهشت و بهمن را آوردند؛ و زهر جانکاه را با پوشش های شیرین ملیت بخورد مردم دادند، به طوریکه تابه حال هم بسیاری از حقیقت مسئله آگاه نیستند؛ و نامهای باستانی را بر زبان می آورند و اصلش را نمی دانند.

در اثر رسمی شدن نام های فروردین و اُردیبهشت، در ادارات دولتی و مدارس و تقاویم و اعلانات، اولاً این نام ها که تا آن زمان جز عده معدودی کسی از آنها خبری نداشت، مشهور و معروف شدند؛ و از مدارس به منازل؛ و از تقویم های اداری به تقویم های دیواری منزلی سرایت کرد؛ و آذر و بهمن و اسفند، همچون قل هو الله أحد محفوظ هر خرد و پیر، وزن و مرد شد!

و ثانیاً نام مُحرّم و صَفَر و ربيع الاوّل و جمادی الثانی و

→
روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی از صفحات ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۴، و از صفحات ۱۰۵۶ تا ۱۰۶۰، راجع به جلسه یکصد و چهل و سوم، صورت مشروح مجلس صبح سه شنبه، ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ می باشد.

ذوالقعدة و غیرها کم کم از بین رفت، نه کسی از این ماهها، و از دخول و خروجش خبری داشت، و نه اُعمال روزانه و تکالیف اجتماعیّه و تشریفات و دعوتها و جشنها و ماتمها و عزاهای خود را بر این ماهها منطبق می نمود.

فقط ماه محرم به جهت عزاداری، و ماه رمضان به جهت روزه، قدری معروف تر بود؛ و بجز پیرمردان تمام مردم که می خواستند مثلاً در ماه رمضان روزه بگیرند می گفتند: مثلاً باید اِمسال از ۱۵ همین ماه تا ۱۴ اسفندماه روزه بگیریم.

همچون جوانان مسلمان در خارج از کشور که اُعمال عبادیّه خود را با روزهای ماههای فرنگی همچون فوریه و مارس و آوریل و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق می نمایند.

و این درست، در خطّ همان راهی است که استعمار کافر برای منزوی کردن آئین استوار اسلام کشیده و ترسیم نموده است؛ و از اینجا نیز درست درمی یابیم که آن کافر تا چقدر در انجام مرام خود پیروز شده؛ و نامهای اجنبی و زردشتی را به جای نامهای اسلامی نشانده؛ و دست هر مرد و زن؛ و مورد استعمال هر عالم و عامی؛ و هر اداری و بازاری؛ و هر کارگر و کشاورز داده است^۱؛ تا جائیکه از

۱ - و نظیر این تغییر را در ساعات دادند؛ چون بنا بر دخول ماههای قمری که ابتداء آنها

بعضی از علماء نیز دیده شده است در اعلانات خود ماههای باستانی را به کار برده؛ و در امضای خود تاریخ شمسی و

←
خروج قمر از تحت الشعاع و رؤیت آن بعد از غروب آفتاب است؛ اول هر ماه قمری از اول شب آن شروع می شود؛ و شب هر روز مقدم بر روز آن است. و بنابراین ساعت ۱۲ اول غروب و ابتدای دخول شب است؛ و هر ساعتی که بگذرد یک ساعت از شب گذشته است فلهاذا در شرع مقدس وارد است که در ساعت اول و یا دوم و یا سوم و یا چهارم از شب گذشته، انسان چه تکالیفی را انجام دهد؛ و این در صورتی است که مبدء حساب ساعت را که اول شب است ساعت ۱۲ یعنی سردسته قرار دهیم.

در اینصورت اولاً روشن است که چند ساعت از شب ما گذشته است؛ ساعت ۶ یعنی ۶ ساعت از شب گذشته است؛ و ثانیاً در سپیدی روز می دانیم ما چند ساعت روز داریم؛ زیرا ساعت ۱۲ یعنی غروب آفتاب و ابتدای شب؛ پس ساعت ۵ در روز می دانیم که ما ۷ ساعت روز داریم و ساعت ۹ می رساند که ما ۳ ساعت روز داریم؛ و علیهذا ساعت غروب کوک برای تعیین مقدار شب و تعیین مقدار روز بسیار ساده و مفید است؛ و مسلمان که می خواهد از شب خود استفاده کند و از روز بهره مند شود می داند چقدر از شب گذشته است و چقدر به روز باقیمانده است.

و اما ساعت های زوالی (ظهر کوک) شب و روز را نشان نمی دهند؛ آنها فقط نصف شب و نصف النهار را نشان می دهند؛ و در صورتیکه مبدء کار ما از اول غروب است، مبدء نصف شب به چه درد ما می خورد؟ و علاوه ساعت ۱ یعنی یک صبح؛ در حالی که از اول شب ما چند ساعت بیشتر گذشته است و ساعت ۱ ساعت ۱ نخواهد بود؛ برای مسلمان صبح عبارت است از اول فجر صادق و یا از اول آفتاب و از آن به بعد روز او شروع می شود؛ نه از ساعت نصف شب. مبدء نصف شب برای کسانی است که بین شب و روز و ابتدای هر کدام و انتهای هر کدام فرقی نمی گذارند؛ و فقط اجمالاً ۲۴ ساعت خود را به ۲ دوازده ساعت به مبدء نصف النهار و نصف اللیل تقسیم کرده اند؛ مانند اقوام غیر مسلمان و در اینصورت از ساعت ۱۲ شب به بعد متعلق به فردای آن روز بوده و نصف از شب بعد از آن روز تا ساعت ۱۲ نیز متعلق به همان روز است. یعنی هر روز تمام، دو نیمه شب در جلو و عقب دارد فلهاذا می گویند: شب سه شنبه و سه شنبه شب یعنی شب پیش و شب بعد؛ ولی براساس ماههای قمری که

نام های زردشتی را به کار برده؛ و در ضمن گاهی از اوقات مطابق با ۷ مُحَرَّم ۱۳۸۷ هجری قمری را مثلاً با آن ضمیمه نموده اند؛ و گاهی هم از این تطبیق رفع ید کرده؛ به مجرد تاریخ باستانی اکتفا نموده اند.

باری این مرحله دَوَم از تغییر بود که پنجاه سال تمام دوران خود را طی کرد؛ و پیوسته در صدد پیدا شدن زمینه مساعد برای اجرای طرح مسئله سوّم بودند؛ و آن که از جهت اهمّیت بسیار از تغییر دو مرحله قبل، مهمتر بود؛ نسخ تاریخ هجری و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی بود. یعنی نسخ خود رسول الله و به روی کار آمدن طاغوت و رسمیت حکام جائر در عقائد و سرنوشت قلوب ملت.

حتماً هر روز یک شب تمام دارد؛ و آن شب پیوسته قبل از آن روز می باشد؛ اشتباهی هم رخ نمی دهد؛ شب سه شنبه یعنی شب پیش از روز سه شنبه. شب چهاردهم رمضان یعنی شب بعد از روز سیزدهم رمضان و هکذا تمام احکام و تکالیفی که برای شب ها مقرر شده است برای شب های قبل از روز بوده و ابتدای آن دستورات از اوّل شب است؛ یعنی ساعت ۱۲ سردسته غروب کوک.

ولی چون ساعت های ظهر کوک در کشورهای غربی مرسوم بود، کم کم حکومت های مسلمان براساس ساعت گریجویچ که زوالی است، ساعت های خود را میزان کردند؛ و ملت ها نیز رفته رفته از حکومت ها پیروی نمودند؛ و برای استماع رادیو و غیره که به ساعات زوالی بود؛ و برای فرستادن اطفال خود به مدرسه؛ و برای رفتن به ادارات؛ ساعت های منازل خود را نیز ظهر کوک نمودند. در صورتی که برای آنان از ساعت غروب کوک منافع بیشتری حاصل بود.

ساعت ظهر کوک را ساعت فرنگی کوک؛ و یا ساعت انگلیسی؛ و ساعت غروب کوک را ساعت شرعی می نامیدند.

گرچه مدتها بود که طاغوت بر ملت حاکم بود، ولی تا به حال اعلان نسخ حکومت رسول الله، و اعلان نسخ قرآن و اعلان نسخ شرف و فضیلت و وحی و نبوت و ولایت، و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

اینک با این تغییر، چهاراً علی رؤوس الأشهاد، اعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمدی؛ و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن؛ و بیرون جستن از دامن معنویت و روحانیت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احکام الهیه را نمودند.

ما در اینجا متن روزنامه اطلاعات مورخه یکشنبه ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۴ شماره ۱۴۹۵۹ را می آوریم و سپس به بحث مختصری در پیرامون آن خواهیم پرداخت:

متن درشت روزنامه:

امروز با تصویب یک قطعنامه تاریخی در جلسه مشترک مجلسین، تقویم و مبداء تاریخ ایران تغییر کرد. نوروز آینده سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی خواهد بود.

نخست وزیر هویدا: تقویم مذهبی کماکان مورد استفاده است. قطعنامه اجلاسیه مشترک مجلسین سنا و شورای ملی به ریاست جعفر شریف امامی در کاخ سنا.

ابتدا درود و سپاس خود را بر دودمان پهلوی فرستاده از زحمات ۵۰ ساله آنان در راه اعتلاء مملکت قدردانی می نماید؛

و انقلاب شاه و مردم را تنها عامل رهایی و آزادی و استقلال میهن به شمار می آورد. و اینک متن مورد نظر:

مجلسین با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی، که در طول بیش از ۲۵ قرن منشأ و مبنای قوام و دوام قومیت و ملیت کشور ما بوده است؛ آغاز سلطنت کورش کبیر بنیان گذار شاهنشاهی ایران را به عنوان سرآغاز تقویم و مبداء تاریخ ملی ایران به شمار می آورد؛^۱ مجلسین با اعتقاد راسخ به اصول حزب رستاخیز ملت ایران، این قطعنامه را در جلسه مشترک مورخ بیست و چهارم اسفندماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار تصویب نمودند. در این جلسه ابتدا رئیس مجلس و بعد سناتور دکتر عیسی صدیق،

۱- باید دانست که از صدر اسلام تا کنون همه مسلمانان جهان مبدأ تاریخ خود را هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مکه مکرمه به مدینه طیبه قرار داده اند؛ و این تصویبنامه ای که از مجلسین گذشت، اعلان به خروج از صف مسلمین، و جدائی از آنان به عنوان عدم اعتنا به شأن رسول خدا بود. مسعودی در کتاب «التنبیه والإشراف» از ص ۱۹۵ تا ص ۲۴۰ آورده است که مسلمانان از هجرت به بعد برای هریک از سنوات به مناسبت واقعه مهمتی که در آن سنه واقع شده است آن سال را به آن نام نامیده اند و آن نام، علم برای آن سال شده است. سال هجرت را سنه الهجرة گفتند. سال دوم را سنه الأمر. سال سوم را سنه التمجیس. سال چهارم را سنه الترفیه. سال پنجم را سنه الأحزاب. سال ششم را سنه الاستئناس. سال هفتم را سنه الاستغلاب. سال هشتم را سنه الفتح. سال نهم را سنه

و سال دهم را سنه حجة الوداع و سال یازدهم را سنه الوفاة. و در ص ۲۵۲ گوید: در سنه ۱۷ یا ۱۸ عمر با اصحاب رسول الله در باره تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه باشد؟ آراء و نظریه ها بسیار شد. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فرمودند: مبدأ روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک فرمود. همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اول محرم قرار دادند که قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود؛ چون دوست داشتند مبدأ تاریخ از اول سال باشد.

هلاکورامید، سناتور عماد تربتی، دکتر مصطفی الموقی، سناتور شوکت ملک جهانبانی، خانم دکتر مهین صنیع صحبت کردند؛ و آنگاه قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد.

ابتدا شریف امامی طی نطق افتتاحیه خود از زحمات شاه تجلیل کرده؛ و اظهار می دارد برای کمی وقت، دو مجلس در هم ادغام شده؛ و از هر کدام سه نفر نماینده صحبت می نمایند (روز تولد رضاشاه).
قطعنامه توسط دکتر جواد سعید نائب رئیس مجلس شورای ملی قرائت شد و آنگاه هویدا سخن گفت.

سخنران اول دکتر صدیق بود که پس از ستایش از زحمات رضاشاه، و شرح احوال ایران در آن دوره، و هرج و مرج، اقدامات مهم او را به چند مورد تقسیم می کند: اعزام دانشجویان به خارج؛ تأسیس دانشگاه تهران در فروردین ۱۳۱۰؛ تحصیل رایگان در تمام کشور؛ تشکیل باشگاه و استخرهای شنا به دست ولایتعهد؛ برگزاری هزاره فردوسی در ۱۳۱۳ و گشایش آرامگاه وی در طوس (در سال مذکور در دانشگاههای درجه اول دنیا نیز فردوسی و خدمات او به زبان و ملیت و تاریخ ایران مورد تجلیل واقع شد)؛ و اقدام بسیار مهم که به نظر ممتنع می آمد، رفع حجاب از زنان بود در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴؛ و اجتماع دانشمندان دنیا و تحقیق در باره فردوسی و مفاخر ایران ملی.

و سپس در این مورد شرح می دهد و بعداً در باره زحمات و خدمات محمدرضا شاه سخن گفته؛ و پس از آن در باره انقلاب سفید بحث کرده است.

و پس از دکتر صدیق، سناتور عماد تربتی سخنرانی کرد، و او نیز مانند صدیق مطالبی ایراد کرد.

و پس از او سناتور شوکت ملک جهانبانی سخنرانی کرد، و از سعی رضاشاه در مورد کشف حجاب سخن گفت.
و پس از او دکتر مصطفی الموقی در همین زمینه ها سخنرانی نمود.

و پس از او هلاکورامبد، و پس از او نیز خانم دکتر مهین صنیع در همین زمینه ها سخن گفتند.

و پس از تصویب قطعنامه، سناتور علامه وحیدی سخنرانی کرد؛ و چون این سخنرانی بسیار مزورانه و مکارانه و شامل تحریف و تبدیل معنوی است؛ و استادانه با دلیل، حکام جور را تأیید کرده و از زبان رسول الله آنها را ستوده است، و روایات و اخباری که دربارهٔ امام و حاکم عادل وارد شده است بر سلاطین جور و حکام فاسق و جائر تطبیق نموده است، لذا ما عین گفتار او را می آوریم؛ تا خوانندگان خود به موارد شیطننت و تدلیس و تلبیس او پی برند؛ او سخنرانی خود را بدین گونه آغاز کرد:

«اجازه بفرمائید به مبانی دین مبین اسلام و به موازین استنباط و اجتهاد، مختصری در عظمت بنیانگذار شاهنشاهی ایران کورش کبیر و وجوب اطاعت از پادشاهان را به استحضار برساند.

در علم اصول، مأخذ استنباط: کتاب و سنت و اجماع و عقل است، کتاب یعنی قرآن مجید، کتاب آسمانی و راهنمای جهانی که بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است؛ و در این کتاب مقدس الهی آیات باهراتی مربوط به شخصیت و خیرخواهی و بشردوستی کورش کبیر به نام ذوالقرنین دیده می شود.

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوهُنَّ لَكُمْ ذِكْرًا) و نام گذاری کورش کبیر به ذوالقرنین از لطائف معجزات قرآن مبین است؛ که پس از پژوهشهای دقیق علمی معلوم شد که دو طرف کلاه این شاهنشاه دو برآمدگی داشته است؛ و به این مناسبت قرآن کریم از این شهریار گرانقدر به نام ذوالقرنین یاد فرموده است.

سپس برای دفع اینکه مقصود از ذوالقرنین اسکندر است، می گوید:

«اسکندر مرد ظالم و سفاکی بوده است و قرآن کریم هیچگاه مذح مرد ظالم را نمی کند.»

و سپس می گوید:

«مفاد آیات دیگر هم نمایانگر پندار و رفتار این شاهنشاه داد گستر است.»

و می گوید:

اکنون به ذکر عظمت پادشاه و اعتقاد به رژیم سلطنت می پردازم: در خبر است که خدای جلیل به ابراهیم خلیل خطاب فرمود: «ای ابراهیم! تو مظهر آگاهی مائی و پادشاه مظهر شاهی ما.» و از این خبر چنین استفاده می شود که مقام شامخ سلطنت همیشه مورد عنایت خاص الهی بوده و هست.

اشاره به مضمون این خبر است که جلال الدین مولوی می گوید که: «پادشاهان مظهر شاهی حق.» و سنت رسول مکرم هم مؤید این خبر می باشد. سخنی است مأثور و خبری است مشهور که نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مکرر در مکرر در جمع صحابه بر عظمت زمان ولادت خود اشاره می فرماید: *وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْقَادِلِ* (در زمان پادشاه عادل متولد شده ام) که ضمناً پیغمبر گرامی با نهایت صراحت از شاهنشاه ایران انوشیروان تجلیل می فرماید.

اما حدیث دیگر که با کمال وضوح اطاعت از پادشاه را واجب می داند؛ و بهتر است قبلاً مرجع حدیث را ذکر نموده؛ و سپس به بیان آن بپردازیم، تا تصور نرود: گفته منظور مستند و مأثور نیست؛ مأخذ خبر کتاب معتبر و بزرگ دانشمندان عالم اسلام شیخ صدوق می باشد؛ در کتاب

«أما لی» است: لَا تُذِلُّوْا رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ طَاعَةِ السُّلْطَانِ! تا اینکه می فرماید: وَإِنْ صَلَاحَكُمْ فِی صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَإِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ؛ فَأَجِبُوا لَهُ مَا تُجِيبُونَ لِأَنْفُسِكُمْ وَ أَكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لِأَنْفُسِكُمْ. «خودتان را به سبب ترک اطاعت از پادشاه خوار و سرافکنده نکنید! صلاح شما در صلاح حدید پادشاه است! پادشاه به منزله پدر مهربان است؛ پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خودتان دوست می دارید! و کراهت داشته باشید برای او آنچه را که برای خود کراهت دارید!»

حدیث دیگر که آنهم در همین کتاب معتبر و ارزنده است: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ وَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ دَخَلَ فِي نَهْيِهِ، «اطاعت از پادشاه واجب است؛ و کسی که مطیع پادشاه نباشد، مطیع خدای عزوجل نمی باشد؛ و از فرمان خدا سرپیچی کرده است.»

می بینیم در اینجا بدون هیچ ابهامی اطاعت از پادشاه را اطاعت از خدا می داند.

أما وجوب اطاعت از پادشاه به موجب إجماع؛ چون ما إجماع را کاشف قول معصوم می دانیم؛ و سرسلسله معصومین، اطاعت از پادشاه را واجب فرموده؛ نظر به وحدت ملاک؛ از این لحاظ هم اطاعت از پادشاه واجب است.

بخصوص بر ما ایرانیان که درحقیقت و به فرموده مولای متقیان امیر مؤمنان، دارای و یژگیهای ایمان و خصائص روحانی هستیم؛ و از طرفی هم به شهادت تاریخ از لحاظ سنن ملی هم فرمان شاه را فرمان خدا می دانیم؛ «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه.»

و ناگفته نماند چون به موجب مفاد اخبار عیدیه اطاعت از پادشاه مُسَلَّمُ الصُّدُورِ از معصوم است؛ این را هم با توجه به وحدت ملاک مانند إجماع مصطلح می دانیم.

أما دلیل عقلی دائر به لزوم اطاعت از پادشاه؛ بدیبهی است سرپیچی از فرمان پادشاه عادل و دانا و توانا، موجب اختلال نظم و از هم گسیختگی

امور سیاسی و اجتماعی و علمی و اقتصادی و غیره می باشد.
 سَوْلًا السُّلْطَانُ لَا كَلَّ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. نمایندگان محترم! برای
 حسن ختام حدیث مشهوری را که ناقل آن شیخ المحدثین حرّ عاملی است
 نقل می نمایم:

السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَا وَيْ إِلَيْهِ كُلُّ مَطْلُومٍ که سعدی
 گرانمایه این حدیث را به نظم ترجمه نموده؛ و آمیختگی سایه را با صاحب
 سایه افزوده است:

پادشه سایه خدا باشد

سایه از ذات کی جدا باشد؟

اکنون در این جلسه مشترک پرشور و احساسی که برای تجلیل از
 پنجاه سال شاهنشاهی پر برکت و افتخار پهلوی تشکیل یافته؛ و مقارن با
 میلاد مسعود سردودمان این شاهنشاهی می باشد؛ با درود فراوان به روان
 پاک این شاهنشاه کبیر از خدای متعال می خواهیم که به ما توفیق اطاعت
 و خدمت بیش از پیش به شاهنشاه آریامهر را عطا فرماید. زنده باد شاهنشاه
 آریامهر و شهبانوی گرامی و والاحضرت همایون ولایتعهد. جاوید ایران.»
 با دقت در این سخنرانی ملاحظه می شود که چگونه
 علامه وحیدی^۱ خود مَسخ شده و حقایق را تحریف کرده
 است.

۱ - علامه وحیدی فرزند «شیخ ابوالقاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از نوادگان
 مرحوم آیه الله آقا محمد باقر وحید بهبانی است. خود از طلاب و فضلاء نجف اشرف و از
 شاگردان اساتید مبرزی همچون آقا ضیاء الدین عراقی است؛ گویند اجازات متعدّد
 اجتهاد از علماء دریافت نموده است؛ در سنه ۱۳۱۴ شمسی که به دستور رضاشاه مجالس
 مهمانی زن و مرد تشکیل می شد، او و خانمش در کرمانشاه جزو مدعوین بودند. میزان
 منزل آقا سید اصغر شاه بود؛ و درحالی که رئیس نظمیّه و بسیاری از مدعوین با
 خانم هایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند؛ علامه وحیدی که از علماء
 به شمار می رفت، و به لباس روحانیت و اهل علم ملبس بود، با خانمش وارد شد. و
 ←

ما در اینجا به سخنان سایر گویندگان که سخنرانی کرده‌اند؛ و برداشتن حجاب و عقّت زنان؛ و یا تجلیل از فردوسی افسانه‌ساز که او را سَمبَلِ مَلِیّت و قومیت قلمداد کرده، و در مقابلِ اسلام، به اسم مقابله با عرب، سردست بلند کرده؛ و در زیر مجسمه اوجع شده و سینه می‌زنند؛ و نظیر این گفتارها کاری نداریم؛ زیرا که این گویندگان؛ أفراد معلوم الحالی هستند که از دوران طفولیت در همین مدارس استعماری درس خوانده؛ و در نزد همین استادانی که روی خطّ مشی تعیین شده از خارج برای تضعیف اسلام، ملیّت و قومیت باستانی و ایرانی زردشتی را به رخ می‌کشند؛

یک قصیده طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن اینست: «به شرع اُحمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و فُکُل و کراوات و زَنار بست و ریش تراشید؛ و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد؛ و از آخوندهای درباری شد و سالها سناتور و وکیل بود تا بالآخره نتیجه وخامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی بر سرش فرود آمد. وَلَا يَرَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا تَصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تُحْلُ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آیه ۳۱، از سوره ۱۳: رعد) وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جاثرانه خوش‌رقصی‌های بسیار کرد؛ و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت؛ و از زمره گدایان و خوشه‌چینان سفره خونین حکام جور درآمد؛ تا بالآخره حسرت زده در مقابل تیرغیب الهی قرار گرفت خَیْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ. یکباره سرازیر در دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد؛ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ تَعْصُهُمْ مِّنْ بَعْضِ أَيْنِ سَزَايَ دُنْيَوِيٍّ اسْتَبَيْنَ تَا جَزَايَ أُخْرَوِيٍّ چِه باشد (وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ لَكُنْفَى كَيْفَ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَكْثَمُ وَأَذْهَى).

تعلیم دیده اند. فلذا از شنیدن این سخنان مکرره در مکرره از اینها هیچ ترتیب اثری نمی دهیم.

زیرا ممشی و مسیر و مبدء و منتهی و غایت و هدف اینان جز همین قبیل سخنان توخالی و بی مغز چیزی نیست؛ اینان چه بسا کسانی هستند که در خارج تعلیم و تربیت یافته؛ و از زبان و اندیشه همان استادان خارجی که برای رقاء و پیشرفت کشورهای شرقی دایه از مادر مهربان تر هستند، مطالبی را شنیده و آموخته و به جان و دل پذیرفته و نوکر حلقه به گوش أجنب و استعمار کافر بوده و هستند؛ فلذا اگر پهلوی و خاندان او را — که به شهادت تاریخ، دست استعمار أجنبي پنجاه سال با چماق و سرنیزه و تبعید و حبس و شکنجه و قتل و اسارت، بر این ملت مسلمان تحمیل کرد — یگانه شاهنشاه عادل ملت پرورداد گستر بدانند هیچ در شگفت نخواهیم بود.

ولی تعجب ما از أمثال وحیدی است که چگونه با وجود سرمایه های علمی برای خوشایند شاه جائری که خودشان از ظلم ها و ستم های او بهتر از ما خبر دارند؛ و در مجالس و محافل خصوصی از آن بازگومی کنند؛ برای جیفه و مردار دنیا، شرف و فضیلت خود را می فروشند، و برای دراز کردن دست بر سر سفره فرومایه آنان اینطور تملق و

چاپلوسی می کنند. و برای ریاست چند روزه و بهره برداری از حُطام کاسیدِ این افراد بی مایه، دین و مذهب و قرآن و رسول الله و اخبار و آیات را وجه المصلحه قرار می دهند؛ و همه را به ثمن بخش می فروشند؟

آخر هر عاقل و دانشمندی که به مبانی اصول و فقه اسلام آشنائی داشته باشد، با ملاحظه این سخنرانی این مرد، به خوبی درمی یابد که جز تزویر و خدعه و مکر و فریب چیزی به کار نبرده؛ و جز تحریف و تصحیف تحویل نداده است.

قرآنی که از طرف حضرت باری برای تحکیم عدل و توحید آمده، کجا إطاعت از حاکم را لازم می شمرد؟ پیامبری که برای برقراری توحید و عدل و مبارزه با شرک و ظلم بیست و سه سال خون جگر خورد؛ و در مدت هجرت ده سال در مدینه، خود پر مُقَدَّم ترین نقطه از صف مجاهدین در قبال دشمن قرار می گرفت؛ و به طور متوسط هر دو ماهی که در مدینه بود یک غزوه صورت می گرفت؛ و خود در آن شرکت می فرمود؛ کجا خود امر به إطاعت پادشاه می کند و پیروی از او را بدون چون و چرا لازم می شمارد؟

این روایاتی که ایشان نقل کرده با وجود ضعف و اِرسال در سند آنها هیچگاه دلالت بر پیروی حاکم جائز

ندارند. مراد از سلطان، سلطان عادل، و امام بحق و یا فقیه جامع الشرائط منصوب از قبل امام است.

حرمت پیروی از سلطان جائز، و تبعیت از حاکم فاسق و گناهکار، به مقتضای حدیث متفق علیه بین شیعه و سنی: **لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ** (برای هیچ مخلوقی در معصیت امر خدا، اطاعتی نیست) دیگر اطلاق یا عموم برای مطلقات و جوب اطاعت سلطان بنابر فرض صحت سند آنها باقی نمی گذارد. در قرآن کریم و جوب اطاعت را منحصرأً به رسول الله، و اولى الامر که مراد ائمة دین و پیشوایان حقه سید المرسلین اند معین فرموده؛ و فقط و فقط انبیاء عظام که از طرف حضرت پروردگار مبعوث می شدند، طبق آیات قرآن، و جوب اطاعت داشته؛ و خودشان به لزوم پیروی مردم از آنها امر می کرده اند.

قرآن که سراسر از پادشاهان جائز جهان همچون فرعون و نمرود و هامان و دست اندر کارانشان تنقید می کند؛ و اُمّت ها را به پیروی از پیامبران، به شورش در مقابل آنان برمی انگیزد؛ کجا خود بدون قید و شرط اطاعت امثال آنها را لازم می شمرد؟

خیانت آقای وحیدی در نقل این اخبار، اولاً آنها را به صورت خبرهای صحیح السند و مشهور و معروف جلوه دادن

است، که البته چنین نیست؛ و در هیچیک از مجامع شیعه و یا اهل تسنن با سند صحیح یافت نمی شود؛ و ثانیاً بیان مطلق کردن و از ذکر قید و مقید و خاص و مخصّص صرف نظر نمودن است؛ و این خیانتی عظیم است.

در اینکه مراد از ذوالقرنین کورش بوده است؛ اشکال و ایراد بسیار است؛ و بر فرض صحت این معنی؛ فقط قرآن خصال ذوالقرنین را ستوده است؛ اما کجا از لزوم پیروی و متابعت او به عنوان پادشاه، ذکری به میان آورده است؟ ایشان نشان دهند.

و عجیب اینست که خود ایشان در مقام استدلال که نمی توان ذوالقرنین، اسکندر باشد، می گویند چون او مرد ظالم بوده است؛ قرآن از او تعریف و تمجید نمی کند؛ آنگاه چگونه خودشان از بیان قرآن و از لسان اخبار، این بیانات را در لزوم پیروی از شاه و شاهنشاه و خاندان پهلوی دارند؟ گویا همه آنها مردم معصوم و طاهر و مطهر و همچون فرشتگان سماوی بوده؛ و آیه تطهیر در باره آنان نازل شده است.

آنچه را که به رسول خدا نسبت می دهند از اینکه فرموده است: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ** حدیثی است ساختگی و مجعول؛ و در هیچیک از مجامع شیعه و سنی دیده نشده است. انوشیروان مرد ظالمی بوده است و پیامبر از

او تعریف نمی کند. اینکه ایشان گفته اند: «سخنی است مأثور و خبری است مشهور که رسول خدا مکرر در مکرر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره می فرماید» دروغ محض است.

شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک بار هم در میان جمع صحابه نفرموده اند؛ تا چه رسد به مکرر در مکرر.

گفتار فردوسی: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» بر اساس مذهب زرتشتیان است که شاه را نماینده خدا می دانند؛ به اسلام چه مربوط؟ و اسلام خود یزدان را که در مقابل اهرمن است، رد می کند؛ و اعتقاد به او را شرک و ثنویت می دانند؛ تا چه رسد به سایه یزدان و نماینده او.

فردوسی در مقابل این غلط کاریهایی که نموده است؛ و این خلط و خبط هائی که آورده؛ در موقف عرصات قیامت در پیشگاه عدل پروردگار وقوف دارد؛ و باید از عهده برآید. این اشعاری که حقایق را کنار می زند؛ و اطاعت سلطان و شاه و حاکم هر چه باشد و هر که باشد را به مردم تحمیل می کند.

وحیدی جمله **وَإِنَّ صَلَاحَكُمْ فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ** را درست عکس معنی کرده است. زیرا معنای این جمله اینست

که: «شما هنگامی صالح و پسندیده خواهید بود که سلطان شما صالح و خوب باشد.»

ایشان اینطور معنی کرده اند که: «صلاح شما در صلاحید پادشاه است»؛ یعنی شما وقتی صالح خواهید بود که طبق نظریه و آنچه را که پادشاه برای شما صلاح بداند عمل کنید! و این خیانت در ترجمه است.

دیگر آنکه ایشان برای اقامه أدلّه اربعه اصطلاحیه اصولیه چون خواستند از اجماع که یکی از ادلّه اربعه است استفاده کنند، و ابدأً اجماعی در دست نبوده است؛ گفته اند که چون ملاک حجّیت اجماع قول معصوم است؛ و از جهت کاشفیت قول معصوم حجّت است؛ لذا چون قول معصوم در مسئله است، پس ملاک اجماع وجود دارد؛ بنا به وحدت ملاک اجماع و خبر صادره از معصوم.

اهل علم و واردان به فنّ اصول می دانند که این اجماع نیست، اجماع در مقابل سنت که مراد روایات صادره از معصوم است، عبارت است از: اتفاق همه مسلمین به طوریکه کاشف از قول معصوم باشد. ایشان برای اینکه دلیل های خود را زیاد کنند، یک تزویری در معنای اجماع نموده؛ و به عبارت دیگر خواسته اند در مسئله اصول هم خیانتی کرده باشند؛ تا آنکه خدمت تمام باشد؛ و ادلّه اربعه همگی قائم و استوار.

و اما دلیل عقلی، عقل به خلاف آنچه را که گفته اند حکم می کند. عقل حکم می کند که انسان نباید هیچگاه تابع باطل و فاسد شود؛ و نباید از سلطان جائز و حاکم ستم پیشه اطاعت کند. بلکه باید پیوسته خود را از زیر حکومت او برهاند. و از سلطان عادل، واقع بین، از خود گذشته، و صمیم و دلسوز به اُمت، و متحقق به حقیقت و واقع الامر، که سرش از ذرائع اخلاقی و دنیا دوستی و شهرت طلبی و استکبار و خودمنشی و خودمحوری آزاد است، پیروی کند.

باری ما در اینجا سخن را در تفسیر کلام ایشان توسعه دادیم، تا مردم بدانند در هر زمانی حکام جائز برای عوام فریبی، نظیر چنین افرادی را در دستگاه خود داشته اند و آنها را می پروریده اند، تا برای عوام الناس مُهر سکوتی باشد.

آن وقت نباید تعجب کرد که چگونه امثال ابوهریره ها، و ابودرداها، و کعب اخبارها، و سمرة بن جندب ها و غیرهم؛ با آنکه مدت ها از اصحاب رسول خدا بوده اند، چگونه از حاشیه نشینان سفره رنگین معاویه شدند؛ و هزاران حدیث در فضیلت شیخین و خاندان بنی امیه و عثمان و معاویه، و در تعییب و قدح امیرالمؤمنین علیه السلام جعل کردند؛ و برای مردم بر فراز منبر از زبان رسول خدا

می خواندند.

تاریخ جز تکرار حوادث واقعه چیزی نیست؛ و اگر ما بخواهیم وضع در بار معاویه را تماشا کنیم، به همین مجلسین سنا و شورای ملی و سناتورها و وکلای شورا نظر کنیم؛ این آینه کاملاً حکایت از آن چهره می کند.

معاویه فرستاد نزد سَمْرَةَ بِنْتِ جُنْدُبٍ و پیام داد: یکصد هزار درهم می دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ**^۱ «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می دهند و به خدا می فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است» در باره ابن ملجم مرادی که شقی ترین کس از قبیله مراد بوده است، نازل شده است، و آیه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اللَّهُ الْخَصَامُ - وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ - وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَسِيَّسَ الْمِهَادِ**^۲.

۱- آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره.

۲- آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶، از سوره ۲: بقره.

«و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیننده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست؛ و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدعای باطنی و دل خود گواه می گیرند؛ درحالی که دشمن ترین و سرسخت ترین دشمنان به اسلام و قرآنند. و چون پشت کنند؛ و از نزد تو بروند؛ آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین؛ و از ریشه برانداختن نسل مردم؛ و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند؛ و خداوند فساد را دوست ندارد؛ و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزت او را به گناه درگیرد؛ و باد غرور در سر بدواند؛ که هیچ جایگاهی جز جهنم و آن محل پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.»

در باره علی بن ابیطالب نازل شده است.

سَمْرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ قَبُولُ نَكَرَد؛ معاویه دو یست هزار درهم داد؛ سَمْرَةَ قَبُولُ نَكَرَد؛ معاویه چهارصد هزار درهم داد، سَمْرَةَ قَبُولُ كَرَد.^۱

باری این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوم از مراحل بود که دست استعمار عملی کرد، و بدون هیچگونه اطلاع قبلی مردم، و با فوریتی هرچه تمامتر، به طوری که دو مجلس را درهم ادغام نمودند؛ تا در فاصله بین دو مجلس که طبعاً موجب اطلاع مردم می شود، شورش بر پا نکنند؛ و قیام و اقدامی در منع این قطعنامه صورت نگیرد. اقدام به این عمل نمودند.

۱- «الغدیر» ج ۲، ص ۱۰۱ از «تاریخ طبری» ج ۵ ص ۲۲۹، و «کامل ابن اثیر» ج ۳ ص ۱۱۷؛ و «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۲۴.

در این جلسه به خوبی پیدا بود که با تغییر این تاریخ، فاتحهٔ اسلام را خواندند؛ و از نقطهٔ نظر سیاست همان ملی‌گرائی و قوم‌پرستی و زردشتی‌گری را برای ملت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند.

هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در این جلسه گفت:

«تعیین مبداً جدید برای تاریخ ایران، اساسی‌ترین قدم برای رسمیت دادن بر قومیت کهنسال ایرانی است.

تقویم جدید یک تقویم صد در صد ایرانی و ملی و بازگویندهٔ تحوّل اصیل تاریخ پرافتخار ماست.»

فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی شیراز در این جلسه گفت:

«ایران به صورت یک واحد مستقل؛ و ملت ایران به صورت یک گروه متشکل، با کورش و سلسلهٔ هخامنشی به وجود آمد.»

امیر عباس هویدا نخست‌وزیر بعد از تصویب در این جلسه سخنانی گفت. از جمله:

«ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ شاهنشاهی سخن می‌گوئیم. بدیهی است که تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی ماست، بجای خود محفوظ خواهد ماند... ولی تصمیم امروزها در واقع تجلی این واقعیت تاریخی است که در تمام این دوران طولانی، یک ایران و یک نظام شاهنشاهی وجود داشته و دارد؛ و این دو آنچنان به یکدیگر پیوسته‌اند که یک مفهوم دارند.»

در فردای آن روز یعنی در روز دوشنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۴ شمسی روزنامهٔ اطلاعات در سرمقالهٔ خود، در ضمن

مقاله ای می نویسد:

«اکنون با طرحی که در جلسه مشترک مجلسین از تصویب گذشت، این تقویم ملی (که منظور فروردین و اردیبهشت، ولیکن براساس تاریخ هجرت رسول الله است) یک مبنای دقیق تری پیدا می کند که آغاز شاهنشاهی ایران؛ یعنی جلوس کورش بزرگ بر اورنگ سلطنت ایران است. تقویم ملی ما که از نخستین روز فروردین شروع می شود؛ و ماههای دوازده گانه آن همه ایرانی و دارای نامهای باستانی ایران است؛ ظاهراً این نقص را داشت که شامل سالهای تاریخ ایران در دوره قبل از اسلام واقع نمی شد...»

و تا آنکه گوید:

«برای کشوری که تاریخ مدون و منظم دارد؛ و اساس شاهنشاهی آن از جلوس کورش بزرگ تا به امروز مستمراً دوام یافته است؛ این چنین وضعی چندان منطقی نبود. برای اینکه هیچکدام از حوادث تاریخی منجمله همه عرب تداوم تاریخ و استمرار شاهنشاهی ایران را برهم زده است.

و ما در حالیکه آئین مقدس اسلام را پذیرفته ایم و بدان مفاخرت می کنیم؛ تاریخ و تمدن خودمان را نیز داشته و داریم؛ تقویم مذهبی ما که مانند همه کشورهای اسلامی از ماه محرم آغاز و به ماه ذیحجه ختم می شود، جای خود دارد؛ تقویم ملی ما که از فروردین ماه شروع و به اسفند ختم می شود جای خود را.

آن تقویم هجری است؛ و این تقویم شاهنشاهی؛ که یکی نماینده مذهب ماست؛ و دیگری نماینده قومیت ما.»

باری از ملاحظه این عبارات و این سخنان به خوبی

پیدا است که منظور از تغییر تاریخ، جدا کردن مذهب از ملیت و قومیت است؛ و تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعی؛ و رسمی کردن شعائر ملی و آداب و سنن

جاهلی؛ و به انزوا در آوردن آئین حقّ و سنّت محمدی، و اصالت و شرف مردمی که در فطرت آنها به ودیعت نهاده شده؛ و دین و مذهب آن را تأیید و تحکیم می کند. و بطوریکه سابقاً اشاره کردیم؛ آنها می گویند:

«ما به تاریخ هجری قمری کاری نداریم؛ آن به جای خود محفوظ است. ولی تاریخ رسمی مملکتی باید شمسی و فروردینی و شاهنشاهی باشد.»

یعنی آنچه به درد کشور می خورد، فروردین ماه و افتخار به تخت سلطنت کورش و اورنگ پادشاهان هخامنشی است. این است که مردم را از دین می بُرد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن و ناموس و جان و مال از دست أجاناب، قطع می کند؛ و این به درد استعمار می خورد.

تاریخ هجری قمری که فلان پیرزن در لای مفاتیح الجنان خود گذارده؛ و یا فلان پیرمرد آداب و اعمال لیلۃ الرّغائب را از روی آن مشخص کند؛ چه ضرری به استعمار و نقشه های شوم و سهم آگین آنها می زند؟
می گویند:

«مبدئ تاریخ را اگر هجرت رسول الله قرار دهیم، این موجب نقصان و شکست تاریخ ماست. ولی اگر بر آریکه سلطنت قرار گرفتن کورش بگیریم، موجب سر بلندی و سرافرازی.»

أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ !

«أف بر شما باد بر این افکار پوسیده و اوهام واهیه، که در مقابل عبودیت پروردگار، اتخاذ نموده؛ و آن را آئین خود دانسته اید.»

تمام ملت های عالم، افتخار و شرف خود را به انتساب به پیامبران شان می دانند. مسیحیان عالم تاریخ خود را میلاد مسیح می گیرند. زرتشتیان و یهودیان همگی بر این اساس گاهنامه و سالنامه دارند.

پیامبر اسلام برای شما ننگ بود، که از انتساب خود به او خودداری می کنید؟!!

شما که در نوکری استعمار، دست همه کشورهای استعماری را عقب زده اید! آنها تاریخ خود را از هجری به مسیحی برگرداندند. آخر مسیح هم یک پیغمبر عالیقدر بود، شما آن را هم نپذیرفتید! و یکباره دست از همه انبیا شسته؛ و به دامان کورش و سیروس متوسل شدید! **أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَسِيرُونَ عَلَى مَنَهَجِ الشَّيْطَانِ.**

اینجاست که دیگر غیرت خدا بجوش می آید؛ و مقام عزت او تحمل اینگونه تعدیها را نمی کند و بعد از طی سه مرحله: اول تبدیل هجری قمری به هجری شمسی؛ دوم تبدیل هجری شمسی به هجری باستانی؛ سوم تبدیل هجری باستانی

به شاهنشاهی باستانی؛ نتیجهٔ نکبت اعمال و سزای تعدّیات و تجاوزات آنها را در می‌گیرد؛ و چنان خانه و کاخ بر سر آنان خراب می‌شود، و اثر به خَبَر تبدیل می‌شود که **فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَنْفِ**^۱ «آنها را درو کردیم؛ و چنان از بیخ و بن برانداختیم که گویا اصلاً در دیروز در این مکان‌ها اقامت و مسکن نداشتند.»

فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۲.

«در اثر سزای اعمالی که انجام دادند، صاعقهٔ عذاب خداوندی که خوار و ذلیل‌کننده بود، آنها را گرفت.»

بر اثر آنچه ما در اینجا آوردیم، انتظار می‌رفت که پس از فروریختن کاخ ظلم و استبداد، و حرکت سیل خروشان ملت مسلمان که هزار و چهارصد سال از پستان مادرانی که آنها را با نام محمد شیر داده‌اند؛ و سپرده شدن اختیار ملت به خود ملت در مجلس خبرگانی که تشکیل شد، تاریخ را فقط هجری قمری اعلام کنند؛ ولی چنین نکردند و اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین صورت تدوین شد:

«مبداء تاریخ رسمی کشور هجرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله

۱- آیهٔ ۲۴، از سورهٔ ۱۰: یونس.

۲- آیهٔ ۱۷، از سورهٔ ۴۱: فصلت.

وسلم) است؛ و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است؛ اما مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است. تعطیل رسمی هفتگی روز جمعه است.»

در اینجا می بینیم اصلاحی که بعمل آمده فقط طرح مسئله سوم است یعنی از شاهنشاهی به هجری برگشت. ولی باز هم سال های شمسی به رسمیت باقی است؛ و ماههای زرتشتی باستانی همچون خرداد و بهمن نیز تغییر نکرده است. و در این سه اشکال است:

اولاً معتبر دانستن تاریخ شمسی و قمری هر دو چه معنی دارد؟ جائیکه قرآن کریم، تاریخ را منحصرأ به شهر قمریه منحصر می کند، و سنت پیامبر اکرم، و مناج پیشوایان دین إجماعاً و اتفاقاً نیز به ماههای قمری اقتضار کرده اند؛ اعتبار دادن و عمل نمودن طبق تاریخ ماهها و سالهای شمسی، منضمأً به ماههای قمری صحیح نیست.

وثانیاً مبنای کارهای دولتی چرا خصوص تاریخ شمسی است که در آن دو مرحله از اشکال باقی است؟ اگر مذهب از سیاست انفکاک ندارد، حتماً باید مبنای کارهای دوائر دولتی هم مانند سایر امور مردمی و مذهبی ملت باشد؛ این تفکیک از کجا پیدا شده است؟

وثالثاً مبنای کارهای دولتی را تاریخ شمسی قرار دادن، عبارةً أخرای رسمیت دادن ماهها و سالهای شمسی

است. چون رسمیت معنائی ندارد جز آنکه در مورد عمل، باید آن را مورد استفاده قرار داد. و علیهذا عملاً دوائر دولتی تاریخ شمسی را به رسمیت می شناسند، نه قمری را؛ و در میان خود با آن معامله می کنند، نه با قمری؛ و این عین محذور است. یعنی تاریخ قمری اسلامی منسوخ شده است؛ و به جای آن تاریخ دیگری نشسته است؛ گرچه از جهت تیمن و تبرک، مبداء آن، هجرت باشد.

و این گفتار با طرح تغییر سوم که در مجلسین گذشت چه تفاوتی دارد؟ آنها هم می گفتند:

«تاریخ قمری هجری به جای خود محفوظ؛ و برای انجام امور مذهب مورد استفاده است؛ و تاریخ باستانی شاهنشاهی برای رسمیت کشور و ادارات و دید و بازدیدهای رسمی دولتی؛ و نشست ها و سمینارها؛ و کنفرانسها؛ و جشن ها؛ و سالروزها؛ و معاهده ها و غیرذکر.»

اینها هم امروز در امور رسمی به تاریخ قمری اعتنائی ندارند. سالروز انقلاب؛ و شهادت ها؛ و جشن ها؛ و غیرها را به تاریخ شمسی می گیرند. مثلاً شهادت مرحوم آقاشیخ مرتضی مطهری را ۱۲ اردیبهشت می گیرند، با آنکه آن مرحوم در روز ۵ جمادی الثانیة به شهادت رسید.^۱ و شهادت مرحوم دستغیب و مرحوم صدوقی و مرحوم قاضی و مرحوم

۱- مرحوم مطهری در پنجم جمادی الثانیة سنه ۱۳۹۹ به شهادت رسید. مطابق ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.

اشرفی و مرحوم مفتح را که به عنوان روز فیضیه و دانشگاه، و روز وصل طلاب با دانشجویان قرار داده اند؛ و غیرذکر همه را بر اساس تاریخ شمسی فروردینی می گیرند.

رحلت علامه آیه الله طباطبائی را که در روز ۱۸ محرم واقع شد^۱ در روز ۲۴ آبان می گیرند درحالی که روح آن مرحوم از این سالگردها منزجر است؛ و او متحقق به حق و امضای شهر و سالهای قری است.

از اینها گذشته این شهادت ها و جشن ها و یادبودها چون براساس نهضت دینی و اسلامی صورت گرفته است، برای برقراری و پایداری آن در خاطرات نسل فعلی و آینده، مناسب تر است که با ماههای قری یادآوری شود. شهادت عالم مظلوم غریب مجاهد سیدحسن مدرس رضوان الله علیه را در بندگاه کاشمر که در ماه رمضان، و در حال روزه هنگام غروب آفتاب و نماز صورت گرفت اگر در ۲۷ ماه رمضان یادآوری شود و سالروزش گرفته شود، بهتر است یا در ۱۰ آذرماه؟^{۲*} به دار آویخته شدن شهید راه عدل مرحوم شیخ

۱- رحلت ایشان در صبح یکشنبه هجدهم محرم الحرام یکهزار و چهارصد و دو هجریه قریه سه ساعت به ظهر مانده واقع شد و برای اطلاع اخیار و ابرار از سایر شهرستان ها مراسم تشییع و تدفین به روز بعد موکول شد.

۲- مرحوم مدرس در بیست و هفتم ماه رمضان، سنه ۱۳۵۶ به شهادت رسید. مطابق

فضل الله نوری در روز میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در ۱۳ رجب^۱ بهتر است یا در فلان ماه شمسی مثلاً؟

قیام مردم پس از دهه محرم که ده روز تمام عزاداری کرده؛ و در مجالس و محافل با خطبه‌ها و سخنرانیها؛ و یاد عظمت سیدالشهداء علیه السلام، که منتهی به خطابه تاریخی رهبر انقلاب در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه شد؛ و بالأخره موجب بازداشت بسیاری از علماء و فضلاء در تهران و سایر شهرستانها؛ و آوردن ایشان به تهران به قصد اعدام؛ و قیام ملت مسلمان در تهران و قم؛ در روز دوازدهم محرم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟

قیام مردم تهران در شب اول و روز اول محرم که کفن پوشیده و به یاد سیدالشهداء علیه السلام بانگ الله اکبر سر دادند و رژیم سفاکانه، این قیام را به خون نشانند در اول محرم بهتر است، یا در ۵ مهرماه؟

باری طبق مدارک شرعی و براساس تجربه تاریخی، ماههای قمری، ملاک گاه‌شماری اُمت اسلام است؛ نه غیر آن.

امروزه در سمینارها و نشست‌هایی که در بین ممالک

۱- شهادت مرحوم شیخ فضل الله نوری در ۱۳ رجب سنه ۱۳۲۷ در میدان سپه تهران واقع شد.

اسلامی صورت می گیرد، و ایرانیان این ایراد را به آنان دارند که چرا سالهای شما مسیحی است؟ اگر آنها بگویند چه تاریخی را قرار دهیم، که باهم مشترک باشیم؟ جز هجری قمری مگر چیزی هست؟ آنها هم به ما این ایراد را دارند که نه سالهای شمسی، اسلامی است؛ و نه فروردین ماه و بهمن ماه. پس همه باهم باید براساس و اصل صحیح قرآنی خود را اصلاح کنیم؛ تا در اولین چیزی که شرط وحدت مسلمانان است؛ با یکدیگر تشریک مساعی نموده و سهم باشیم.

باز هم می گوئیم چگونه سالگرد رحلت امیرالمؤمنین علیه السلام را به شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و آیا یک روز در شوال و یک روز در ربیع الاول واقع می شود؟ و چگونه عاشورا را شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و آیا یک روز در رجب و یک روز در شوال واقع می شود؟ و چگونه نیمه شعبان میلاد امام زمان علیه السلام را شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و آیا یک روز در محرم و یک روز در صفر واقع می شود؟ و به طور کلی در تمام سال دوران می کند؛ همینطور سایر امور از سالگردها و غیرها صحیح نیست!

و این همان نسیئی است که قرآن ما را از آن نهی کرده؛ و در سنت پیامبر در خطبه حجة الوداع به شدت ما را تحذیر نموده‌اند. زیرا که سالهای شمسی عقب‌تر از سالهای قمری است؛ و اگر بنا شود گاهنامه را بر اساس تاریخ شمسی قرار دهیم، هر سال یازده روز در اوقات سال قبل تأخیر انداخته‌ایم؛ پس برای عدم ابتلاء به نسیئی و برقراری هر فعل در موضع و زمان مختص به خود هیچ چاره‌ای از اتخاذ شهر قمریه نداریم.

یعقوب کلینی از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن سالم، از پدرش روایت کرده است که او گفت: از حضرت جعفر بن محمد علیها السلام پرسیدم: آیا برای مسلمانان غیر از جمعه و عید اضحی و عید فطر، عیدی هست؟! فرمود: آری! عیدی هست که از جهت احترام از آنها أعظم است! گفتم: فدایت شوم! آن کدام عید است؟! فرمود: روزی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب نمود و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ! من گفتم: آن چه روزی است؟! فرمود: وَمَا تَصْنَعُ يَا أَيُّومَ إِنَّ السَّنَةَ تَدْوُرُ؛ وَ لَكِنَّهُ يَوْمٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ تا آخر روایت که اعمال روز عید را از ذکر خدا و روزه و عبادت و ذکر محمد و آل محمد، بیان میکند. باری چون سائل می‌خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماه‌های شمسی بداند، حضرت او را منع میکنند و می‌گویند: مناط و میزان تعیین روزها و ایام و غیرها با شهر قمریه است، نه شمسیه. و عید غدیر روز هجدهم ذی حجة است. ولیکن بر حسب شهر شمسیه روز مشخصی نیست. زیرا پیوسته روزها در سال می‌گردد و هر روز ماه قمری در یک روز خاص از ماه شمسی قرار نمی‌گیرد بلکه پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند مثلاً یک روز عید غدیر در بهار و برج حمل است و یک روز مثلاً در تابستان و برج سرطان و یک روز در پاییز و برج قوس و هكذا. و چون مدار امور شرعیه و حساب با شهر قمریه است؛ دانستن و تطبیق آن با شهر شمسیه، فائده‌ای ندارد. و لهذا به سائل گفتند: و ما تصنع بالیوم؟! إِنَّ السَّنَةَ تَدْوُرُ وَلَكِنَّهُ يَوْمٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ.

چون در خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در
مِنَى، موضوع نَسِیْ ذِکْرُ شَدُّ؛ و ما ناچار از شرح و تفسیر آن
بودیم؛ سخن در کیفیت نَسِیْ ما را به بحث کامل و شاملی
در پیرامون شهر قمریه و سنوات شمسیه کشانید.

فَللّٰهُ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمُنَّةُ که این بحث پاكيزه تقدیم و مورد
مطالعه خوانندگان محترم این رساله قرار گرفت.

تَدْوِيل: سال شمسی عبارت است از گردش یک دور
زمین به دور خورشید؛ یعنی از ابتدای وصول زمین به اَوَّلِ بَرَجِ
حمل، تا وصول مجدد آن به این نقطه. که عبارت است از
سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت
دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و چون تقسیم این مقدار بر دوازده
ماه محسوس نیست؛ و خُرده می آورد، لذا همانطور که برای
اصل تعیین این مقدار، محاسبه منجم لازم است؛ برای
کیفیت تقسیم این مقدار بر ماههای دوازده گانه نیز محاسبه
منجم از امور ضروریه و حتمی است. و چون منجمین در
کیفیت تقسیم، اختلاف نموده اند؛ لذا ماههای شمسی
بر اساس تاریخ های مختلف رومی؛ و مسیحی قیصری معروف
به تاریخ ژولین؛ و مسیحی گرگواری؛ و هجری شمسی؛ و
شمسی یزدگردی؛ و جلالی ملکشاهی و شمسی باستانی^۱

تفاوت دارد؛ و در هر یک از این تواریخ در تعداد روزهای ماه اختلاف است.

←

تشرین اول ۳۱ روز، تشرین ثانی ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون ثانی ۳۱ روز، شُباط ۲۸ روز و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نisan ۳۰ روز، آیار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز .

تعدیل تاریخ رومی به تعدیل تاریخ ژولین است؛ و همچنین کبیسه آن در هر ۴ سال یک بار است که در آخر شُباط افزوده می شود و بنابراین در سالهای کبائس ۳۶۶ روز می باشد.

سالهای مسیحی قیصری از نقطه نظر مقدار ماهها و کبائس عیناً مانند سالهای رومی است، با این تفاوت که مبدأ سال را اول ژانویه ۷۵۴ از بنای شهر رمه قرار داده؛ و تولد مسیح را در ۲۵ دسامبر دانسته است.

سالهای این تاریخ بدین ترتیب عیناً مانند تاریخ رومی سیر می کند؛ و معروف به تاریخ ژولین است:

ژانویه ۳۱ روز، فوریه ۲۸ روز و در کبیسه ۲۹ روز، مارس ۳۱ روز، آوریل ۳۰ روز، مه ۳۱ روز، ژوئن ۳۰ روز، ژوئیه ۳۱ روز، اوت ۳۱ روز، سپتامبر ۳۰ روز، اکتبر ۳۱ روز، نوامبر ۳۰ روز، دسامبر ۳۱ روز.

و همانطور که ملاحظه می شود فقط نام این ماهها با ماههای رومی تفاوت دارد؛ ولی مقدارش مساوی است چون ژانویه که بین ماه اول و ماه دوم زمستان است؛ مطابق با کانون ثانی است و فوریه همان شباط است و به همین ترتیب.

در این تاریخ که تاریخ ژولین است همانند تاریخ رومی سال را سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت می گیرند ۳۶۵/۲۵ روز فلها فقط هر ۴ سال یک بار کبیسه پیدا می کند.

تاریخ مسیحی گرگوارای چون سال حقیق شمسی با سال شمسی ژولین اختلاف داشت؛ نتیجه این شد که در هر ۱۲۰ سال یک روز تاریخ به عقب رفت. فلها پاپ گرگوار با کمک منجم ایتالیائی: لیلیو بدین طریق تصحیح کرد، که علاوه بر ۴ سال یک بار که کبیسه می گیرند، در هر چهارصد سال سه روز کسر کنند بدین طریق که در رأس هر صد سال که می باید آن سال را کبیسه کنند، نکنند و سه مرتبه یعنی در

←

و اما سال های قمری چون عبارت است از دوازده ماه قمری؛ و ماه قمری محسوس و مشهود است، که عبارت از

← رأس سه صد سال کیبسه نکنند؛ و در رأس صده چهارم مطابق معمول کیبسه کنند. و تا زمان گرگوار که تاریخ ۱۰ روز عقب رفته بود و مردم ۵ اکتبر می دانستند او دستور داد تا تاریخ را ۱۵ اکتبر کنند. و از آن به بعد تاریخ گرگوار مشهور شد؛ و تاریخ ژولین منسوخ شد؛ و امروزه تمام مسیحیان دنیا تاریخ خودشان را گرگوار محاسبه می کنند.

در تاریخ هجری شمسی که مبدأ آن هجرت رسول الله است؛ و سالهای آن شمسی حقیقی و ماههای آن که بروج شمسی است مطابق حرکت زمین در بروج دوازده گانه منظم گردیده که از ۳۲ روز بیشتر و از ۲۹ روز کمتر نیست بدین طریق:

حَمَل ۳۱ روز، ثَوْر ۳۱ روز، جَوْزَا ۳۲ روز، سَرَطَان ۳۱ روز، اَسَد ۳۱ روز، سُبُهَلَه ۳۱ روز، مِيزَان ۳۰ روز، عَقْرَب ۳۰ روز، قَوْس ۲۹ روز، جَدَى ۲۹ روز، دَلُو ۳۰ روز، حُوت ۳۰ روز. اَوَّل سال هجری شمسی همیشه اَوَّل اعتدال ربیعی است. و تعدیل این تاریخ برای ضبط کبائس، همان تعدیل تقویم ملکشاهی است که خواهد آمد.

و تاریخ شمسی یزدگردی مبدئش جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است، که در سال یازدهم از هجرت بوده است. سالهای این تقویم تقریبی است چون سال ۳۶۵ روز حساب شده است فلهاذا هر چهار سال یک روز تاریخ به عقب می رود بدین ترتیب:

فروردین ۳۰ روز، اردیبهشت ۳۰ روز، خرداد ۳۰ روز، تیر ۳۰ روز، مرداد ۳۰ روز، شهریور ۳۰ روز، مهر ۳۰ روز، آبان ۳۰ روز، آذر ۳۰ روز، دی ۳۰ روز، بهمن ۳۰ روز، اسفند ۳۰ روز

و پنج روز به اسم اندرگاه، به آخر اسفند و یا آبان اضافه می کردند که همان خسته مسترقه می باشد.

و تاریخ جلالی ملکشاهی همان تقویمی است که به مساعدت حکیم عمر خیام درست شد؛ و علت این بود که تا آن تاریخ که دوران حکومت ملکشاه بود، تاریخ شمسی یزدگردی معمول بود. و چون بواسطه نقص حساب هر چهار سال یک روز به عقب رفته بود، فلهاذا تعداد این ماهها را مانند تاریخ یزدگردی گرفتند و خسه را در آخر اسفند

فاصله میان دو مقابله پی در پی خورشید و ماه است؛ و ابتدای آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقق پذیرد؛ پس در سال ها و ماههای قمری نیازی به محاسبه منجم، و تعدیلات، و ضبط کبائس نیست. گرچه منجمین هم برای خود کبائس درست کرده اند؛ ولی آن راجع به شهر قمریه نجومی است؛ نه شهر قمریه شرعیّه که حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد.

و چون دین مقدّس اسلام دین فطرت است. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱.

«وجهه دل و چهره باطن خود را، برای دینی که پیوسته از باطل به سوی حق گرایش دارد، و میل می کند، استوار بدار! این همان فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندی تغییر

→
اضافه کردند؛ و برای نقص و ضبط کبائس دور ۳۳ سالی قائل شدند که در هر ۳۳ سال، هشت سال کبیسه نمایند؛ یعنی در هر رأس سال چهارم یک بار، و در آخر، ۴ سال پی در پی ساده، و در رأس سال پنجم کبیسه کنند؛ و با این تقویم تا مدت شش هزار سال نقص وارد نمی شود.

تاریخ شمسی باستانی را که در دوره پنجم مجلس رسمی کردند؛ ششماه اول را از فروردین هریک ۳۱ روز، و پنج ماه دوم را هریک ۳۰ روز، و ماه اسفند را ۲۹ روز شمردند؛ و در سالهای کبیسه اسفند را ۳۰ روز قرار دادند.

و تبدیل نیست؛ اینست دین استوار و پابرجا؛ ولیکن اکثر مردم این حقیقت را إدراک نمی نمایند.»

فلهذا أحكام و قوانین آن همه براساس فطرت و طبیعت و مشاهده و رؤیت و أمثالهاست. می گوید:

هر وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق دیدی، آن را اول ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه بده تا رؤیت دیگر!

این دستوری است ساده و آسان و همگانی و غیر قابل تغییر و تحریف و زیاده و نقصان.

این قسم محاسبه ماه، و رؤیت آن در بدو آن؛ و سیر ماه را در آسمان دیدن، برای تعیین اوقات قضیه ای است همگانی برای عالم و جاهل، و ریاضی دان و درس ناخوانده، و منجم و غیر منجم، و تمدن و بدوی، و حضری و سفری تفاوتی ندارد؛ و در حساب اشتباه نمی شود.

اگر کسی سالیان دراز مثلاً پنجاه سال یا بیشتر در روی کشتی بر روی آب بماند؛ و یا بر فراز قله کوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست کند؛ و یا در قری و قصبات، دور از مجتمع زندگی نماید؛ و یا از کاروان منقطع شود، و سال ها در میان بادیه و بیابان بماند؛ باز می داند ماهش کدام است. و امروز کدام روز از ماه است.

و اسلام که دین همگانی عالمی و فطری است، اینطور مقرر داشته است، که برای تمام افراد عالم سال ها و ماهها

براصل رؤیت أهله و شهور قمریه ترتیب یابد. و این به قدری دقیق و ظریف است، که اگر دو نفر مجاهد فی سبیل الله که نه تقویم همراهشان هست، و نه منجمی و نه محاسبی؛ چنانچه از هم جدا شوند؛ یکی در این طرف کُره در مشرق زمین؛ و دیگری در آن طرف در مغرب زمین، قرار گیرد؛ و سالیان دراز از هم جدا باشند؛ چون به یکدیگر برسند، می دانند الان چه روزی از چه ماهی و از چه سالی است. زیرا پیوسته حساب ماهها را با رؤیت هلال دارند؛ و حساب سالها را به انباشته شدن هر دوازده ماه دارند؛ و حساب روزها را نیز دارند.

و این قانونی است که در آن نقصان و زیاده پیدا نمی شود؛ و نیاز به محاسبه منجم ندارد، و قائلین و پیروان آن با یکدیگر اختلافی ندارند؛ و نیاز به جعل و حدس و تقریب و تخمین و قرارداد نیست.

و این قانونی است که می تواند بشر را اداره کند؛ و برای تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت، حکم بفرستد؛ و همه را متفقاً و متحداً در تحت یک پرچم و یک تاریخ و یک تقویم درآورد؛ و شریعت آسان و همگانی که رسول خدا بیان فرموده که: **بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمَّحَةٍ سَهْلَةٍ**^۱ همین

است.

اما اگر بنا بود تقویم شرعی و اسلامی، تقویم شمسی باشد؛ چه اشکالات در پی داشت؛ خدا می داند!
 اولاً نیاز به رصد، و منجم، و تعیین نقطه اعتدال ربیعی، و یا اعتدال خریفی بود؛ و اسلام هیچگاه احکام خود را به نیاز امر معمول خارجی مقید نمی کند.

ثانیاً کدامیک از شهور شمسیه را معتبر داند؟ زیرا که دانستیم در مقدار و اندازه شهور شمسیه بنا بر تقاویم مختلف، متفاوت است.

ثالثاً اگر اختیار تعیین شهور را به دست منجم می سپرد؛ هر منجمی به دلخواه خود به طوری مخصوص، ماهها را مرتب و منظم می نمود؛ و این موجب خلاف و اختلاف در اُمت در تقویم و احکام می شد. و می دانیم که چنانچه منجمین در اصل حساب و تعیین مقدار کیسه اشتباه نکنند، اختیار تعیین مقدار ماهها امری است معمول و در تحت اختیار آنان. و هیچ رأی منجم خاصی را با حفظ اصول حساب نمی توان بر رأی منجم دیگری مقدم داشت.

و رابعاً موجب اختلاف مسلمین در نقاط مختلفه عالم به علت دسترس نبودن تقویم و تاریخ می گشت. و اهالی قری و قصبات و کاروانها و مسافران دریائی و هوائی در صورتی که

سفرشان به طول می انجامید؛ حساب خود را گم می کردند. و در اینصورت دیگر برای بقاء شریعت و حلال مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۱ مفهوم و مصداق باقی نمی ماند.

پس می بینیم که چگونه با آیه کریمه:
 إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ.

اولاً این ترتیب ماههای قمری را منوط به خلقت و آفرینش دانسته؛ و دوازده تا بودن آنها را، مربوط به اصل تکوین و فطرت، و پیدایش آسمان و زمین دانسته؛ و علاوه این را دین قیم یعنی آئین استوار و پابرجا و ثابت معرفی کرده است. یعنی سالهای قمری و شهور قمریه آئین استوار و حکم تغییر پیدانکردنی و تحریف ناپذیرفتنی خداوند متعال است؛ تا هنگامی که آسمانها و زمین بر پاست^۲.

۱- گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که شیعه و سنی روایت کرده اند: «حلال محمد حلال است تا روز قیامت؛ و حرام محمد حرام است تا یوم القیامة».

۲- و روی همین اساس است که شیخ طبرسی در تفسیر «جمع البیان»، در طبع صیدا ج ۲ ص ۲۸، پس از تفسیر این آیه مبارکه گوید: وفي هذه الآية دلالة على ان الاعتبار في السنين بالشهور القمرية لا بالشمسية والاحكام الشرعية معلقة بها وذلك لما علم الله سبحانه فيه من المصلحة ولسهولة معرفة ذلك على الخاص والعام. و در این آیه دلالت است بر اینکه معتبر در شریعت خداوندی ماههای قمری است نه ماههای شمسی؛ و

مرحبا بر این دینی که تاریخش چنان دقیق و منظم است، که امروز که روز چهارم ربیع الثانی یکهزار و چهارصد و پنج هجریه قریه است؛ در تمام نقاط عالم، و در میان همه مسلمانان جهان، بدون هیچ اختلافی همین روز؛ و همین ماه؛ و همین سال است.

حال درمی یابیم که چگونه دست استعمار کوشیده است، که این تاریخ قوم را برهم زند. و یا براساس ماهها و سالهای شمسی، گرچه مبداء هجرت بجای خود باقی باشد؛ و یا براساس تبدیل تاریخ هجری به مسیحی؛ و یا به تاریخ شاهنشاهی، این وحدت را قطع کند؛ و این ریسمان متین را بگرد. **قَطَعَ اللَّهُ أَيْدِيَهُمْ وَ تَبَّتْ كَلِمَتُهُمْ وَ لَعِنُوا بِمَا قَالُوا وَ بِمَا عَمِلُوا؛ وَ تَبَّتْ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِدِينِهِمُ الْقَوْمِ وَ صِرَاطِهِمُ الْمُسْتَقِيمِ وَ أَعْلَى كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ؛ وَ هِيَ الْكَلِمَةُ الْعُلْيَا.**

ثانیاً از منافعى که از سالها و ماههای قری به نظر می رسد، تطوّر اعمال افراد مسلمان است در تمام فصول و اوقات مختلفه سال. مثلاً روزه ماه رمضان پیوسته در سنوات فصول گردش میکند. و مسلمان روزه دار در زمستان و بهار و

←
 احکام شرعیّه منوط و مربوط به ماههای قری است و این به جهت آنستکه خداوند سبحانه میدانسته است که در آن مصلحتی است، و نیز به جهت آسانی شناسائی آن برای خواص و برای عاقله مردم.

تابستان و پاییز روزه می گیرد؛ بدون امکان هیچگونه تخلفی. و بنابراین علاوه بر آنکه مزاج و طبع او در فصول اربعه نیاز به روزه در فصول اربعه دارد — طبق برداشت احکام و قوانین از اصل فطرت — و منافع صحتی روزه به طور کامل عائد او می شود؛ مزاج و طبع و اراده او را آماده برای گرسنگی در اوقات طولانی و گرم نیز می کند. و بنابراین جهاد فی سبیل الله که واجب و همگانی و برای پیر و جوان است، و اختصاص به فصل سرما و اعتدال هوا ندارد؛ و چه بسا ممکن است در تابستان گرم واقع شود؛ و لازم می آید که اُمت مسلمان در شرائط سختِ گرما و طولانی بودن روز؛ و یا سرما و شدت آن از حقوق حقه خود دفاع کنند؛ و به جهاد با خصم برخیزند؛ این جهاد و دفاع، برای مسلمان آسان می شود. و همچنین حج که در ذوالحجه صورت می گیرد؛ و در فصول اربعه گردش میکند — مضافاً به بهره کامل مسلمان از فوائد حج حتی در سرمای سرد و در گرمای گرم — او را برای سفر و جهاد در راه دور، با هر موقعیت و شرائطی آماده و مجهز می سازد.

و محصل مطلب آنکه چون طبیعت انسان، در دوران سال، در چهار فصل می گردد؛ اسلام که بر اساس فطرت و سرشت انسان بنا نهاده شده است؛ احکام و تکالیف را

طوری مقرر فرموده است که با طبیعت انسان در گردش چهار فصل در گردش باشد.

و اما آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت یافته است، که اسلام آن را امضاء کرده؛ و غسل و نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل، مرغوب دانسته است؛ کلامی است از حقیقت خالی.

اسلام ابداً در این باره ترغیبی نکرده است؛ بلکه گرفتن عید را به عنوان سنت ملی و آداب قومی بدعتی شمرده؛ و مردود دانسته است. روایتی که در این باب از مُعَلَّى بْنِ حُثَيْبٍ وارد شده، ضعیف السند است. و بقیة احادیث نیز به همین منوال. و غسل و دعا نیز بنا بر أدلة تسامح در سنن بر اساس روایات مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى سَنِيٍّ فَأَتَى بِهِ الْإِتِمَاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ أَوْ تَسِيهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ كَمَا بَلَغَ^۱ مشرع حکم نیست. و استمساک به آنها در این مورد مبنی ندارد. و ما در باب عید نوروز و عدم جواز تمسک به ادلة تسامح در سنن در این مورد، در نظر داریم رساله شامل و کاملی بنویسیم بحولِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

۱- «هرکس که به او ثواب و پاداش بر عملی ابلاغ شود؛ و آن کس به جهت دریافت آن ثواب، آن عمل را به جای آورد، آن ثواب به او داده خواهد شد؛ و اگر چه واقع امر، طبق آن ابلاغی که شده نبوده باشد.»

و همچنین در بارهٔ مهرجان که عید مهرگان است نهی وارد شده است. و تمسک به نیروز و مهرجان را از آداب جاهلیت شمرده است. امید است با توفیق تحریر این رساله حقایق بیشتری ظهور کند انشاء الله تعالی.

در اینجا بحث در بارهٔ شهر و سنوات قمریه و شمسیه را به پایان می‌بریم؛ و در تفسیر نسیی که در آیهٔ کریمه و در روایت شریفهٔ نبویه در حِجَّةِ الْوَدَاع آمده بود، مطلب را ختم می‌کنیم؛ و توفیق علم و عمل را برای خود و برای جمیع مؤمنین و مؤمنات از درگاه حضرت متان مسئلت داریم.

سید محمد حسن الحسینی الطهرانی

صائم

ضمائم

ص ۱۵، س ۷:

از آنچه از بعضی از روایات به دست می‌آید که حضرت محسن در وقت سقَط شش ماهه بوده است، و سقط بواسطه ضرب عمر و قُنْفُذ و فشار در و دیوار صورت گرفته، و آن بلافاصله بعد از رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحقق پذیرفته است؛ می‌توان بدست آورد که: حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها در وقت اداء مناسک حج سه ماهه بحضرت محسن حامل بوده‌اند. در «تلخیص شافی» ص ۴۱۵؛ و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۳، ص ۲۰۵ روایت کرده است که:

... ضَرَبَ عُمَرَ لَهَا (فَاطِمَةَ) بِالسَّوِطِ عَلَى عَضُدِهَا حَتَّى صَارَ كَالدَّمْلَجِ الْأَسْوَدِ؛ وَرَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ حَتَّى أَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلَةٌ بِالْمُحْسَنِ لَيْسَتْ أَشْهَرَ، وَاسْقَاطِهَا إِيَّاهُ.

و در «تلخیص شافی» سقط محسن را جزء طعن‌های وارده بر ابوبکر به شمار آورده است و گوید:

وَمِمَّا أَنْكَرَ عَلَيْهِ ضَرْبُهُمْ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ، وَ قَدْ رَوَى: أَنَّهُمْ ضَرَبُوهَا بِالسَّيَاطِ. وَ الْمَشْهُورُ الَّذِي لِاخْتِلَافٍ فِيهِ بَيْنَ الشَّيْعَةِ: أَنَّ عُمَرَ ضَرَبَ عَلَى بَطْنِهَا حَتَّى اسْقَطَتْ. فَسُمِّيَ السَّقْطُ مُحْسِنًا. وَ الزَّوَايَةُ بِذَلِكَ مَشْهُورَةٌ عِنْدَهُمْ. (طبع

نجف اشرف، ج ۳، ص ۱۵۶)

ص ۲۳، س ۱۱:

آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم، از ص ۳۸۳ تا ص ۳۸۵ گوید: پیامبر در حجة الوداع با نود هزار تن - و بیشتر نیز گفته شده است - از مدینه بیرون آمد چنانچه در «سیره حلبیه» و «دحلاتیه» وارد است، غیر از آنانکه در راه و یا در عرفه به آنحضرت رسیدند. چون در موقف عرفه آمد اهاب بِالْحُجَّاجِ (صدا زد حاجیان را صدائی که درنگ کنند و یا به سوی او بیایند.) آنان را به وصیت‌های خود و وصیت‌های انبیاء قبل از خود توصیه کرد؛ بشارت داد، و بر حذر داشت. و از جمله آنکه در آنروز گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي يَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبَ. وَإِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَبْرُدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تُخَلِّفُونِي فِيهِمَا!؟

و در مواقف عدیده‌ای پیش از این موقف و بعد از آن اُمت را به دو ریسمان (کتاب و عترت) محکم بست، و بازماندگان اُمت را به دو ثقل مصون داشت که کتاب خدا و امامان از عترت او باشند. اُمت را بشارت داد که اگر راه و روش آن دو را پیش گیرند، باقی بر هدایت خواهند بود و اگر به آن دو تمسک نجویند گمراه می‌شوند. و آنان را با خیر کرد که: آن دو تا از هم جدائی ندارند و زمین از آن دو خالی نمی‌ماند.

أما موقف‌های رسول اکرم در این معنی عمومی نبود. لیکن این موقف روز عرفات و موقف بعدی که روز غدیر است عمومی بود. پیامبر در حضور عامه مسلمین علی رؤوس الأشهاد اعلان فرمود. و از عرفات به

مشعر کوچ نکرد در روز عرفه تا اینکه بر بالای ناقه خود برآمد و با صدای بلند تمام اهل موقف را بانگ زد (که بایستید و به سوی من بیایید) و در حالیکه همه گرد آنحضرت حلقه زده و دورش را احاطه کرده بودند، و چشمها و گوشهای خود را به آنحضرت دوخته بودند و دلهایشان را به آنحضرت سپرده بودند، به آن جمعیت فرمود: **عَلَيْ مَنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ؛ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ.**

به به چه کلام و عهد مبارکی است که بر زبان آسان و در ترازو و میزان سنگین است. برای علی در آداء از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَمَانِ صَلَاحِيَّتِي رَا اثْبَاتٍ وَ مَقَرَّرَ نَمُودَ كِهْ خُودَشْ اَزْ طَرْفِ خُداوند آن صَلَاحِيَّتِي رَا در آداء از جانب خداوند داشت. و این کلام به علی رخصت می دهد که: آنچه را از احکام شرعیّه که محلّ ابتلای مردم نبوده است و سپس محلّ ابتلا میگردد و آنها را رسول خدا در او به ودیعت سپرده است؛ علی به مثابه رسول خدا حقّ تشریح آن احکام را دارد و در این امر با نفس رسول خدا شریک است، و بر آنچه خدا به رسولش وحی کرده است علی را مؤتمن شمرده است.

آیه الله عاملی (ره) در تعلیقه فرماید:

اینست مراد به آداء از رسول خدا که برای علی ثابت است و از دیگران نفی شده است. و گرنه معلوم است که فقهاء در فروع دین، و اصولیون در اصول دین، و محدثین در سنت، و حَمَلَةُ اَثَارِ در آثار؛ از رسول خدا آداء می کنند. بر کسی حرجی در این مسائل نیست مگر آنکه مشرّع از طرف خدا و رسولش باشد. **وَ مَنْ كَذَبَ عَلِيَّ أَحَدِهِمَا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.**

ص ۲۹، س آخر:

و بر همین اساس زینب دختر رسول خدا، شوهر خود اَبوالعاص را که در مدینه آمده بود امان داد. (رجوع شود به کتاب بنت الشاطی «موسوعة آل النبی» کتاب چهارم: «زینب بطلة كربلاء» ص ۶۲۸).

.....

ص ۷۸، س ۱۴:

و عجیب اینست که آقایان بحثهای مجمل و مبین، و یا مطلق و مقید را که در اصول می شود، در اینجا فراموش می کنند و از باب حُبِّ الشَّيْءِ يُعْمَى و يُصَمِّمُ برای برافراشتن ماهها و سنوات شمسیه استدلال به بعضی از مجملات قرآن می کنند. روزی کسی می گفت: آیه ۱۲، از سوره ۱۷: إِسْرَاءُ دلالت بر اعتبار حرکت شمس در ماهها و سالهای شمسی دارد:

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَتَا آيَةِ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً
لِيَتَّبِعُوا فُضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَضَّلْنَاهُ
تَفْصِيلًا. «ما شب و روز را دو آیه قرار دادیم، پس آیه شب را محور کردیم، و آیه روز را قابل دیدار و روشن نمودیم؛ تا شما فضل و رحمت بیشتری از جانب پروردگارتان بجوئید، و برای آنکه تعداد سالها را بدانید و حساب را بدانید، و هر چیزی را ما جدا جدا نموده و بطور متفرق و مفصل قرار دادیم.»
حقیر در پاسخ گفتم: این آیه کجا و آن آیه کجا؟ این آیه می خواهد بفهماند: شب و روزی که پی در پی بدنیاال هم می آیند و میروند، برای دانستن تعداد حساب سالها و برقراری حساب است. یعنی اگر همیشه شب بود، و یا پیوسته روز بود، شما اَبداً حساب و شماره سالها را نمی دانستید!

چنانکه در آیه ۷۱ و ۷۲ از سوره قصص می فرماید :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَيْلًا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِنَارٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ .

بنابراین ، آیه سوره اسراء که محور لیل و مبصر بودن نهار است دلالت دارد بر اینکه : اجمالاً حرکت شمس در پیدایش روز و شب مؤثر است و تا روز و شبی نباشد تعداد و مقدار سالها مشخص نمی شود ؛ اما انباشته شدن این مقدار روزها در هر ماه قمری و دوازده تایی آنها برای سال قمری ، و یا انباشته شدن سیصد و شصت و پنج روز آن برای سال شمسی ؛ ابداً از این آیه بدست نمی آید ؛ فلذا آیه از اینجهت اجمال دارد ، و آیه ۵ ، از سوره ۱۰ : یونس : هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِجَابِ ، مبین این مجمل و مقید این مهمل ، و مخصّص این إطلاق است .

زیرا در این آیه که هم لفظ شمس آمده است و هم لفظ قمر ، با تقدیر منازل قمر بنای حساب و گاه شماری سالها را مقرر فرموده است ، و با ضمیر مذکر « وَ قَدَرَهُ » که به خصوص قمر بر می گردد باید این محاسبه را نمود ؛ و گرنه می گفت : و قَدَرَهَا تا به شمس که مؤنث است برگردد ، و یا لأقلّ می گفت : و قَدَرَهُما که به هر دو برگردد . ولی می دانیم که : بخصوص قمر برگردانده است . مثل اینکه کسی به شما بگوید : من شما را با عطای خودم از نیازمندی بیرون می آورم و معین نکند از چه نوع مالی به شما می دهد . سپس بگوید : من با دینار ، نه با درهم ؛ شما را از نیازمندی بیرون می آورم ؛

آیا از این دو جمله شما مجموعاً بطور قطع و یقین نمی فهمید که : اعطای وی به شما دینار است نه درهم !؟

باب مجمل و مبین یکی از أبواب مهم علم اصول است ، چرا ما طلبه ها چون به آنجا می رسیم خوب بحث می کنیم ، و چون به اینجا می آئیم چشم می بندیم و می خواهیم آیات قرآن را بر خلاف اصول عقلاء و محاورات و أخذ قرائن ، و حمل مجمل بر مبین ، و حمل مطلق بر مقید ، به دلخواه معنی کنیم !؟ سبحان الله هذا إفك عظیم .

نظیر این اشتباه ، خطای بعضی دیگر است که استدلال کرده اند به آیه ۵ ، از سوره ۵۵ : الرحمن : الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ . و آیه ۹۶ ، از سوره ۵ : الأنعام : فَالِقَ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ . و واضح است که این استدلال نیز بسیار واهنی است ؛ زیرا حُسابان با ضمه به معنی حساب است و معنی آیه اول اینست که : یَجْرِيان بِحِسَابٍ معلوم و مقدر . ما خورشید و ماه را در مدار خودشان گنره و بدون حساب یله نساختم ، بلکه روی نظم و حساب دقیق ، هر یک از آن دو در حرکت می باشند . و معنی آیه دوم اینست که : «خداوند شکافنده صبح است (که آنرا از پرده های ظلمت بیرون می کشد) و شب را برای آرامش قرار داده است ، و خورشید و ماه را با نظمی معین در مدار خود به حرکت درآورده است . اینست اندازه گیری خداوند عزیز و علیم .» در اینجا نیز می بینیم : آیه در صدد بیان حساب و دقت مدار و سیر حرکت خورشید و ماه است ؛ این معنی چه ربطی دارد به آنکه ما باید حساب را از خورشید بگیریم ؟ و بر فرض صحت دلیل ، این معنی نیز واضح است که حُسْبَانٍ مُهْمَلٌ است و آیه

وَ قَدْرُهُ مَنَازِلٌ مُّبِينٌ أَن است . و در قرآن کریم مطلقات و مهملات و مجملات بسیار است که باید به مقید و مخصّص و مبین ارجاع داد .

.....

ص ۱۳۷ ، س آخر :

بخدا سوگند ، من قتل این سید مظلوم را در این مکان شرق خراسان ، از رضاخان و ژاندارم‌های او نمی‌دانم ؛ بلکه از دو انگشت إبهام و سبابه آن مرد یهودی مسلکی می‌دانم که استعمار انگلیس را جان داد : گیلادستون نخست وزیر انگلیس که در مجلس اعیان ، قرآن را به خشم بر روی تریبون کوفت و گفت : تا این کتاب در میان مسلمین باشد ، اطاعت و امتیّت سرزمین‌های مسلمان نشین در برابر استعمار انگلیس محال است .

آن دست از غرب اروپا بر فراز دریاها و کوهها و بیابانها ، قاره‌ها را پیمود و در روز ۲۷ رمضان در حال روزه در وقت غروب آفتاب گلوی این عالم متعهد اسلام را فشرده ، و وی را خفه کرد . و این تغییر تاریخ قمری به شمسی یکی از مظاهر همان برداشتن قرآن است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»

آزمائشات

علاءالدین حاج سید محمدحسین برلانی

إعلام می دارد کتب مطبوعه و در دست طبع معظم له از اینقرار است :

دوره معارف :

(۱) الله شناسی «سه جلد»

(۲) امام شناسی «هجده جلد»

(۳) معاد شناسی «ده جلد»

دوره علوم :

(۴) أخلاق و حکمت و عرفان :

۱- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

۲- رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

۳- توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی

۴- مهر تابان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربانی علامه سید محمد حسین

طباطبائی تبریزی (أفاض الله علينا من بركات ثریته)

۵- روح مجرد یادنامه مؤحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حدّاد (أفاض

الله علينا من بركات ثریته)

(۵) أبحاث تفسیری :

۱- رساله بديعة فی تفسیر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ...»

۲- ترجمه رساله بديعه

۳- رساله نوین دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری

(۶) أبحاث علمی و فقهی :

۱- رسالهٔ خَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَلَالِ

۲- وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام

۳- ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»

۴- نور ملکوت قرآن «چهار جلد»

۵- نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش

۶- رسالهٔ نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین

۷- نامهٔ نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی

(۷) أبحاث تاریخی :

۱- لَمَعَاتِ الْحُسَيْنِ بَرُخَى اَز کَلِمَاتِ وَ مَوَاعِظِ وَ خُطْبِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ أَبِي

عبدالله الحسين عليه السلام

۲- هدیهٔ غدیریّه: دو نامهٔ سیاه و سپید